



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد آموزش

روزنامه انقلاب

۱۲۰

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی | برای معلمان، دانشجو معلمان
و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش | دوره سی و پنجم | شماره ۲
زمستان ۱۴۰۱ | ۴۸ صفحه | پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵
www.roschdmag.ir



جانم فدای میهن

- مسیّر پاسخ گویی به پرسش های اعتقادی دانش آموزان
- تربیت انقلابی در مدرسه انقلاب
- طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن
- نامه ای به فرزندانم





اللهم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجهم

رشد آموزش

مجله رشد اسلامی ۱۲۰

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای معلمان،
دانشجو-معلمان و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش
دوره سی و پنجم / شماره ۲ / زمستان ۱۴۰۱

سخن سردبیر / کار گروهی و متشکل ۲

طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن / حضرت آیت الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای / ۴

تربیت انقلابی در مدرسه انقلاب اسلامی / پرونده گام دوم انقلاب / عباس بیات / ۱۲

نامه‌ای به فرزندانم / سردار شهید قاسم سلیمانی / ۱۴

مسیر پاسخ‌گویی به پرسش‌های اعتقادی دانش‌آموزان / حجت الاسلام والمسلمین محسن عباسی ولد / ۱۶

معرفی کتاب / منتظر / ۲۱

سازه‌ای برای درست اندیشیدن (۱) / بهاره جعفرزاده و مه‌سادات احمدی / ۲۲

قضا و قدر الهی در چند مثال / مریم قلی‌پور / ۲۴

نکاتی چند در مورد کتاب‌های منطق و فلسفه دوره متوسطه / عظیم قاهری مغانی / ۲۶

روش‌های تربیت اسلامی والدین در تحکیم بنیاد خانواده / ستاره موسوی، مزگان گنجه / ۲۸

دعا / جعفر ربانی / ۳۲

ارتداد از نگاهی دیگر / حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا دهدست / ۳۴

رؤیای صادقانه / عبور از کوچک‌ها / ۳۹

سیمای خیال در اندیشه ملاصدرا به روایت هانری گربن / دکتر فخری ملکی / ۴۰

مسئله مهاجرت به غرب (۲) / دکتر محمد مهدی اعتصامی / ۴۵



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

مدیر مسئول:

محمد صالح مذنبی

سردبیر: محمد مهدی اعتصامی

هیئت تحریریه:

محمد مهدی اعتصامی،

یونس باقری، یاسین شکرانی،

مهدی مروجی، رضا ملایی،

حسین علی‌محمدی، فخری ملکی

مدیر داخلی: یونس باقری

طراح گرافیک: سعید سلیمی

ویراستار: جعفر ربانی

www.roshdmag.ir

marrefeslami@roshdmag.ir

نشانی مجله: تهران، ایران شهر شمالی، پلاک ۲۷۰

تلفن دفتر مجله: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۱۳

نمابر مجله: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۳۱۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۵

صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵



با بوی این رمزینه ما
را از نظرات ارزشمند
خود بهره‌مند سازید.



رمزینه اشتراک
مجلات رشد

قابل توجه نویسندگان و پژوهشگران:

مجله رشد آموزش معارف اسلامی، نوشته‌ها و گزارش تحقیقات پژوهشگران و متخصصان تعلیم و تربیت به‌ویژه معلمان دوره‌های مختلف را در صورتی که در نشریات عمومی درج نشده و مرتبط با موضوع مجله باشد، می‌پذیرد. لازم است در مطالب ارسالی، موارد زیر رعایت شود:

چکیده‌ای از کل محتوای ارسال شده حداکثر در ۲۵۰ کلمه، همراه مطلب ارسال شود. پی‌نوشت‌ها و منابع کامل باشد و شامل نام اثر، نام نویسنده، نام مترجم، محل نشر، ناشر، سال انتشار و شماره صفحه مورد استفاده باشد. در متن‌های ارسالی تا حد امکان از معادل‌های فارسی واژه‌ها و اصطلاحات استفاده شود. اصل مقاله‌های ترجمه شده به پیوست آن ارسال شود. نثر مقاله روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت شود. شکل قرار گرفتن جدول‌ها، نمودارها و تصاویر، پیوست در حاشیه مطلب مشخص شود. مطالب یک خط در میان روی کاغذ نوشته و در صورت امکان حروف نگاری شود. مطالب مندرج در مجله، الزاماً مبتنی بر نظر دفتر انتشارات و فناوری آموزشی نیست و مسئولیت پاسخگویی به پرسش‌های خوانندگان با خود نویسنده یا مترجم است. مقاله‌های دریافتی در صورت پذیرش یا رد، بازگشت داده نمی‌شود. مجله در پذیرش، رد، ویرایش و یا تلخیص مقاله‌های رسیده مجاز است.



کار گروهی و متشکل

مرحوم علامه طباطبایی، صاحب تفسیرالمیزان، ذیل آیه آخر سورة آل عمران که می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا صبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون؛ ای مؤمنان استوار باشید و با یکدیگر پایداری پیشه کنید و با ارتباط با یکدیگر از اسلام مرزداری نمایید و پروادار خدا باشید باشد که رستگار و پیروز گردید، درباره کلمه «رابطوا» می‌گوید:

«مراد از این کلمه آن است که انسان‌ها، چه در حال آرامش و راحتی و چه در بلا و سختی لازم است که قدرت‌های مادی و معنوی خود را روی هم ریخته و کلیه شئون حیاتی خویش را در پرتو همکاری اجتماعی و روابط تعاونی به سامان برسانند.»

ایشان سپس پیرامون این موضوع مهم حدود هفتاد صفحه توضیح می‌دهد و به تبیین زندگی اجتماعی در اسلام و خروج از فردیت و عمل فردی و در آمدن در حیات جمعی می‌پردازد و تأکید می‌کند که اسلام از ما مسلمانان می‌خواهد که با سازماندهی نیروها و برقراری یک حیات جمعی و متشکل شدن در گروه‌ها و نهادهای اجتماعی از مرزهای عقیدتی و نیز جغرافیایی اسلام دفاع کنیم و اسلام را به‌عنوان یک مکتب پیشرو و رهایی‌بخش به جهانیان معرفی نماییم.

به نظر می‌رسد که این دستور اسلام در پانزده قرن پیش، اکنون بیش از هر زمان دیگری ضرورت یافته و اهمیت پیدا کرده است. زیرا وقتی ما به اوضاع فرهنگی و اجتماعی خود نظر می‌کنیم و موقعیت خودمان، به‌عنوان یک مسلمان، را در جهان کنونی ارزیابی می‌کنیم، احساس می‌کنیم که صحنه کنونی جهان، صحنه مبارزه‌ای سخت و نفس‌گیر میان دینداری و بی‌دینی، اسلام و کفر و حق و باطل است و مخالفان حق و حقیقت با متشکل کردن نیروهای خود و سازماندهی آن‌ها با تمام قوا وارد مبارزه شده‌اند.

گرچه این مبارزه و درگیری در همه بخش‌های زندگی اجتماعی، اعم از اقتصادی، امنیتی، حقوقی و سیاسی جاری است. اما شدت این مبارزه در بخش فرهنگ و فکر و سبک زندگی بسیار بیشتر و جدی‌تر است و عمق مبارزه در هیچ کدام از آن بخش‌ها به عظمت درگیری و منازعه میان فرهنگ و سبک زندگی اسلامی از یک طرف و فرهنگ و سبک زندگی سکولار از طرف دیگر نمی‌باشد.

همه ما کم یا زیاد با فضای رسانه‌های مدرن، اعم از تلویزیون و اینترنت و موبایل و آنچه که فضای مجازی نامیده می‌شود، آشنا هستیم و می‌دانیم که جبهه باطل با قدرت و سلطه‌ای که بر اکثریت این رسانه‌ها دارد به‌صورتی کاملاً متشکل و سازمان‌دهی شده و با برنامه‌ریزی دقیق باورها و عقاید و رفتارهای دینی را تخریب می‌کند و به تبلیغ سبک زندگی غیردینی و ضددینی می‌پردازد و مشاهده می‌کنیم که چگونه با ترفندهای مختلف می‌کوشد نسل جدید مسلمانان را مرعوب خود کند و از آن‌ها انسان‌هایی ضعیف‌النفس و لالایی نسبت به هویت ملی و دینی خود بسازد و آن‌ها را به انسان‌هایی بدون هویت، دنباله‌رو و فاقد عزت و قدرت و غیرت دینی کند.

گرچه تعداد اندکی از مسئولان جامعه با تصمیم‌های غلط و عملکردهای ناپسند زمینه رو آوردن جوانان به غرب را فراهم می‌کنند، اما اصل این است که برنامه‌های دقیق و گسترده دشمنان دین که در تمام کشورهای اسلامی به اجرا در می‌آید، جوانان ما را در معرض آسیب‌های جدی قرار داده است.



وقتی که ما به اوضاع فرهنگی و اجتماعی خود نظر می‌کنیم و موقعیت خودمان، به‌عنوان یک مسلمان، را در جهان کنونی ارزیابی می‌کنیم، احساس می‌کنیم که صحنه کنونی جهان، صحنه مبارزه‌ای سخت و نفس‌گیر میان دینداری و بی‌دینی، اسلام و کفر و حق و باطل است

البته توجه داریم که استفاده دشمنان از این حجم عظیم امکانات و اقدامات نشانه قدرت عظیم و تأثیرات گسترده اسلام در جهان معاصر، زنده بودن و پویایی و تحرک این دین و توانایی ایستادگی آن در برابر تهاجم‌هاست. و الا برای مقابله با یک موجود ضعیف و یا در حال مرگ نیازی به بسیج این همه امکانات نیست. ما معلمان و به‌خصوص معلمان دینی و قرآن و درس دین و زندگی و درس خانواده و سبک زندگی، در خط مقدم این مبارزه فرهنگی و اجتماعی قرار داریم و به‌طور طبیعی سپر بلای بسیاری از نوجوانان و جوانانی هستیم که در معرض تیرهای فساد و تباهی و بمباران وحشتناک فکری و عقیدتی قرار دارند. برنامه‌های تهاجمی دشمن عموماً متمرکز بر آن‌هاست تا با تغییر هویت نسل جدید و دنباله‌رو خود کردن آنان بتواند پیروزی را برای خود رقم بزند و اسلام را از معرکه بیرون براند.

البته باید گفت که تمام معلمان، از آن جهت که در تربیت عمومی دانش‌آموزان نقش دارند، در خط مقدم مبارزه با بی‌هویتی هستند، اما همان‌طور که گفتیم، جایگاه معلمان دینی و قرآن و درس خانواده با سایر معلمان، در این مبارزه کاملاً متفاوت است. زیرا تهاجم دشمن به تمام هویت و محتوای درس او، که دین و سبک زندگی دینی است، مربوط می‌شود، نه بخش خاصی از آن. از همین رو معلمان این دو درس نیازمند ابزارهایی قوی‌تر و امکاناتی وسیع‌تر و هم‌افزایی بیشتر هستند. اینجاست که تبیین علامه طباطبایی از آیه شریفه ۲۰۰ سوره آل‌عمران اهمیت پیدا می‌کند و حرکت به‌سوی عمل جمعی و گروهی و کار متشکل ضرورت قطعی می‌یابد. ضرب‌المثل معروف «یک دست صدا ندارد» در اینجا کاملاً صادق است. تأثیر برنامه‌های تعلیمی و تبلیغی هر دو نفری که با معاضدت با یکدیگر عمل می‌کنند، چهار برابر عمل هر کدامشان به‌تنهایی است و تأثیر عمل هر یک از افراد یک گروه چهارنفره چندین برابر عمل هر کدام از آن‌ها به‌صورت انفرادی است. کار گروهی و تشکیلاتی در حوزه تعلیم و تبلیغ دین، در شرایط امروزی، مثل نان روزانه ضروری و واجب و شیوه اصلی مبارزه با جبهه باطل و رسانه‌های پیچیده آن‌هاست و مرزبانی و دفاع از تفکر اسلامی، مهم‌ترین حوزه کار تشکیلاتی و اجتماعی محسوب می‌شود و در عصر حاضر که دشمنان اسلام به‌صورتی بسیار گسترده و سنگین به اسلام هجوم آورده‌اند، ضروری‌تر است. لذا ما معلمین دینی و قرآن و فلسفه و خانواده که مرزبانان واقعی تفکر اسلامی هستیم، باید در منطقه و شهر خود و در سطح استان و در سطح کشور به سوی کار گروهی و تشکل درسی و فکری حرکت کنیم و نیروی فردی و اندک خود را به نیرویی عظیم و پرقدرت مبدل سازیم.

برای شروع به کار و قدم گذاشتن در این جهت، چند پیشنهاد تقدیم می‌شود:

۱. تشکیل جلسات هفتگی یا ماهانه معلمان و انتخاب یک نام برای این جلسه دائمی؛
۲. طرح مسئله‌ها و مباحث جاری در حوزه دین و مرتبط با کتاب‌های درسی و ارائه نظرات و تدوین آن‌ها برای استفاده یکدیگر در کلاس؛
۳. تأسیس گروه در یکی از پیام‌رسان‌های داخلی موجود برای تبادل اطلاعات و در اختیار یکدیگر قرار دادن محتواهای آموزشی مانند کلیپ‌ها و تصویرها؛
۴. طرح سؤال‌ها و مسئله‌های جدید دانش‌آموزان و تبادل نظر در نحوه پاسخ به سؤال‌ها و مسئله‌های دانش‌آموزان؛
۵. ارتباط برقرار کردن با سایر گروه‌های معلمی در شهرها و استان‌های دیگر و تبادل داده‌ها و اطلاعات؛
۶. تأسیس جلسات یا گروه‌های مشترک با دانش‌آموزان علاقه‌مند برای همراهی با آنان و طرح موضوعات تأثیرگذار در آن‌ها؛

در پایان به دو نکته توجه کنید:

۱. پیشنهادهای فراوان دیگری هم امکان‌پذیر است که شما دبیران محترم می‌توانید با ما در میان بگذارید و یا در گروه‌ها مطرح کنید تا به‌تدریج کار تشکیلاتی رونق بگیرد و قدرت تأثیرگذاری بر دانش‌آموزان افزایش یابد.
۲. معلمان و دبیرانی که اکنون چنین تشکلهایی را دارند و کارگروهی می‌کنند، با ما تماس بگیرند و تجارب خود را برای ما توضیح دهند تا در مجله درج شود و به اطلاع سایر دبیران برسد.

ما معلمان دینی و قرآن و فلسفه و خانواده که مرزبانان واقعی تفکر اسلامی هستیم، باید در منطقه و شهر خود و در سطح استان و در سطح کشور به سوی کار گروهی و تشکل درسی و فکری حرکت کنیم و نیروی فردی و اندک خود را به نیرویی عظیم و پرقدرت مبدل سازیم



برگرفته از کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی
مقام معظم رهبری (مدظله العالی)

طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن

ایمان و پایبندی به تعهدات

آن کسانی هستند که برای نفع شخص خود، حاضرند منافع همه دنیا را فدا کنند؛ نفع طلبان متجاوز.

سیره آن‌ها این است که ایمان و عمل را تا آنجا می‌خواهند و دوست می‌دارند که به سود شخص آن‌هاست و با نام ایمان و تظاهر به عمل می‌توانند بهره‌ای ببرند و کامی بگیرند. این‌گونه افراد از نظر اسلام مؤمن نیستند، آیه قرآن صریحاً اعلام می‌کند که این‌ها ایمان ندارند. بنابراین ما در بحث در زمینه ایمان- که یکی از اولی‌ترین مباحثی است که در سلسله شناخت فکری اسلام باید مطرح می‌شد و شد- به این نتیجه هم رسیدیم که ایمان همراه با تعهد است. اگر ایمان بدون تعهد، بدون احساس مسئولیت، بدون انجام دادن تعهدها و به تعبیر قرآن، بدون عمل صالح باشد، ایمان نیست و نتایج ایمان بر ایمان مجرد و خشک و ذهنی مترتب نمی‌گردد؛ علاوه بر این، این حقیقت دیگر هم باید مورد نظر باشد که تعهد، همیشگی و همگانی است.

آن کسی که مؤمن است و می‌خواهد مؤمن بماند و از ثمرات مؤمن بودن بهره ببرد، در مقابل همه احکام خدا

بسم الله الرحمن الرحيم

انما کان قول المؤمنین اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم ان یقولوا سمعنا و اطعنا و اولئک هم المفلحون، ۵۱ و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یتقه فاولئک هم الفائزون سورة مبارکه نور/ ۵۲

این مسئله هم، در زمینه بحث درباره ایمان، مسئله‌ای است مهم. تعهدات یک فرد مؤمن، گاه‌گاهی و دل‌خواهی نیست. این جور نیست آن کسی که می‌خواهد خود را مؤمن قلمداد بکند، هر جا که نفع و سود و بهره شخصی تجاوزکارانه خودش ایجاد کرد، مؤمن باشد و هر جا به نام ایمان و به تظاهر به عمل توانست بر خر مراد سوار شود، اسم از ایمان و عمل بیاورد، اما در آن مواردی که ایمان و عمل برای او سود شخصی، سود متجاوزانه و متعدیانه تولید نمی‌کند، از نام اسلام و نام ایمان و از عمل به تعهدهای ایمانی روگردان باشد. اینجا ما این صفت را- که در قرآن به صورت‌های گوناگونی مورد تعرض قرار گرفته است- به نفع طلبان نسبت دادیم و گفتیم نفع طلبان این جورند. چه کسی است که طالب زیان خود باشد؟ منظور ما از نفع طلبان،

آن کسی که مؤمن است و می‌خواهد مؤمن بماند و از ثمرات مؤمن بودن بهره ببرد، در مقابل همه احکام خدا باید احساس تعهد کند و در همه جا باید احساس تعهد کند

و در همه جا باید احساس تعهد کند. آن کسی که معتقد است ایمان به خدا و ایمان به رسالت تعهد می آورد، آن تعهد این است که همگان باید بنده خدا بشوند و من تا آنجا که می توانم باید همه را بنده خدا بسازم. ایمان به پیغمبر و شهادت به اینکه من مقرر به رسالت پیامبرم، این تعهد را می آورد که دنبال پیامبر و در راه او حرکت بکنم. اگر من به این معنا مقرر و معتزفم و این تعهد را قبول دارم دیگر معنا ندارد آن وقتی که مواجه می شوم با یک پدیده کوچک که خلاف مشی پیامبری و راه پیامبر خداست، در مقابل آن رگ های گردنم را آن چنان پر خون و مشت هایم را آن چنان گره کنم، اما وقتی با یک پدیده بزرگتر ولی پردردسرت تر که باز در خلاف مسیر و جهت نبوت و رسالت است روبه رو می شوم مسئولیت را فراموش کنم. گفت: اسد علی و فی الحروب نعامه؟ مضمونش این است که با آدم های بد، ولی کم بد، مثل شیر نر می غری، اما با بدهای بزرگ، با بدهای بدآفرین، اصلاً حالت ستیزه نداری! این یک بیت عربی است که به عنوان مثل سایر به کار می رود. می گوید به ما که می رسند شیرند اما در جنگ ها که با دشمن های گردن کلفت شمشیر به دست مسلح روبه رو می شوند، شترمرغ اند. شترمرغ با کسی جنگ دارد؟ شترمرغ چنگ و دندان دارد؟

موسمی نیست تعهد، گاه گاهی نیست تعهد. نسبت به زمانی، نه زمان دیگر نیست؛ نسبت به شخصی نه شخص دیگر نیست؛ تعهد همگانی و همه جایی و همیشگی است. قرآن کریم از یهود نام می آورد، آن کسانی که یک جا می گفتند باید برادران ما ـ منظورشان یهودی هاست ـ همچون عزیزانی محفوظ بمانند؛ اما آنجایی که پای منافع شخصی شان به کار می آمد، همین برادران را در جنگ ها می کشتند و اسیر می گرفتند و می فروختند و پولشان را می خوردند. قرآن در مقام توبیخ بنی اسرائیل می فرماید: «افتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض»^۱ به بعضی از دین ایمان دارید، به آنجا های بی دردسر راحتش مؤمنید و متعهد ولی به بعضی دیگر از دین بی ایمانید؟ بی عقیده اید؟ مگر می شود این جور چیزی؟ مگر می توان تفکیک قائل شد میان دو سخن و دو فرمان که هر دو از یک مبدأ و یک نقطه سرچشمه گرفته است؟

امام عظیم الشان ما، امام باقر (صلوات الله و سلامه علیه) در آن حدیث معروفی که اولین حدیث باب امر به معروف و نهی از منکر است در کتاب شریف وافی ـ البته این حدیث در کافی^۲ هم هست، در کتب معتبره شیعه هست، اما وافی

جامع کتاب های چهارگانه اصلی ماست، از مرحوم فیض کاشانی^۳ ـ وقتی که کتاب امر به معروف و نهی از منکر را باز می کنید، حدیث اولش این است. اشاره می کند به همین جور مردمی، این ها کسانی هستند که به نماز و روزه که بی دردسر و کم مایه است رو می آورند ولی به امر به معروف و نهی از منکر که پردردسر و به ظاهر پُر ضرر است اقبال ندارند و اعتنا نمی کنند. اینجا امام علیه السلام دیگر نمی گوید این ها مؤمنند یا مؤمن نیستند، نمی گوید فاسقند یا منافقند، اما آیه قرآن اینجا صریح می گوید، آن کسانی که آنجا که پای منافعشان در میان است، دین را نمی خواهند، این ها مؤمن نیستند.

آن هایی که اگر حق به جانبشان هست در یک ماجرای، به قضاوت و حکومت پیامبر تن می دهند، اما آنجایی که حق به جانبشان نیست و می دانند که علیه آن ها حکم خواهد شد، تن به حکومت و قضاوت پیامبر نمی دهند، این ها را قرآن می گوید: آیا ترسیدند؟ آیا در این ها شکی پیدا شد؟ آیا این ها تردید پیدا کردند در حقانیت و صحت دین؟ شق دیگرش این است: «ام یخافون ان یحیف الله علیهم و رسوله»^۴ چیزی در حد کفر، یا ترسیدند که که خدا و رسولش به آن ها ظلم کنند؟ در همه قضایا، در همه مسائل، در همه گوشه کناره های زندگی، آدم مؤمن، متعهد است نه آنجایی که صرفه اش ایجاب می کند.

معاویه بن ابی سفیان آنجایی که لازم می شود، حتی قرآن را به صورت ورقی بر روی نیزه ها می کند که همه شنیده اید و داستانش را می دانید. آنجایی که صرفه ایجاب می کند، دم از قرآن و نماز و دیانت هم می زند. آنجایی که باید دل یک نفر دوست علی را به سوی خود جلب کند، دم از فضائل امیرالمؤمنین هم می زند، وقتی که از فضائل علی می گویند، اشک تمساح هم می ریزد. چقدر شنیده اید شما که معاویه نشسته بود، عبدالله بن عباس هم نشسته بود، دیگران هم نشسته بودند، بعد گفت که مثلاً ای فلان بن فلان از فضیلت علی چه بلدی؟ گفت در امانم؟ گفت بله، در امانی. بعد بنا کرد گفتن، او هم بنا کرد به های های گریه کردن.^۵ آنجا که لازم است دم از محبت علی هم می زند، آنجا که لازم است خود را بنده خاص خدا هم معرفی می کند، آنجا که مجبور است به خاطر حکومت کردن بر مثنی مسلمان، عواطف آن ها را حفظ بکند، احساسات آن ها را جریحه دار نکند، دم از محبوب مردم، یعنی قرآن و اسلام می زند.

این ها جاهایی است که دین به سود اوست، طبق نفع های

**می خواهیم بگویم اگر
قرار است ما یک مقدار
از دین را متعهدانه
بپذیریم ولی یک مقدار
دیگرش را نپذیریم و
باز خودمان را مؤمن
بدانیم، اگر یک چنین
بنایی است، بگذارید
اول معاویه را مؤمن
بدانیم؛ چون معاویه هم
همین جور بود. نسبت
به یک مقداری از دین
به شدت اظهار پایبندی
می کرد**



از آن چنان دینی وجود ندارد. اسلام که با کفر می‌جنگد، با آن چنان دینی هم می‌جنگد. امیرالمؤمنین ما، رهبر بزرگ اسلامی ما، می‌گوید: پیغمبران را خدا فرستاد تا گنجینه‌های عقل و خرد را در درون مردمان و انسان‌ها برشورند و برانگیزند، «و یثیروا لهم دفائن العقول» پس هر چیزی که این دَفینه‌ها را دفن‌تر کند، نیروی خرد و فکر انسان‌ها را زیر خروارها خاک یا زیر خروارها عصیبت یا پندار باطل یا اختلاف یا خفقان یا هر چیز دیگر، مخفی و پنهان بکند، هر عاملی که این جور باشد، درست نقطه مقابل فلسفه بعثت انبیاست؛ فرقی نمی‌کند، هر چه می‌خواهد باشد و در هر زمانی می‌خواهد باشد.

نبوت‌ها با فکر مردم و با عقل مردم سروکار دارند، هرچه این فکر و این عقل دقیق‌تر باشد، نبوت‌ها قابل قبول‌ترند. انبیا می‌کوشند تا این فکرها را بالا بیاورند. هر کسی، هر عاملی، هر قدرتی، هر انگیزه‌ای، چه در وجود خود انسان، چه در خارج وجود انسان، اگر موجب گردد که فکر و عقل و خرد انسان از رشد و نمو باز بماند، امکان فعالیت به او داده نشود، مردم نتوانند در سایه مشعل فکر و بینش خود، چیز بفهمند، راه پیدا کنند و این راه را آزادانه بپیمایند، هرچه مانع این شد، ضد دین است، برخلاف دین است. معاویه این جوری بود. اینجا که پای روشن کردن افکار مردم به میان می‌آید، آنجایی که اسلام به او حکم می‌کند گرسنگی را از مردم بگیر، اختلاف طبقاتی را از میان جامعه بردار، تبعیض روا مدار، ستمگران بی‌وجدان را بر مردم مگمار، مشاوران و دوستان و نزدیکان را از جانی‌تکارت‌ترین مردم انتخاب نکن، مردم را به‌سوی جهنم مکشان و دچار عذاب خدا و عذاب دنیا مَما؛ آنجا که پای این حرف‌ها به میان می‌آید، آنجا که به او گفته می‌شد فشار را از مردم بردار، بگذار بفهمند، آنجا دیگر معاویه با دین فرسنگ‌ها فاصله داشت.

به ابن عباس می‌گوید: ابن عباس، قرآن نخوان. گفت چطور قرآن نخوانم؟ گفت: بخوان اما تفسیر نکن. گفت چطور می‌شود قرآن بخوانم اما تفسیر نکنم معاویه؟ این حرف‌ها چیست می‌زنی؟ دید مثل اینکه بد حرفی زده. آن روزها این حرف‌ها بد می‌نمود به نظر مردم، که قرآن بخوانند، تفسیر نکنند. گفت خیلی خب تفسیر بکن، اما تفسیری که از طریق خانواده خودت، از طریق امیرالمؤمنین رسیده، آن تفسیر را به مردم نگو. نمی‌خواهد مردم بفهمند قرآن را و نمی‌خواهد اساساً مردم بفهمند هیچ چیز را. هرچه مردم کمتر می‌فهمیدند به نفع معاویه بود.

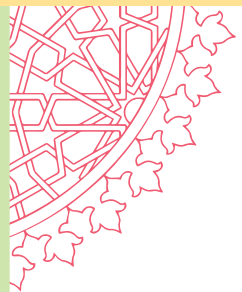
شخصی و هوس‌های متجاوزانه اوست. اما آنجا که دین و پایبندی به احکام دین به زیان اوست، آنجا دیگر دین نمی‌شناسد. آنجا که حساب عدل می‌آید، مراعات عدالت اجتماعی، مراعات طبقات مظلوم و محروم، برابر قرار دادن نزدیکان و دوران. این‌ها برای دین است، از اسلام است این‌ها. بالا آوردن سطح فکر و اندیشه مردم که هدف رسالت‌ها و نبوت‌ها و بعثت‌هاست؛ وقتی پای این‌ها به میان می‌آید، معاویه از دین اطلاعی ندارد، در مقابل دین تعهدی احساس نمی‌کند. من معاویه را مثال می‌زنم تا امکانی باشد که من و شما خودمان را مطرح کنیم در این میدان و با این محک بیازماییم.

می‌خواهم بگویم اگر قرار است ما یک مقدار از دین را متعهدانه بپذیریم ولی یک مقدار دیگرش را نپذیریم و باز خودمان را مؤمن بدانیم، اگر یک چنین بنایی است، بگذارید اول معاویه را مؤمن بدانیم؛ چون معاویه هم همین جور بود. نسبت به یک مقداری از دین به شدت اظهار پایبندی می‌کرد. مگر مکرر در بحث‌ها نگفتم که معاویه نماز می‌خواند، به جماعت می‌خواند، اول وقت هم می‌خواند، امام جماعت هم می‌شد. که فضیلت نماز جماعت برای امام جماعت بیشتر است تا برای مأمومین^۶. آن مقدار اجری که پیش خدا امام جماعت دارد، بیشتر است از آن مقدار اجری که مأمومین دارند، به حسب روایاتی که در این باب هست. ایشان امام جماعت می‌شدند.

خب، اینجا دین بسیار خوبی است، دینی است لذت‌بخش، دینی است خوب، دینی است بی‌ضرر، دینی است محبت‌جلب‌کن، عاطفه‌جذب‌کن، مردم را متوجه‌کن، این‌ها که خوب است. اما این دینی که می‌گوید پیغمبرش برای تعلیم و تربیت مردم مبعوث شده، «لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه»^۷ پیغمبر را خدا برای بشریت فرستاد تا به آن‌ها بیاموزد، تا بشریت را ترقی بدهد، تا بینش و خرد را در انسان‌ها قوی و نیرومند کند. هر چیزی که با عقل مردم مبارزه می‌کند، دین با او مبارزه می‌کند. هر چیزی جلوی چشم و درک و عقل و فهم مردم را می‌گیرد، دین جلوی تجاوز او را می‌گیرد. هر عاملی، به هر صورتی که نمی‌گذارد مردم ببیندیشند و بفهمند و درک کنند، دین نمی‌گذارد آن عامل زنده بماند.

دین این است و آن دینی که گفتند مخدر و افیون ملت‌هاست چیز دیگری است. در قرآن ما نشانه‌های آن دین نیست. در عمل پیامبر ما، در عمل رهبران ما، نشانه‌هایی

وقتی عمر بن عبدالعزیز آمد که عادل بنی‌امیه است؛ نتوانست کاری انجام بدهد، نتوانست فجایع معاویه را جبران کند، گودهای معاویه را همواره کند. تازه دو سال هم بیشتر به او مهلت ندادند که حکومت کند، مسمومش کردند و او را کشتند



لذا وقتی که به کارنامه معاویه مراجعه می‌کنیم، غیر از ظلم‌ها، غیر از آدم‌کشی‌ها، دقت کنید! غیر از زنده‌به‌گور کردن‌ها، غیر از در زندان پوساندن‌ها، غیر از نابود کردن حُجَرِ بنِ عَدی‌ها^۱ و رُشید هَجَری‌ها^۲ غیر از این جنایت‌های چارواداری به امثال میثم تمارها^۳ که همه‌کس می‌فهمد، هر عوامی هم درک می‌کند. یک جنایت معاویه دارد که جز صاحبان چشم‌های دقیق آن جنایت را نمی‌فهمند. آن جنایت این است که معاویه باید این کودک نورسیده را، این جامعه اسلامی را بیست سال لاقط جلو می‌برد، بیست سال جلو نبرد، به همان حالت که بود نگه نداشت، این امانتی که به دست او سپرده شده بود، این جامعه اسلامی را بیست سال می‌برد جلو، دویست سال هم عقب برد. از چه لحاظی عقب برد؟ پولشان کم شد؟ نه؛ ای‌کاش پولشان کم می‌شد. قلمروشان کم شد؟ کشورشان تجزیه شد؟ عده‌ای‌شان بی‌خودی مردند؟ ای‌کاش این کارها می‌شد؛ از لحاظ فکر، از لحاظ بینش، از لحاظ اخلاق مردم را عقب برد. این جنایتی بود که به هیچ صورت بخشودنی نبود و نیست. این گناهی بود که علاجش با ده سال، بیست سال حکومت درست دیگری انجام‌پذیر نبود. بعد از دوران معاویه، بیست سی سال بعد از او، عمر بن عبدالعزیز^۴ آمد که عادل بنی‌امیه است؛ نتوانست کاری انجام بدهد، نتوانست فجایع معاویه را جبران کند، گودهای معاویه را همواره کند. تازه دو سال هم بیشتر به او مهلت ندادند که حکومت کند، مسمومش کردند و او را کشتند.

بنده داستان‌ها دارم از جهالت مردم شام در دوران بنی‌امیه، غالباً هم داستان‌های خوشمزه‌ای است، خیلی‌هايش را در بحث‌ها و سخنرانی‌ها و بحث‌های تفسیری مکرر گفته‌ام. یک نمونه‌ای را هم حالا بگویم بد نیست، به‌صورت یک لطیفه به‌قول امروزی‌ها.

بینید کار یک ملت را به کجا می‌رسانند. در زمان عبدالملک مروان^۵، مکه به وسیله حجاج بن یوسف فتح شد. حجاج سردار بسیار مقتدر و با عرضه بنی‌امیه است، و ضد هر کسی و هر چیزی بود که مختصر گرایی به شیعه داشته باشد، به شدت ضد. البته مکه دست شیعه نبود، دست عبدالله زبیر^۶ بود. عبدالله زبیر هم مثل حجاج بن یوسف بود منتها خدا به او مهلت نداد. حجاج به جان عبدالله بن زبیر افتاد. بالاخره مکه را گرفتند و فتح کردند و از جمله بر کوه ابوقبیس مسلط شدند. می‌دانید کوه ابوقبیس یکی از کوه‌هایی است که کنار مکه است، چسبیده به مکه. حجاج برداشت نامه‌ای نوشت به شام،

برای خلیفه عبدالملک، که الحمدلله بر ابوقبیس مسلط شدیم، یعنی بر کوه ابوقبیس مسلط شدیم. خلیفه دستور داد که این نامه را در منبر دمشق بخوانند. مردم همه جمع شده بودند. روز جمعه‌ای بود. خطیب نامه را خواند و گفت که الحمدلله فرمانده خلیفه، حجاج، بر ابوقبیس مسلط شده. یکهو از تمام مردم صدا بلند شد. گفتند نه‌خیر، ما قبول نداریم، قبول نداریم، بایستی این ابوقبیس رافضی را زنجیر کنند، بفرستند شام تا ما باور کنیم. به خیالشان ابوقبیس یک مرد رافضی (شیعه) است در مکه. این بود مایه درک و فهم در یک ملت. و از این قبیل داستان‌ها فراوان هست.

این‌ها را چه کسی انجام داده؟ گناه نفهمیدن مردم به دوش کیست؟ ممکن است شما بگویید به دوش شریح قاضی است، به دوش محمد بن شهاب زهری است، به دوش فلان قاضی یا فلان مفتی مزدور اجیر است؛ او باید مردم را آگاه می‌کرد، بنده هم قبول دارم. البته که ابویوسف قاضی^۷ یا شریح یا محمد بن شهاب زهری^۸، یا دیگران و دیگران، بزرگ‌ترین جنایت‌ها را انجام دادند، همچنانی که در نامه امام سجاد به ابن‌شهاب خوانده‌ایم و دیده‌ایم. اما می‌خواهم ببینم محمد بن شهاب ساخته و پرداخته کیست؟ آن قطبی که قدرت‌های روحانی ضد دین و ضد قرآن را می‌سازد، آن قطب کیست؟ جز قطب معاویه است؟ پس گناهان، بالمآل بر دوش معاویه است، بر دوش عبدالملک مروان است، بر دوش تمام سران طواغیت بنی‌امیه و بنی‌عباس و غیره است، و این‌ها با این گناهانشان گاهی هم دم از پیروی از قرآن و دین می‌زنند!

اینجا تکلیف ما چیست؟ دقت کردید؟ ما در برابر آدمی مثل معاویه، یک آدمی مثل شریح، یک آدمی مثل مغیره، یک آدمی مثل زید بن عمرو زمان معاویه، فرقی نمی‌کند در هر طبقه‌ای، در مقام قضاوت نسبت به این انسان چگونه باید قضاوت کنیم؟ بعضی از جاها دین را، ایمان را، متعهدانه قبول کرده، یک جاهایی هم از دین و ایمان نشانی و اثری و خبری در زندگی خود باقی نگذاشته. چه بگوییم ما به این آدم؟ مؤمنش بدانیم؟ قرآن صریحاً می‌فرماید این‌گونه آدمی مؤمن نیست. پس ایمانی که در طرز فکر اسلامی معتبر است، ایمان این جور آدم‌ها که نظیرشان در روزگار ما الی‌ما شاء الله زیاد است. نمی‌باشد، بلکه ایمان استوار، ایمان آن مردانی است که همه‌جا، با همه‌کس، در همه‌زمان، به هر صورت محفوظ است، با تعهدش، با عملش، «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات» تا آخر.

«لقد انزلنا آیات مبینات»
همانا فرو فرستادیم
آیه‌های روشنگر را. این
آیه‌های قرآن، این‌ها
روشنگر است. آن
کسانی که به خودشان
اجازه نمی‌دهند قرآن
را بفهمند، بیچاره‌ها از
این روشنگری محرومند.
«والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم» خدا
رهنمون می‌شود هر که
را بخواهد به سوی راه
راست

خدا خواسته بسوزد. اگر من نبردم دستم را و نسوخت خدا خواسته نسوزد. یعنی چه؟ یعنی خدا خواسته بسوزد، به این معنا که علت طبیعی برای سوختن فراهم شده. علت طبیعی‌اش چیست؟ بودن آتش، نبودن مانع، خواستن من، بردن دست. اینی که می‌گوییم خدا نخواسته بسوزد در صورت دوم؛ یعنی علت طبیعی سوختن فراهم نشده، نزدیک آتش نرفته یا دست تر بوده یا جسم تر بوده یا آتش کم بوده و از این قبیل. خب، چرا آن چیزی که به علت‌ها مربوط است ما به خدا نسبت می‌دهیم؟ برای خاطر اینکه خدا آفریننده علت‌هاست، به این دلیل. این «من یشاء»‌ها در همه‌جای قرآن از این قبیل است، و مفصلاً توضیح داده‌ام در موارد دیگری به مناسبت‌های دیگری، حالا هم یک اشاره‌ای کردم.

«و یقولون آمنا بالله و بالرسول» می‌گویند ایمان آورده‌ایم به خدا و به پیامبر، «و اطعنا» و فرمان برده‌ایم. این ادعاها را می‌کنند، که ادعا کردندش آسان است، اما «ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک» پس از این ادعا، گروهی از آنان رو برمی‌گردانند، وقتی که رو برگردانند، - صحبت از کفار نیست! صحبت از مرتدین نیست که یکهو قهر می‌کنند و از عالم اسلام خارج می‌شوند و می‌روند؛ نه، صحبت از همین مؤمنین معمولی داخل جامعه‌هاست، جامعه‌های اسلامی - بعد درباره این‌ها می‌فرماید: «و ما اولئک بالمؤمنین» اینان مؤمن نیستند. حالا روشن‌تر از این، «و اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم» چون فراخوانده شوند به سوی خدا و رسولش تا پیامبر حکم کند و قضاوت کند میان آنان، «اذاً فریق منهم معرضون» ناگهان می‌بینی که گروهی از آنان روی‌گردانند، حاضر نیستند بروند از پیغمبر حکم را بشنوند. آیه به حسب ظاهر درباره قضاوت است، تعبیر حکومت در قرآن، غالباً، نمی‌گویم همیشه، به معنای قضاوت کردن است، همان چیزی که ما داوری و قضاوت به آن می‌گوییم، اما مضمون مفاد آیه عام است. چنین نیست که این فقط درباره کسانی است که تن به قضاوت پیغمبر نمی‌دهند، نه، آن کسانی که تن به فرمان پیغمبر در غیر موارد قضاوت هم نمی‌دهند، مشمول آیه‌اند و این روشن است. «و اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم اذاً فریق منهم معرضون»، گروهی از آنان روی‌گردانند، معرضند. «و ان یکن لهم الحق یأتوا الیه مذعنین» اگر حق به جانب آن‌ها باشد، بیایند به سوی پیامبر اطاعت‌کنندگان، با اذعان. آنجایی که بناست حکم به نفع آن‌ها باشد، در مقابل دین تسلیمند؛ آنجایی که احتمالاً حکم به زیان آن‌هاست، دین را قبول ندارند. اینجا

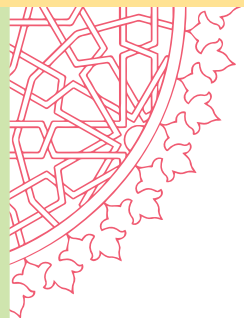
وعده‌هایی هم که برای ایمان و مؤمنین داده شده برای آن ایمان است، نه برای این ایمان. اگر گفتند مؤمنین پیروزند، آن چنان مؤمنینی را گفته‌اند؛ و پیروزند قطعاً! اگر گفتند دست خدا همراه مؤمنان است، یعنی همراه آن چنان مؤمنانی است. اگر گفته‌اند طبیعت با مؤمن همکاری و همراهی می‌کند، به آن‌جور مؤمنی گفته‌اند، نه با مثل من و شما. پس ما کمترین فایده‌ای که از این بحث می‌بریم، این است که اگر دیدیم ایمان ما دارای آثار و خواص و بشارت‌های ایمانی نیست، بشارت‌هایی که قرآن و خدا برای مؤمنین دادند، نیست، وقتی این را دیدیم تعجب نمی‌کنیم؛ چون می‌فهمیم که آن ایمانی که آن‌همه نویدها برایش داده شده، این‌ها نیست.

حالا این آیات را ترجمه کنم، گوش کنید. «لقد انزلنا آیات مبینات»^{۱۶} همانا فرفرستادیم آیه‌های روشنگر را. این آیه‌های قرآن، این‌ها روشنگر است. آن کسانی که به خودشان اجازه نمی‌دهند قرآن را بفهمند، بیچاره‌ها از این روشنگری محرومند. «والله یرید من یشاء الی صراط مستقیم» خدا رهنمون می‌شود هر که را بخواهد به سوی راه راست. هر که را خدا بخواهد.

خواستن خدا یعنی چه؟ یعنی یک نفر را خدا می‌خواهد، یک نفر را نمی‌خواهد؟ با بعضی‌ها یک نظر خاصی دارد، آن‌ها را می‌کشاند می‌برد، بعضی‌ها را پس می‌زند؟ این جور نیست قضیه. اراده خدا و مشیت خدا در موارد معمولی البته جز در قالب علت‌های طبیعی و عادی جلوه‌گری نمی‌کند. شما اگر چنانچه خواستید، تصمیم گرفتید، پای یک سخن هدایتگر و روشنگر نشستید و هدایت شدید، خدا خواسته بود که هدایت بشوید. همین شما اگر تنبلی کردید، اگر سستی کردید، اگر راه فهمیدن را روی خودتان بستید، خدا اراده کرده بود که شما نفهمید. اراده کردن خدا به این معناست که وسایل و اسباب عادی پیش‌آمده یا نیامده است. اگر با اراده شما و با خواست شما وسایل و علل عادی، برای انجام گرفتن این معلول، پیش آمد اینجا خدا خواسته است. اما اگر شما نخواستید، پیداست که خدا هم نخواسته؛ نه اینکه نخواستن خدا موجب بشود شما اراده نکنید. نه، شما در اراده کردن آزادید. خدا خواسته یعنی علت لازم مترتب نشده، این است معنی «خدا خواسته».

خب، چرا نمی‌گوییم علت لازم مترتب نشده و می‌گوییم خدا خواسته؟ برای خاطر اینکه به وجودآورنده علت‌ها و خاصیت‌بخش علت‌ها خداست. این آتشی که در اینجا برافروخته شده، دستم را اگر بردم در آتش، دستم سوخت،

اراده کردن خدا به این معناست که وسایل و اسباب عادی پیش‌آمده یا نیامده است. اگر با اراده شما و با خواست شما وسایل و علل عادی، برای انجام گرفتن این معلول، پیش آمد اینجا خدا خواسته است. اما اگر شما نخواستید، پیداست که خدا هم نخواسته؛ نه اینکه نخواستن خدا موجب بشود شما اراده نکنید. نه، شما در اراده کردن آزادید. خدا خواسته یعنی علت لازم مترتب نشده، این است معنی «خدا خواسته»



قرآن این‌ها را به استیضاح می‌کشد در حقیقت.

چرا آنجایی که به سود شخصی‌تان نیست دین را قبول نمی‌کنید؟ یکی از سه چیز است، «افی قلوبهم مرض» آیا در دل آنان بیماری است؟ بیماری نفاق؟ بیماری هوا و هوس؟ بیماری جهل و غرور؟ این بیماری‌ها در دل آن‌هاست که نمی‌پذیرند حکم را؟ یا بالاتر از این است؟ «ام ارتابوا» یا اصلاً در دین شک کردند این‌ها؟ اگر شک در دین نداری، اگر مردد نیستی، در ریب نیستی نسبت به دین، چرا آنجایی که به سودت نیست، آنجایی که برایت زحمت دارد، آنجا حاضری زیرش بزنی، اصلاً دین را منکر بشوی، یعنی آن حکم را منکر بشوی. یا از این هم بالاتر است: «ام یخافون ان یحییف الله علیهم و رسوله» شاید می‌ترسند خدا و پیامبر به آنان ظلم کنند؛ که این از آن شک کردن بالاتر است، این عین کفر است. این قدر آدم نداند و معتقد نباشد که خدا و پیامبر در حکم‌ها به انسان ظلم نمی‌کنند! آن کسی که چنین ترسی داشته باشد، بترسد که خدا ظلم کند به او یا پیامبر ظلم بکند، این آدم پیداست که خدا و پیامبر را اصلاً نمی‌شناسد و قبول ندارد. «بل اولئک هم الظالمون» خودشان ظالمند. خدا که به کسی ظلم نمی‌کند، این‌ها هستند که ستم می‌کنند به خود و ستم می‌کنند به حقیقت. اگر مقام بالاتری دارند، ستم می‌کنند به خود و به حقیقت و به مردم؛ اگر رتبه بالاتر است بر بشریت به طور مطلق، این‌ها ظالم و ستمگرند.

«انما کان قول المؤمنین»، اما مؤمنین چه جورند؟ مؤمنین این‌جور نیستند. ببینید فرهنگ قرآنی این است! قرآن لغت معنی دارد، فرهنگ اختصاصی دارد. مؤمن در اصطلاح قرآن به این معناست که دارد اینجا بیان می‌کند: «انما کان قول المؤمنین» همانا بود سخن مؤمنان، «اذا دعا الی الله و رسوله» چون فراخوانده شدند به سوی خدا و پیامبرش، «لیحکم بینهم» تا خدا و پیامبر میان آنان قضاوت بکند، سخنشان این بود، «ان یقولوا» که گفتند، «سمعنا و اطعنا» شنیدیم و فرمان بردیم. که عرض کردم، شنیدیم یعنی فهمیدیم، نه به گوش شنیدیم. شنیدیم یعنی نیوشیدیم. اصطلاح سمع، «او القی السمع و هو شهید»^{۱۸}، سمع و شنوایی در قرآن، در موارد بسیاری - که دیشب اتفاقاً در حین مطالعه قرآن، بنده به مورد دیگری برخورد کردم و البته یادداشت نکردم، چون زیاد است - به معنای فهمیدن است، نه به معنای شنیدن با گوش، یعنی با این جارحه و عضو خاص؛ بلکه به معنای فهمیدن است. این‌ها می‌گویند ما فهمیدیم، یعنی آگاهانه مؤمن شدیم. همان بحثی که در

دوره قبل کردیم که ایمان باید آگاهانه باشد.

«سمعنا و اطعنا» پس از آنکه ایمان آوردیم آگاهانه، آن وقت اطاعت هم ورزیدیم. «و اولئک هم المفلحون» این‌ها ایند به مطلوب دست‌یافتگان. فلاح یعنی موفقیت، پیروز شدن و به هدف و مقصود دست‌یافتن، البته به معنای رستگاری - یعنی رستن - هم در بعضی از لغات آمده، اما غالباً فلاح که برای مؤمنین می‌آید، با همین معنایی که ما عرض کردیم، که معنای معمولی لغت است، متناسب‌تر است.

«و اولئک هم المفلحون» آنانند آن کسانی که به هدف و مقصود دست یافتند. «و من یطع الله و رسوله» آن کسی که اطاعت کند خدا و رسولش را، «و یخش الله» و از خدا بیم برد، «و یتقه» و از او پروا کند، «فاولئک هم الفائزون» آن‌ها ایند به منظور و مقصود دست‌یافتگان. «فوز» هم به همین معناست.

دو آیه بعدی به بحث ما چندان ارتباطی ندارد، می‌خواهیم برسیم به آیه بعدش. «وعد الله الذین آمنوا»^{۱۹}، این هم وعده خداست، باز برای مؤمن و مؤمن متعهد. دقت کنید، وعده الهی که در این آیه به صراحت می‌گوید: ما به مؤمنین وعده کردیم که حکومت روی زمین برای شماست، ایده و آیین و فکر و مکتب شما بر جهان خیمه خواهد زد، ترس و بیمناکی شما بدل به امن و امان خواهد شد، اگر در طول تاریخ زجر کشیدید، جور بردید، بعد از این به راحتی، بی‌دغدغه و بی‌تشویش خواهید زیست و خدا را عبادت خواهید کرد و رقبای خدا را از زمین بر خواهید انداخت. این وعده خدایی است در این آیه. اگر چنین وعده‌ای خدا به مسلمانان داده است، این وعده مربوط به مؤمنین است و مؤمنین متعهد.

بعضی خیلی وسواسی می‌شوند، جمود می‌کنند و می‌گویند این وعده مخصوص زمان ولی‌عصر (صلوات‌الله و سلامه علیه) است. شکی نداریم ما در این که زمان ظهور امام زمان (ص) مصداق کامل این آیه است، در این تردیدی نیست؛ اما کجای این آیه نوشته که مخصوص آن زمان است؟ بگویید ببینیم! کدام روایت دارد که مخصوص آن زمان است؟ چرا آیه را محدود می‌کنید؟ مگر خدا با مؤمنین صدر اسلام این وعده را عمل نکرد؟ همین آیه بود که عمل شد. آمدند در مدینه، آن حکومت را به وجود آوردند. بلال‌هایی که از ترس کفار قریش جرئت نمی‌کردند لاله‌الله را به زبان هم حتی بگویند، بر روی مآذنه‌ها به صدای بلند تکبیر گفتند و لاله‌الله سرودند. آن‌هایی که مجبور بودند در مقابل سیصد بت غیرانسانی و چندین بت

«انما کان قول

المؤمنین»، اما مؤمنین

چه جورند؟ مؤمنین

این‌جور نیستند. ببینید

فرهنگ قرآنی این است!

قرآن لغت معنی دارد،

فرهنگ اختصاصی دارد.

مؤمن در اصطلاح قرآن

به این معناست که دارد

اینجا بیان می‌کند: «انما

کان قول المؤمنین»

همانا بود سخن مؤمنان،

«اذ دعا الی الله و

رسوله» چون فراخوانده

شدند به سوی خدا و

پیامبرش، «لیحکم بینهم»

تا خدا و پیامبر میان آنان

قضاوت بکند، سخنشان

این بود، «ان یقولوا» که

گفتند، «سمعنا و اطعنا»

شنیدیم و فرمان بردیم



۱ می‌فرمایید، «وعد الله»
وعدۀ کرده است خدا،
به چه کسانی؟ «الذین
آمنوا منکم و عملوا
الصالحات» به آن کسانی
که از شماها ایمان
بیاورند و عمل شایسته
و صالح کنند؛ یعنی طبق
تعهدات این ایمان عمل
کنند. به این‌ها وعدۀ
داده که «لیستخلفنهم
فی الارض» که آنان را در
زمین جانشین سازد

انسانی و بتی از نفس خود و شهوت‌های خود و تمایلات نفسانی خود، هر روز و هر شب سجده کنند و عبودیت و اطاعت مطلق، این‌ها آمدند در آن سرزمین امن و امان، در جامعۀ برین اسلامی مشغول زندگی شدند، بدون اینکه کمترین دغدغه‌ای داشته باشند. شریکی برای خدا قرار ندادند، از کوچک و بزرگ، از بی‌جان و باجان، از خود و از دیگران. این آیه یک بار آنجا عمل شده، هزار بار دیگر هم قابل عمل شدن است، اما شرطش چیست؟ شرطش این است که این جملات اول آیه محقق بشود که می‌فرماید، «وعد الله» وعده کرده است خدا، به چه کسانی؟ «الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات» به آن کسانی که از شماها ایمان بیاورند و عمل شایسته و صالح کنند؛ یعنی طبق تعهدات این ایمان عمل کنند. به این‌ها وعدۀ داده که «لیستخلفنهم فی الارض» که آنان را در زمین جانشین سازد، در زمین، روی زمین.

(مترجم این قرآنی که دست من است، خیلی اشتباه در قرآن ایشان هست؛ از جمله این اشتباه را الان چشمم افتاد و دیدم. «فی الارض» را «در این سرزمین» معنا می‌کند و این غلط است. این سرزمین یعنی جزیرة العرب! آیا این خیلی هنر بود که این‌ها بر جزیرة العرب مسلط بشوند؟ مگر ندیدیم که بر چهل، پنجاه تا مثل جزیرة العرب مسلط شدند. «فی الارض» یعنی روی زمین. این را تذکر دادم که گاهی یک ترجمه‌های این‌جوری یک بدآموزی‌هایی دارد. ما البته سوءظن نداریم به کسی و نمی‌گوییم چرا گفتید در این سرزمین تا آن سرزمین‌های دیگر را شامل نشود؛ یعنی مؤمنین و عاملین به عمل صالح، فقط بر سرزمین حجاز می‌توانند مسلط بشوند، اما بر سرزمین‌های دیگر، ری و روم و بغداد و اندلس، دیگر نه. می‌گوییم ان شاء الله که منظورش این چیزها نبوده.)

به هر صورت، «لیستخلفنهم فی الارض» که جانشینانشان سازد بر روی زمین، «كما استخلف الذین من قبلهم» همچنانی که مؤمنان پیشین را جانشین ساخته است. ما خیال می‌کنیم مؤمنین هر جا بودند از اول عالم، همیشه توسری خورده‌اند، اصلاً تاریخ‌دانی و جهان‌بینی عامۀ مسلمان‌ها این است که ایمان یعنی ملازمت با کتک‌خوری؛ مسلم بودن، مؤمن بودن، در راه خدا بودن، ملازم با زجر کشیدن است و شکنجه شدن و شکست خوردن. درست نقطۀ مقابل آن‌که قرآن می‌خواهد بگوید. ما یک وقتی تشریح کردیم این را (یک درس تفسیری داشتیم در مدرسه میرزا جعفر، دو، سه سال پیش آنجا من به یک مناسبتی

در این باره صحبت کردم) که چطور دین از اولی که به وجود آمده تا امروز، همه‌اش پیشرفت داشته، یک قدم عقب‌نشینی نداشته. یک قدم، به عقیدۀ ما، دین تا حالا عقب‌نشینی نداشته. آنی که خیال می‌کنند عقب‌نشینی است، آن پیشرفت است در واقع.

به هر صورت، روی زمین از آن شماسـت و حکومت آن در دست شما، همچنانی که در دست پیشینیان شما بود؛ یعنی مؤمنان دوران‌های قبل. «و لیمکن لهم دینهم»، مستقر خواهد ساخت دین و آیین و مسلک و مرامشان را، آن دین و آیینی که «الذی ارتضی لهم» برای آنان پسندیده است، آن دینی که شایسته آن‌ها بوده؛ یعنی همین دین اسلام، که دنیا و آخرت را شامل است و حال و آینده را و جسم و روح را و خلاصه همه‌جانبه است، برای همه نیازها کافی است «و لیبذلنهم من بعد خوفهم امنا» تبدیل خواهیم ساخت پس از خوف و ترس و بیم آنان، امنیت و امان را. تا چه بشود؟ در سایۀ این امنیت چه کار کنند؟ در سایۀ امنیت بنشینند، چایی عصر تابستان را کنار باغچه، با قوری چینی و سماور ورشو بخورند؟ آیا مسئله امنیت برای این‌هاست؟ تا امنیت داشته باشند تا بتوانند راحت لم بدهند و بی‌عاری کنند؟ نه. آن امنیت برای این است که بتوانند در سایۀ آن، یک گام و ده گام به سوی سرمنزل نهایی انسان، یعنی تکامل، نزدیک بشوند. بتوانند بنده خدا باشند، بندگی بندگان از سر آن‌ها برداشته بشود، مطیع و خاضع خدا باشند و از این راه بتوانند متعالی و متکامل بشوند. این‌ها هر کلمه‌اش بحثی دارد. «یعبدون لا یشرکون بی شیئا» مرا عبادت کنند و به من شرک نورزند. البته در آخر آیه این را هم تذکر می‌دهد که «اگر بعد از آنکه ایمان آوردند، شرک ورزیدند؛ اینجا فاسق خواهند بود.»^۲ فاسق یعنی از دین به در آمده، خارج شده.

پروردگارا! در آنچه که می‌گوییم و می‌کنیم قلب ما را خالص بگردان و همه را برای خودت قرار بده؛

پروردگارا! به محمد و آل محمد طعم زندگی موحدانه را به ما بچشان؛

پروردگارا! به محمد و آل محمد شرک را از منطقه دل‌های ما هم بزدا؛

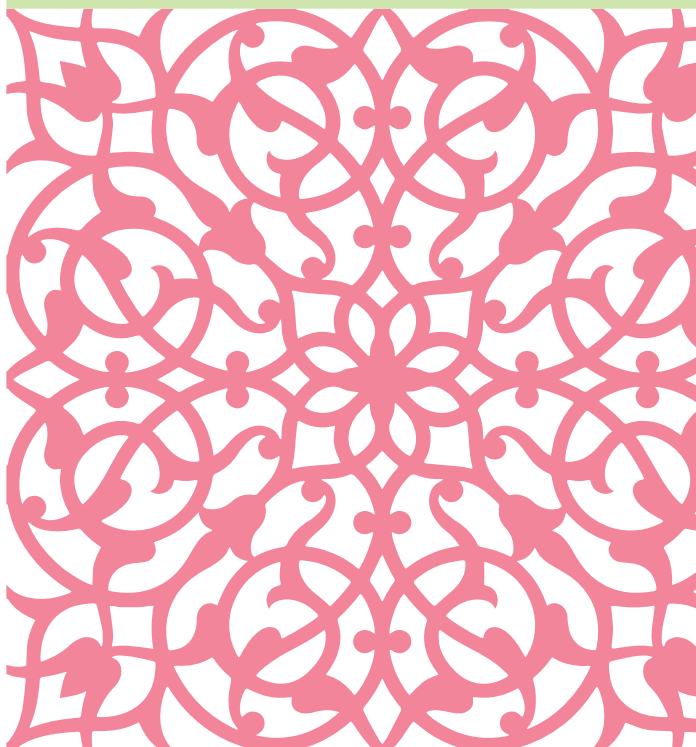
پروردگارا! به محمد و آل محمد خیرت را از ما دریغ مدار. غرور و آفات و بدبختی‌ها و نابسامانی‌ها از میان مسلمان‌ها برطرف بگردان؛

دشمنان مسلمان را، پروردگارا به خودشان مشغول بگردان.

پی‌نوشت‌ها

۱. سوره مبارکه بقره/ آیه ۸۵
۲. الکافی (محمد بن یعقوب کلینی، متوفی ۳۲۹ ق)/ کتاب الجهاد/ باب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر/ حدیث ۱
۳. محمد کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱ ق) ملقب به ملا محسن فیض، که از محضر اساتیدی چون ملا محمد تقی مجلسی، شیخ بهایی، میرداماد، میرفندرسکی و ملاصدرا، بهره برد. از آثار او می‌توان به تفسیر صافی، کتاب وافی و محجة البیضاء اشاره کرد. (الفوائد الرضویة/ ج ۲/ ص ۹۷۳).
۴. سوره مبارکه نور/ آیه ۵۰
۵. بحارالانوار (علامه محمد باقر مجلسی، متوفی ۱۱۱۰ ق)/ ج ۳۳/ کتاب الفتن و المحن/ ابواب ماجری بعد قتل عثمان/ حدیث ۵۲۴/ ص ۲۵۰
۶. من لا یحضره الفقیه/ باب ذکر جمل من مناهی النبی/ حدیث ۴۹۶۸/ ص ۱۶
۷. سوره مبارکه آل عمران/ آیه ۱۶۴
۸. کتاب سلیم بن قیس الهمالی (سلیم بن قیس، متوفی ۷۶ ق)/ ج ۲/ ص ۷۸۲
۹. حجر در نوجوانی همراه برادرش هانی به مدینه آمد و اسلام را پذیرفت. بعدها جزو یاران امیرالمؤمنین و از فرماندهان سپاه آن حضرت بود. حجر که مردم را علنی بر ضد معاویه می‌شوراند، توسط زیاد بن ابیه دستگیر و به شام فرستاده شد. معاویه دستور قتل او را در بین راه صادر کرد. وی به همراه چند تن از یارانش در سرزمین «مرج عذرا» که توسط خودش فتح شده بود، به شهادت رسید. (دانش‌نامه امیرالمؤمنین/ ج ۱۳/ ص ۱۴۸).
۱۰. از یاران خاص امیرالمؤمنین (ع)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بود. او از امیرالمؤمنین علم احوالات مرگ و ابتلائات آینده را آموخته بود. او همان‌گونه که مولایش به او فرموده بود، با دست و پای قطع‌شده و زبانی بریده بر دار رفت و به شهادت رسید. (دانش‌نامه امیرالمؤمنین/ ج ۱۳/ ص ۱۹۶).
۱۱. میثم بن یحیی، غلامی بود که به‌دست امیرالمؤمنین آزاد و جزو یاران خاص ایشان گردید. او خرمافروش بود و به تمار معروف گشت. ابن‌زیاد پس از ورود به کوفه میثم را بر درخت خرمایی که امیرالمؤمنین به میثم نشان داده بود، به دار آویخت. (دانش‌نامه امیرالمؤمنین/ ج ۱۳/ ص ۵۸۸).
۱۲. عمر بن عبدالعزیز در زمان امام سجاد (ع) حاکم شهر مدینه بود، در سال ۹۹ هجری به خلافت رسید و دو سال حکومت کرد. در زمان حکومتش از سخت‌گیری‌های خلفای پیشین بر مردم کاسته شد. از جمله اقدامات او عبارت است از: منع خطبا از لعن امیرالمؤمنین در بالای منابر که از زمان معاویه رسم بود، بازگرداندن باغ فدک به اهل بیت (ع)، لغو منع کتابت حدیث، سهل گرفتن بر علویان. (رویدادهای تاریخ اسلام/ ج ۱/ ص ۲۸۲).
۱۳. عبدالملک مروان (۲۶-۸۶ ق) در سال ۶۵ ق در حالی حکومت را به دست گرفت که حجاز و عراق در سلطه آل زبیر بود. او با همراهی سردار خونریزی چون حجاج بن یوسف ثقفی، بر تمامی سرزمین اسلامی تسلط پیدا کرد و ۲۱ سال حکومت کرد. (رویدادهای تاریخ اسلام/ ج ۱/ ص ۲۵۸).
۱۴. عبدالله بن زبیر (۱-۷۳ ق) نقش مؤثری در به راه انداختن جنگ جمل داشت. بعد از شهادت امام حسین (ع)، در حجاز خود را خلیفه خواند و بر مناطقی از عراق هم مسلط شد. سال ۷۳ در لشکرکشی

- حجاج به مکه کشته شد. (رویدادهای تاریخ اسلام/ ج ۱/ ص ۲۳۶).
۱۵. ابویوسف یعقوب بن ابراهیم (۱۱۳-۱۸۲ ق)، قاضی القضاة بود. در جوانی شاگردی ابوحنیفه را کرد. مدت هجده سال در زمان‌های مهدی، هارون الرشید و هادی عباسی قاضی شهر بغداد بود. (رویدادهای تاریخ اسلام/ ج ۱/ ص ۴۱۷).
 ۱۶. محمد بن شهاب، از علمای قرن اول و دوم هجری است که در خدمت دستگاه حکومت بود. او اولین کسی است که پس از دستور عمر بن عبدالعزیز مبنی بر کتابت حدیث، مشغول جمع‌آوری حدیث شد. (رویدادهای تاریخ اسلام/ ج ۱/ ص ۳۲۱).
 ۱۷. سوره مبارکه نور/ آیات ۴۶ تا ۵۲.
 ۱۸. سوره مبارکه ق/ آیه ۳۷
 ۱۹. سوره مبارکه نور/ آیه ۵۵
 ۲۰. سوره مبارکه نور/ آیه ۵۵: «و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون»



تربیت انقلابی در مدرسه انقلاب اسلامی

پرونده گام دوم انقلاب اسلامی عباس بیات



جرئی نیستند. انقلاب، يك حقیقت کلان و فوق اجزاست؛ فضایی حاکم و غالب بر ساختارها، نهادها و سیستم‌ها و ترکیبی که فهم و تحلیل آن با نگاه جرئی، خطای محاسباتی و طرح دشمن است. لذا در بیانیه گام دوم کلیت انقلاب و حرکت کلی آن مورد توجه بوده است. به نظر می‌رسد سه ویژگی و شاخص کلان در بیانیه برای انقلاب اسلامی و حرکت کلی آن قابل شناسایی است که موجب این رویش‌ها و تربیت در بستر و فرآیند انقلاب اسلامی بوده است.

۱. جوهر انقلاب «مبارزه و استقامت» است؛ استقامت امت در سایه ولایت، که «فاستقم کما امرت و من تاب معك». شروع بیانیه با تجلیل از استقامت ملت ایران و انقلاب اسلامی آن‌هاست. از هر عبارت بیانیه مبارزه استخراج می‌شود؛ یا بیان و تجلیل از مبارزات و استقامت‌های گذشته است یا اعلام نیاز به امتداد مبارزه و استقامت در امروز و فردای کشور.

۲. جهاد و عمل و حرکت جهادی نشانه انقلاب است که: ام حسبکم ان تدخلوا الجنة و لما يعلم الله الذین جاهدوا منکم و يعلم الصابرين. جهاد ویژگی بارز و اختصاصی انقلاب اسلامی است. معنی جهاد، تلاش و کوشش مستمر در مقابل دشمن است. تلاش، مبارزه و استقامت در مقابل دشمن، در همه عرصه‌های طرح شده در بیانیه، حضوری پررنگ دارد و حتی پا در عرصه مفاهیم نهاده است و در جای جای بیانیه، جهاد با مفاهیم و القائنات نظام استکباری موج می‌زند.

۳. اعجازات و دستاوردهای مردمی انقلاب اسلامی، بدون حضور يك معلم و مربی انقلابی که ریشه در ولایت دارد قابل تصور نیست که: لقد من الله على المؤمنین إذ بعث فیهم رسولا من انفسهم يتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة. حضور مربی در این بیانیه موج می‌زند:

رهبر معظم انقلاب اسلامی در بیانیه «گام دوم انقلاب» با مرور تجربه ۴۰ سال انقلاب اسلامی اعلام کردند: «انقلاب وارد دومین مرحله خودسازی و جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی شده است.» گام دومی که باید در چارچوب «نظریه نظام انقلابی» و با «تلاش و مجاهدت جوانان ایران اسلامی» به سوی تحقق آرمان «ایجاد تمدن نوین اسلامی و آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی (ارواحنا فداه)» برداشته شود. به همین مناسبت پایگاه اطلاع‌رسانی KHAMENEI.IR طی سلسله یادداشت‌ها و گفت‌وگوهایی در قالب پرونده «گام دوم انقلاب اسلامی» به بررسی و تبیین ابعاد مختلف این بیانیه می‌پردازد. در ادامه سلسله مطالب این پرونده، آقای عباس بیات کارشناس تعلیم و تربیت در یادداشتی براساس نگاه مطرح‌شده در بیانیه گام دوم به بررسی الزامات استمرار و پیشرفت حرکت انقلاب اسلامی با تمرکز بر عرصه تعلیم و تربیت و نیروسازی پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: تربیت اسلامی؛ تربیت نیروی انسانی؛ انقلابی‌گری؛ بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی.

انقلاب، مبارزه و استقامت

عرضه بار سنگین امانت‌داری به جوانان برای پیشبرد انقلاب تا ایجاد تمدن نوین اسلامی و آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی (ارواحنا فداه) این پرسش را در ذهن ایجاد می‌کند که این جوانان در چه بستری و با کدام روش تربیتی و در کدام مدرسه تربیت شده‌اند که چنین وظیفه سنگینی به عهده آن‌ها گذاشته شده است؟ با مرور چندبارۀ مرام‌نامه و راهنمای عمل گام دوم درمی‌یابیم که این جوانان خروجی هیچ‌یک از دستگاه‌ها و نهادها به تنهایی و با نگاه

۱ عرضه بار سنگین امانت‌داری به جوانان برای پیشبرد انقلاب اسلامی تا ایجاد تمدن نوین اسلامی و آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی (ارواحنا فداه) این پرسش را در ذهن ایجاد می‌کند که این جوانان در چه بستری و با کدام روش تربیتی و در کدام مدرسه تربیت شده‌اند که چنین وظیفه سنگینی به عهده آن‌ها گذاشته شده است؟

چه در تأسیس جمهوری اسلامی که با «ترکیب جمهوریت و اسلامیت و ابزارهای تشکیل و پیشرفت آن، جز با هدایت الهی و قلب نورانی و اندیشه بزرگ امام خمینی، به دست نیامد» چه در مقاومت بعد از ایجاد تقابل دوگانه جدید «اسلام و استکبار» و چه در مدیریت‌های جهادی پیشرفت‌های شگفت‌آور که با آموزش اصل «ما می‌توانیم» شدنی شد و چه در افزایش چشمگیر عیار معنویت و اخلاق در فضای عمومی جامعه.

مدرسه انقلاب، معلم انقلاب

احصاء و تشریح نقش ویژه این معلم و مربی در دستاوردهای انقلاب اسلامی موضوعی است که باید به آن بیشتر پرداخته شود اما به جرئت می‌توان گفت در تمامی دستاوردها، نقش این معلم بزرگ انقلابی نه تنها هویداست بلکه تداوم و توسعه دستاوردها به حضورش وابسته است. ضمن اینکه در برخی موارد از جمله در پیشرفت‌های علمی، نقش این معلم اختصاصی و بی‌بدیل است.

با ترسیم این سه ضلع می‌توان چنین گفت که در چهل سال نورانی انقلاب، استقامت و حرکت جهادی ذیل آن با راهبری و مربیگری ممتاز دو معلم بزرگ انقلابی، يك فضای تربیتی برای امت ایجاد کرده و خود به مدرسه‌ای به وسعت کشور، بلکه امت اسلامی تبدیل شده است. حال می‌توان سؤال طرح‌شده در ابتدای نوشته را پاسخ گفت: مدرسه‌ای که چنین جوانانی تربیت کرده مدرسه انقلاب است و آن روش تربیتی جهاد و حرکت انقلابی است. تربیت این نسل حاصل مبارزه، استقامت و حرکت جهادی امت با امامت است. مدرسه انقلاب با دو معلم خود، با شتاب در راه پیشرفت و در حال شکوفا کردن استعدادهاست اما به گفته رهبر انقلاب دستگاه‌های تربیتی اگر توانستند این نسل رو به رشد را، نسل نوساخته را به شکل درست تربیت کنند، این حرکت، سریع‌تر و پرشتاب‌تر پیش خواهد رفت. انقلاب متوقف و منحصر در ساختارها نیست و خود به عنوان يك موجود زنده و کل حاکم بر اجزا در حال رشددهندگی است. اما برای تحقق گام دوم که الزام آن حرکت پرشتاب است، باید ساختارهای خرد کشور نیز هرچه بیشتر و کامل‌تر با حرکت کلی انقلاب هم‌راستا و در صورت نیاز بازتعریف شوند.

جهاد نیروسازی

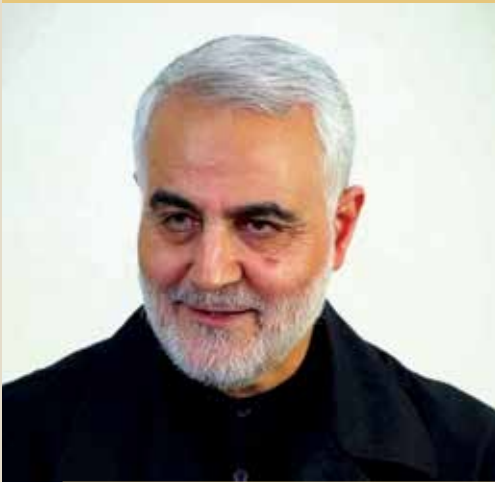
بی‌شک یکی از زیرساخت‌های اصلی تحقق بیانیه گام دوم، نظام تعلیم و تربیت است. تبیین تحولات و تغییرات مورد نیاز در آموزش و پرورش کشور براساس مدل کلان تربیتی گفته‌شده به فرصتی بیشتر نیازمند است اما در ادامه برخی رئوس ضروری در این زمینه را می‌توان این چنین برشمرد:

۱. نظریه نظام انقلابی، ما را به آموزش و پرورش و تربیت انقلابی، مدرسه انقلاب و مدرسه انقلابی هدایت می‌کند. گام دوم خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی برای نیل به تمدن نوین اسلامی به نیروسازی و تربیتی گسترده‌تر و کیفی‌تر از جوانان تربیت‌شده در گام اول نیازمند است. حال این جوانان تربیت‌شده گام اول هستند که باید با روحیه انقلابی و تلاش جهادی، بهتر از خود را تربیت کنند! و این صرفاً در بستر انقلاب و نظام ولایت ممکن است که انسانی، انسانی بهتر از خود و جامعه‌ای، جامعه‌ای رشدیافته‌تر از خود تربیت کند. اولین بایسته این امر جلب توجه نخبگان جوان انقلابی به حضور گسترده و جهادی به منظور نقش‌آفرینی در عرصه تعلیم و تربیت به عنوان اولویت اول نظام است. وظیفه دولت نیز فراهم آوردن بستر این حضور است: شاید بتوان گفت اولین دستگاهی که امام انقلاب حضور جوانان انقلابی در مدیریت‌های کلان و سطح بالای آن را از مسئولین مطالبه کرد آموزش و پرورش بود.

گسترده‌گی و کیفیت نیروی انسانی مورد نیاز، لزوم تلاش مؤمنانه، جهادی، هوشمندانه و عالمانه را برای ساختارسازی‌های انقلابی متناسب با افق گام دوم مورد تأکید قرار می‌دهد. چه در این بخش و چه در سایر حوزه‌ها، این مهم با انقلاب در ساختارها دست‌یافتنی است که جوانان باید آن را رقم بزنند. البته نه به صورت انقلاب جوانان علیه ساختارهای نظام، که برخی به اشتباه در آتش آن می‌دمند و می‌خواهند آرمان‌های انقلاب اسلامی را به عنوان ابزار علیه نظام اسلامی عَلم کنند، بلکه انقلاب و تحول ساختارهای نظام تحت تدبیر و راهنمایی معلم آن باید با سپردن زمام اداره بخش‌های گوناگون کشور به جوانان مؤمن انقلابی دانا و کاردان صورت پذیرد. اما در بُعد ساختاری به نظر می‌رسد که ساختارهای مورد انتظار از تجمیع نرم حرکت‌های «آتش به اختیار» و کارهای تمیز فرهنگی جوانان انقلاب باید شکل داده شود. هویت جدید این ساختارها به گونه‌ای است که پشتیبان حرکت‌های آتش به اختیار (مردم‌سالارانه)، نوآوران، خلاقانه و پیشبرانه مردمی است. نظام تعلیم و تربیت باید با مسئولیت‌پذیری و روحیه انقلابی، خود را پیشرو و موظف در جامعه‌سازی ببیند و نه تابعی از وضع موجود و متوقف و منفعل نسبت به اصلاح سایر بخش‌ها، ساختار جدید باید بتواند به عنوان مهم‌ترین دستگاه حاکمیتی، فرآیند جامعه‌سازی و نیل به تمدن نوین اسلامی را با نگاه تربیتی زمینه‌سازی کند.

۲. در گام دوم باید جهادی مضاعف در حیطه تزکیه و تعلیم صورت بگیرد. مبارزه عمیقی در این حیطه در جریان است. امروز تلاش دشمن بر هجمه تربیتی است. دوگانه «اسلام و استکبار» در حوزه تربیت در حال رخ‌نمایی و جدال

می‌توان چنین گفت
که در چهل سال
نورانی انقلاب اسلامی،
استقامت و حرکت
جهادی ذیل آن با
راهبری و مربیگری
ممتاز دو معلم بزرگ
انقلابی، يك فضای
تربیتی برای امت
ایجاد کرده و خود به
مدرسه‌ای به وسعت
کشور، بلکه امت
اسلامی تبدیل شده
است



نامه‌ای به فرزندانم

قاسم سلیمانی

اشاره

این نامه یکی از آخرین نامه‌های شهید قاسم سلیمانی به فرزندانش است. با توجه به نکاتی که در این نامه آمده، می‌توان از آن برای درس چهارم پایه ۱۲ (فقط برای خدا) و برای درس اول پایه ۱۰ (هدف آفرینش) استفاده کرد و آن را برای دانش‌آموزان خواند. آن شهید در این نامه هم چگونگی انتخاب هدف و راه زندگی خودش را می‌گوید، هم محبت شدید خود به خانواده را بازگو می‌کند، هم شدت علاقه‌اش به محرومان را نشان می‌دهد و هم از فداکاری بی‌نظیرش برای انسان‌ها حرف می‌زند.

شهید سلیمانی: هرگز نمی‌خواستم نظامی شوم!

بسم الله الرحمن الرحيم

آیا این آخرین سفر من است یا تقدیرم چیز دیگری است، که هر چه باشد در رضایش راضی‌ام. در این سفر برای تو می‌نویسم تا در دل‌تنگی‌های بدون من یادگاری برایت باشد. شاید هم حرف به‌درد بخوری در آن یافتی که به کارت آید. هر بار که سفر را آغاز می‌کنم احساس می‌کنم دیگر نمی‌بینمتان. بارها در طول مسیر چهره‌های پر از محبتتان را یکی‌یکی جلوی چشمانم مجسم کرده‌ام و بارها قطرات اشکی به یادتان ریخته‌ام. دل‌تنگتان شده‌ام، به خدا سپردمتان. اگر چه کمتر فرصت ابراز محبت یافته‌ام و نتوانستم آن

است. دلایل، مختصات و اهداف این دوگونه تربیت در دیدار اعضای انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان در سال ۹۵ توسط رهبر معظم انقلاب اسلامی تبیین و تشریح شده است. نظام استکبار و سلطه از طریق اسناد و توصیه‌های بین‌المللی و حمایت مستقیم و غیرمستقیم و نرم از الگوهای تربیتی و مدارس خاص به دنبال این است که اهداف خود را به کمک جریان تربیت پیش ببرد. این تلاش‌ها با پوشش‌های شیک و بعضاً مورد نیاز آینده نظام و حتی با ظاهر خیرخواهانه (مهارت‌آموزی و کارآفرینی، دوستی با طبیعت و حفظ محیط زیست، عدالت جنسیتی و ...) صورت می‌پذیرد. مهم‌ترین وجه این تلاش‌ها کنار زدن تربیت انقلابی و جهادی است. استفاده از پوشش‌ها و همچنین ذات دیرپای اقدام‌های تربیتی، شناخت و اثرسنجی این جریان‌ها را سخت می‌کند. از طرف دیگر چالش‌های اقتصادی و مدیریتی نیز سایه سنگینی بر مسائل تعلیم و تربیت انداخته و گاهی نادانسته و ناخواسته فرصت را برای جریان‌ها فوق‌الذکر فراهم کرده است؛ همه این موارد نیاز به عمل جهادی جوانان مومن انقلابی در عرصه تعلیم و تربیت را بیش از سایر زمینه‌ها به ذهن متبادر می‌کند. انقلاب اسلامی البته در این زمینه نیز مستحکم ایستاده و از خود مقاومت نشان می‌دهد. تدوین سند تحول بنیادین و پیگیری مستمر اجرایی شدن آن و حساسیت و ایستادگی هوشمندانه و مقتدرانه در برابر اجرای سندهای بین‌المللی در تعلیم و تربیت از رهوس اقامات جریان انقلاب اسلامی در زمینه تعلیم و تربیت بوده است. تلاش بی‌وقفه برای اجرایی کردن سند تحول بنیادین و مبانی نظری آن و تلاش برای تکمیل و ارتقای این اسناد، چه در عرصه‌های کلان و چه در عرصه اجرا و مدرسه‌داری از ضروریات این جهاد و مقاومت تربیتی است.

در نهایت می‌توان این جمع‌بندی را از بیانیه گام دوم ارائه داد که این بیانیه یک نسخه و نقشه تربیتی نیز هست. توصیه‌ها و تکالیف هشت‌گانه رهبر معظم انقلاب به جوانان با تربیت در مدرسه انقلابی دست‌یافتنی خواهند شد. ایشان در نقش یک معلم ضمن مرور درس‌هایی از تاریخ، اقتصاد، اخلاق، علم‌آموزی، سیاست خارجی و ... تکالیفی مشخص کرده‌اند که انجام آن انشاءالله جوانان، مردم و کشور را به سرمنزل مقصود و قله آرمانی تمدن نوین اسلامی خواهد رساند. به همین جهت است که رهبر انقلاب آموزش و پرورش را کانون اساسی خلق دنیای آینده و زیرساخت اصلی سعادت ملت و پیشرفت کشور می‌دانند که اهداف آن عیناً اهداف نظام اسلامی است.

گام دوم باید جهادی
مضاعف در حیطه تزکیه
و تعلیم صورت بگیرد.
مبارزه عمیقی در این
حیطه در جریان است.
امروز تلاش دشمن بر
هجمه تربیتی است.
دوگانه «اسلام و استکبار»
در حوزه تربیت در
حال رخنمایی و جدال
است. دلایل، مختصات
و اهداف این دوگونه
تربیت در دیدار اعضای
انجمن‌های اسلامی
دانش‌آموزان در سال
۹۵ توسط رهبر معظم
انقلاب اسلامی تبیین و
تشریح شده است

عشق درونی خودم را به شما برسانم. اما عزیزم هرگز دیده‌ای کسی جلوی آینه خود را ببیند و به چشمان خود بگوید دوستان دارم؟ کمتر اتفاق می‌افتد، اما چشمانش برایش بالارزش‌ترینند. شما چشمان منید. چه بر زبان بیاورم و چه بیاورم برایم عزیزید. بیش از بیست سال است که شما را همیشه نگران دارم و خداوند تقدیر کرده این جان پایان نپذیرد و شما همیشه خواب خوف ببینید.

دخترم! هر چه در این عالم فکر می‌کنم و کرده‌ام که بتوانم کار دیگری بکنم تا شما را کمتر نگران کنم، دیدم نمی‌توانم و این به دلیل علاقه من به نظامی‌گری نبوده و نیست. به دلیل شغل هم نبوده و نخواهد بود. به دلیل اجبار یا اصرار کسی نبوده است و نیست. نه، دخترم، من هرگز حاضر نیستم به خاطر شغل، مسئولیت، اصرار یا اجبار حتی یک لحظه شما را نگران کنم، چه برسد به حذف یا گریاندن شما.

من دیدم هر کس در این عالم راهی برای خود انتخاب کرده است یکی علم می‌آموزد و دیگری علم می‌آموزاند، یکی تجارت می‌کند، کسی دیگر زراعت می‌کند و میلیون‌ها راه یا بهتر است بگویم به عدد هر انسان یک راه وجود دارد و هر کس راهی را برای خود برگزیده است. من دیدم چه راهی را می‌بایست انتخاب کنم. با خود اندیشیدم و چند موضوع را مرور کردم و از خود پرسیدم: اولاً طول این راه چقدر است؟ انتهای آن کجاست؟ فرصت من چقدر است؟ و اساساً مقصد من چیست؟

دیدم من موقت؛ و همه موقت هستند. چند روزی می‌مانند و می‌روند. بعضی‌ها چند سال برخی‌ها ده سال اما کمتر کسی به یک‌صد سال می‌رسد. اما همه می‌روند و همه موقتند. دیدم تجارت بکنم عاقبت آن عبارت است از مقداری سکه براق شده و چند خانه و چند ماشین. اما آن‌ها هیچ تأثیری بر سرنوشت من در این مسیر ندارند. فکر کردم برای شما زندگی کنم. دیدم برایم خیلی مهم‌اید و ارزشمندید به‌طوری که اگر به شما درد برسد همه وجودم را درد فرا می‌گیرد. اگر بر شما مشکلی وارد شود من خودم را در میان شعله‌های آتش می‌بینم. اگر شما روزی ترکم کنید بنبند وجودم فرو می‌ریزد. اما دیدم چگونه می‌توانم حلال این خوف و نگرانی‌هایم باشم. دیدم من باید به کسی متصل شوم که این مهم مرا علاج کند و او جز خدا نیست. این ارزش و گنجی که شما گل‌های وجود هستید با ثروت و قدرت قابل حفظ کردن نیست. وگرنه باید ثروتمندان و قدرتمندان از مردن خود جلوگیری کنند و یا ثروت و قدرتشان مانع مرض‌های صعب‌العلاجشان شود و از دست‌افتادگی جلوگیری نماید. من خدا را انتخاب کرده‌ام و راه او را.

اولین بار است که به این جمله اعتراف می‌کنم؛ هرگز

نمی‌خواستم نظامی شوم، هرگز از مدرج شدن (درجه‌دار شدن) خوشم نمی‌آمد. من هیچ منصبی را بر کلمه زیبایی «قاسم» که از دهان پاک آن بسیجی پاسدار شهید برمی‌خاست ترجیح نمی‌دهم. دوست داشتم و دارم قاسم، بدون پسوند یا پیشوندی، باشم. لذا وصیت کردم روی قبرم فقط بنویسید: «سرباز قاسم» آن هم نه قاسم سلیمانی که گنده‌گویی است و بار خورجین را سنگین می‌کند.

عزیزم! از خدا خواستم همه شریان‌های وجودم را و همه موی‌رگ‌هایم را مملو از عشق به خودش کند. وجودم را لبریز از عشق خودش کند. این راه را انتخاب نکردم که آدم بکشم، تو میدانی من قادر به دیدن بریدن سر مرغی هم نیستم. من اگر سلاح به دست گرفته‌ام برای ایستادن در مقابل آدمکشان است نه برای آدم کشتن.

خود را سربازی در خانه هر مسلمانی می‌بینم که در معرض خطر است و دوست دارم خداوند این قدرت را به من بدهد که بتوانم از تمام مظلومان عالم دفاع کنم. نه برای اسلام عزیز جان بدهم که جانم قابل آن را ندارد، نه برای شیعه مظلوم که ناقابل‌تر از آنم، نه نه. بلکه برای آن طفل وحشت‌زده بی‌پناهی که هیچ ملجایی برایش نیست، برای آن زن بچه به‌سینه چسبانده هراسان و برای آن آواره در حال فرار و تعقیب، که خطی از خون پشت سر خود بر جای گذاشته است می‌جنگم.

عزیزم من متعلق به آن سپاهی هستم که نمی‌خواهد تا دیگران در آرامش بخوابند. بگذار آرامش من فدای آرامش آنان بشود و بخوابند.

دختر عزیزم! شما در خانه من در امان و با عزت و افتخار زندگی می‌کنید. چه کنم برای آن دختر بی‌پناهی که هیچ فریادرسی ندارد و آن طفل گریان که هیچ چیز، که هیچ چیز، ندارد و همه چیز خود را از دست داده است. پس شما مرا نذر خود کنید و به او واگذار نمایید. بگذارید بروم، بروم و بروم. چگونه می‌توانم بمانم در حالی که همه قافله من رفته است و من جا مانده‌ام؟

دخترم! خیلی خسته‌ام. سی سال است که نخوایده‌ام، اما دیگر نمی‌خواهم بخوابم. من در چشمان خود نمک می‌ریزم که پلک‌هایم جرئت بر هم آمدن نداشته باشند تا نکند در غفلت من آن طفل بی‌پناه را سر ببرند. وقتی فکر می‌کنم آن دختر هراسان تویی، نرجس است، زینب است و آن نوجوان و جوان در مسلخ خوابانده که در حال سر بریده‌شدن است حسینم و رضایم است از من چه توقعی دارید؟ نظاره‌گر باشم؟ بی‌خیال باشم؟ تاجر باشم؟ نه من نمی‌توانم این‌گونه زندگی بکنم.

والسلام علیکم و رحمت‌الله

من دیدم چه راهی را می‌بایست انتخاب کنم. با خود اندیشیدم و چند موضوع را مرور کردم و از خود پرسیدم: اولاً طول این راه چقدر است؟ انتهای آن کجاست؟ فرصت من چقدر است؟ و اساساً مقصد من چیست؟

عزیزم! از خدا خواستم همه شریان‌های وجودم را و همه موی‌رگ‌هایم را مملو از عشق به خودش کند. وجودم را لبریز از عشق خودش کند. این راه را انتخاب نکردم که آدم بکشم، تو میدانی من قادر به دیدن بریدن سر مرغی هم نیستم. من اگر سلاح به دست گرفته‌ام برای ایستادن در مقابل آدمکشان است نه برای آدم کشتن



مسیر پاسخ‌گویی

به پرسش‌های اعتقادی دانش‌آموزان

حجت‌الاسلام والمسلمین محسن عباسی ولدی

ا قصد مشرکین فقط بهانه‌جویی بود؛ نه ایمان آوردن. البته پیامبر اکرم (ص) پاسخ شبهات آنان را داد؛ اما در پاسخ آنان با یک کلمه گفت وگو را پایان داد و گفت: مگر من جز بشری هستم که برای رسالت فرستاده شده‌ام؟

ادامه سلسله مقالات مسیر پاسخ‌گویی تقدیم می‌شود.
۱. بهانه‌جویی یا حقیقت‌طلبی؟

برخی با سؤال‌شان می‌خواهند مطلب مورد پرسش را زیر سؤال ببرند. در اصل این افراد سؤال را بهانه‌ای قرار می‌دهند تا با آنچه نمی‌خواهند قبول کنند^۱ بچنگند.

این‌ها به جهت عنادی که با حق دارند می‌خواهند با زیر سؤال بردن حق، در مقابل دیگران توجیهی برای ایمان نیاوردن خود درست کنند.

پیامبر اعظم (ص) هنگامی که درخواست‌های مشرکین را از سر عناد و لجاجت می‌دید، از در استدلال وارد نمی‌شد. در این آیات دقت کنید:

و گفتند: «تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد. یا [باید] برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آن‌ها جویبارها روان‌سازی، یا چنان که ادعا می‌کنی، آسمان را پاره‌پاره بر [سر] ما فرو اندازی، یا خدا و فرشتگان را در برابر [ما حاضر] آوری، یا برای تو خانه‌ای از طلا [کاری] باشد، یا به آسمان بالا روی، و به بالا رفتن تو [هم] اطمینان نخواهیم داشت مگر اینکه بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم.» بگو: «پاک است پروردگار من، آیا [من] جز بشری فرستاده هستم؟»^۲

اگر در این گفت‌وگو دقت کنیم خواهیم دید که مشرکین در این درخواست‌ها به دنبال به‌دست‌آوردن دلایلی مبنی بر نبوت رسول اکرم (ص) نبودند؛ آن‌ها به دنبال بهانه‌تراشی بودند و می‌خواستند با این بهانه‌ها دست‌آویزی برای

ایمان نیاوردن خود بیابند.^۳ اگر قصد آن‌ها ایمان آوردن بود، معجزات پیامبر خدا برای اینکه ثابت کند که حضرت با عالم غیب در ارتباط است، کافی بود.

شان نزول این آیه همان جریانی است که از مشرکان قریش، در بحث «خوب و کامل شنیدن پرسش» نقل کردیم. در آن جریان عبدالله بن ابی امیه مخزومی درخواست‌هایی را که در این آیه آمده است مطرح کرد و گفت:

«ای محمد! پس از این هم باز نمی‌دانم که اگر همه این کارها را انجام دادی آیا به تو ایمان بیاورم یا نه؛ بلکه اگر ما را رو به آسمان بالا ببری و درهای آسمان را باز کنی و ما را داخل آسمان کنی، ما خواهیم گفت چشم‌های ما را سحر کرده‌ای و ما را جادو نموده‌ای.»^۴

این سخن عبدالله بن ابی‌امیه به وضوح می‌رساند که قصد مشرکین فقط بهانه‌جویی بود؛ نه ایمان آوردن. البته پیامبر اکرم (ص) پاسخ شبهات آنان را داد؛ اما در پاسخ آنان با یک کلمه گفت‌وگو را پایان داد و گفت: مگر من جز بشری هستم که برای رسالت فرستاده شده‌ام؟ با نگاهی گذرا به قرآن خواهیم دید که در جای‌جای قرآن با دلایل مختلف معاد به اثبات رسیده است.^۵ اما در سوره قیامت خداوند در مقابل کسانی که منکر وقوع قیامت هستند، فقط به ادعای برپایی قیامت و کیفیت وقوع آن می‌پردازد. دلیل نوع برخورد متفاوت این سوره با این مسئله در خود سوره آمده است. مخاطب این آیات کسانی هستند که اگر قیامت را انکار می‌کنند، نه به این دلیل است که دلایل آن را نمی‌دانند؛

بلکه این‌ها کسانی هستند که قبول معاد را با آزادی عمل خود در این دنیا در تضاد می‌بینند و قیامت را انکار می‌کنند. در این آیات دقت کنید:

نه! سوگند به روز رستاخیز، و [باز] نه! سوگند به وجدان سرزنشگر! آیا انسان می‌پندارد که هرگز ریزه استخوان‌هایش را گرد نخواهیم آورد؟! آری [بلکه] تواناییم که [خطوط] سرانگشتانش را [یکایک] درست [و بازسازی] کنیم. ولی نه، انسان می‌خواهد که در پیشگاه او فسادکاری کند. می‌پرسد: «روز رستاخیز چه وقت است؟»^۶

در اینجا خداوند به چرایی پرسش از روز قیامت اشاره می‌کند که این انسان وقتی دربارهٔ زمان برپایی قیامت می‌پرسد، می‌خواهد بهانه‌ای برای فساد پیدا کند، نه اینکه جهلش را برطرف کند. پس از این، به جای سخن گفتن دربارهٔ زمان وقوع قیامت به نشانه‌های وقوع قیامت اشاره کرده، می‌فرماید:

پس آن‌گاه که دیده خیره گردد، و ماه در خسوف افتد، و آفتاب و ماه به هم گرد آیند، آن روز انسان می‌گوید: «[راه] گریز کجاست؟» حاشا! پناهگاهی نیست! آن روز، قرارگاه [نهایی] به سوی پروردگار توست! آن روز است که انسان را از آنچه از دیرباز یا پس از آن انجام داده آگاهی دهند؛ بلکه انسان خود بر نفس خویشتن بیناست، هر چند دست به عذرتراشی زند.^۷

در این موارد اگر می‌گوییم نباید وارد بحث شد از این روست که بحث فایده‌ای ندارد؛ زیرا طرف مقابل به دنبال این نیست که پاسخ سؤالات خود را بیابد؛ بلکه به دنبال بهانه‌جویی و یا توجیه وضعیت خویش است. گاهی این افراد در درون خود به حقانیت سخن طرف مقابل یقین دارند؛ اما برتری‌طلبی یا روحیهٔ عدالت‌گریزی مانع آن‌ها از پذیرش حق می‌شود.

و هنگامی که آیات روشنگر ما به سویشان آمد، گفتند: «این سحری آشکار است.» و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند. پس ببین فرجام فسادگران چگونه بود.^۸

ناگفته نماند که مقصود ما از پاسخ‌ندادن به سؤال به معنای سکوت مطلق نیست؛ بلکه مقصود آن است که وقتی طرف مقابل بنای فهمیدن پاسخ و پذیرش آن را ندارد، سخن گفتن و استدلال کردن برای او کار بیهوده‌ای است؛ اما می‌توان به او پاسخی دیگر داد که به‌طور مستقیم پاسخ پرسش او نیست، ولی پاسخ موضع او هست؛ مثلاً می‌توان با جدال احسن که در آینده دربارهٔ آن سخن خواهیم گفت با او مقابله کرد.

البته گاهی که مخاطب در مقابل دیگران شبهاتی را مطرح

می‌کند، حتی اگر بنای پذیرش حق را هم ندارد باید پاسخ او را داد؛ چرا که شبهات او ذهن دیگران را هم ممکن است شبهه‌آلود کند. در این صورت پاسخ ما اگرچه فایده‌ای برای پرسش‌کننده ندارد، اما دیگران را روشن می‌کند.

گاهی هم باید پاسخ چنین افرادی را داد به این دلیل که قدرت استدلالی حق برای او مشخص شود.

در مباحث آینده خواهیم دید که اهل بیت علیهم السلام در برابر کسانی که بنای پذیرش حق را نداشتند می‌ایستادند و با پاسخ‌های استدلالی در مقابل دیگران عقاید آن‌ها را باطل می‌کردند.

۲. جلب توجه مخاطب

کسی از امام موسی کاظم (ع) سؤالی پرسید. حضرت پیش از آنکه پاسخ او را بدهد فرمود:

وقتی دربارهٔ چیزی سؤال می‌پرسی، دلت را کامل متوجه کن تا پاسخ را بفهمی.^۹

از این روایت برمی‌آید که هر سؤال‌کننده‌ای وقتی می‌تواند پاسخ خود را به صورت دقیق دریافت کند که به پاسخ دل بدهد. در غیر این صورت، فهم واقعی شکل نمی‌گیرد. از همین‌جا می‌توان استنباط نمود که پاسخ‌گو نیز باید عواملی را که موجب به‌هم‌ریختگی توجه و حواس مخاطب می‌شود، از فضای پاسخ‌گویی دور کند.

عوامل حواس‌پرتی مخاطب

در هنگام پاسخ‌گویی عوامل متعددی می‌تواند مانع توجه دقیق مخاطب به پاسخ شود. یکی از آن‌ها حواس‌پرتی مخاطب است که پاسخ‌گو می‌تواند با یک تذکر او را متوجه سازد؛ همان‌طور که امام موسی کاظم علیه السلام چنین عمل کرد؛ اما این تنها عامل نیست. در اینجا به برخی از عوامل دیگر اشاره می‌کنیم.

الف. آراسته نبودن پاسخ‌گو

عدم رعایت نظافت و آراستگی ظاهری از سوی پاسخ‌گو مخاطب را نسبت به ارتباط با او بی‌رغبت کرده و اجازهٔ توجه کامل به سخنان او را نمی‌دهد. شاید در ابتدا تأثیر این نکته بر روی مخاطب چنان بااهمیت جلوه نکند؛ اما شما تصور کنید که جوانی در حال شنیدن پاسخ سؤالش از یک انسان آشنا به معارف اسلامی است اما شخص پاسخ‌گو قبلاً سیر خورده و مسواک هم نزده است. همچنین لباسش به قدری چرکین است که لکه‌های آن جلب توجه می‌کند. جوان هم وقتی بوی بد دهان او به مشامش می‌رسد، آرزو می‌کند هرچه زودتر این گفت‌وگو به پایان برسد تا از این

مقصود ما از پاسخ‌ندادن به سؤال به معنای سکوت مطلق نیست؛ بلکه مقصود آن است که وقتی طرف مقابل بنای فهمیدن پاسخ و پذیرش آن را ندارد، سخن گفتن و استدلال کردن برای او کار بیهوده‌ای است



بیشتر سؤالات اعتقادی جنبه استدلالی و عقلی دارد. در این صورت اگر پاسخ گو سریع و بی وقفه صحبت کند، مخاطب فرصت کافی برای فهم جملات و ربط بین آن‌ها پیدا نمی‌کند و این امر باعث به هم ریختگی تمرکز و عقب ماندن او از دریافت پاسخ و در نهایت عدم فهم دقیق مطالب می‌شود

نوشتن استدلال بر روی یک برگ کاغذ یا تابلوی کلاس می‌تواند مخاطب را با ما همراه کند و اگر به هر دلیلی نتوانست خود را با سرعت بیان ما هماهنگ کند، به کمک نوشته از فهم مطالب گفته شده باز نمی‌ماند



بو رهایی یابد. فکر می‌کنید این جوان می‌تواند به درستی به پاسخ سؤالش توجه کند؟

یکی از اصول اساسی سیره رسول خدا (ص) در روابط اجتماعی و خانوادگی رعایت نظافت و آراستگی ظاهر بود. خداوند در قرآن کریم خطاب به آن حضرت می‌فرماید:

ای کشیده ردای شب بر سر، برخیز و بترسان! و پروردگار خود را بزرگ دار؛ و لباس خویشتن را پاک کن.^{۱۰}

گرچه درباره کلمه «ثیاب» در این آیه تفاسیر متعددی شده^{۱۱} و برخی آن را به مفاهیم معنوی تأویل نموده‌اند، اما به هر حال آنچه از ظاهر این آیه برمی‌آید آن است که وقتی خداوند متعال به رسول خدا (ص) دستور رفتن به میان مردم و انذار آن‌ها را می‌دهد، بلافاصله پس از آن، وی را امر به پاکیزه نمودن لباس خود می‌کند.

رسول خدا (ص) فرمود:

کسی که کثیف و بی‌مبالات است، بنده بسیار بدی است.^{۱۲} آن حضرت وقتی می‌خواست از خانه بیرون برود در آینه می‌نگریست و مویش را شانه می‌زد و موهایش را مرتب می‌نمود. او حتی برای اصحاب خویش هم خود را زیبا می‌کرد چه رسد برای خانواده‌اش. یک بار در خانه عایشه در ظرف آبی نگاه کرد و موهایش را مرتب نمود.

او می‌خواست برای حضور در جمع اصحاب از خانه خارج شود. عایشه [که از مشاهده این عمل حضرت تعجب کرده بود] پرسید: «پدر و مادرم به فدایت! در ظرف آب نگاه می‌کنی و موی سرت را مرتب می‌کنی؛ در حالی که تو نبی خدا هستی و بهترین خلق او!» حضرت پاسخ داد: «خداوند دوست دارد وقتی بنده‌اش از خانه به سوی دوستانش می‌رود [برای مواجهه با] آن‌ها مهیا شود و خود را زیبا کند.»^{۱۳}

پیامبر به بعضی از افرادی که در محافل عمومی به حضور وی می‌آمدند می‌فرمود:

چرا با دندان‌های زرد و کثیف می‌آیید؟! مسواک کنید! اگر بر اتمم سخت نمی‌شد، مسواک زدن را بر آن‌ها واجب می‌نمودم؛^{۱۴}

در حدیث مناظره امام باقر (ع) با عبدالله بن نافع نیز آمده که آن حضرت وقتی برای مناظره و پاسخ به سؤال او مهیا شد، دو جامه گلی‌رنگ پوشیده بود.

ب. محیط پرسر و صدا

محیط پرسر و صدا حواس همه را پرت می‌کند و مانع گفت‌وگوی سازنده می‌شود. پس بهتر است برای پاسخ دادن به پرسش، محیط آرامی انتخاب شود. و یا در صورت صلاحدید پاسخ‌گویی به تأخیر بیفتد تا محیط آرام شود.

ج. زمان نامناسب

زمان نامناسب هم می‌تواند مانع فهم دقیق مطالب شود؛ مثلاً گاهی سؤال‌کننده برای انجام کاری عجله دارد و پاسخ هم زمانی طولانی می‌طلبد. در این صورت اگر جواب به صورت کامل داده شود، نمی‌تواند به آن توجه دقیقی داشته باشد. همچنین زمانی که مخاطب خسته، عصبانی یا خواب‌آلود است نیز موقعیت پاسخ‌گویی چندان فراهم نیست. در این مواقع بهتر است پاسخ‌گویی تا زمانی که مخاطب آماده توجه به پاسخ شود به تأخیر بیفتد.

د. تند صحبت کردن

بیشتر سؤالات اعتقادی جنبه استدلالی و عقلی دارد. در این صورت اگر پاسخ‌گو سریع و بی‌وقفه صحبت کند، مخاطب فرصت کافی برای فهم جملات و ربط بین آن‌ها پیدا نمی‌کند و این امر باعث به هم ریختگی تمرکز و عقب ماندن او از دریافت پاسخ و در نهایت عدم فهم دقیق مطالب می‌شود.

درباره روش سخن گفتن پیامبر اکرم (ص) آمده است که ایشان به قدری شمرده و روشن و گویا سخن می‌گفت که هر شنونده‌ای آن را می‌فهمید.^{۱۵} عایشه درباره این صفت پیامبر می‌گوید:

رسول خدا (ص) مانند شما پشت سرهم سخن نمی‌گفت. وقتی سخن می‌گفت بین کلمات چنان فاصله می‌انداخت که هر کس می‌شنید، به خاطر می‌سپرد.^{۱۶}

برای تنظیم سرعت سخن گفتن باید دو مؤلفه را در نظر گرفت. اول سطح فهم و گیرایی مخاطب و دیگری موضوع مورد بحث. مثلاً وقتی برای دبستانی‌ها پاسخ یک پرسش اعتقادی را به صورت عقلانی می‌دهیم، باید خیلی آرام صحبت کنیم؛ اما اگر همین پاسخ را به یک دبیرستانی می‌دهیم می‌توانیم سرعتمان را نسبت به قبل بیشتر کنیم. ما می‌توانیم با کمک گرفتن از برخی شیوه‌ها سرعتمان را با اطمینان خاطر بیشتری با فهم مخاطب تنظیم کنیم؛ شیوه‌هایی مثل:

۱. نوشتن: نوشتن استدلال بر روی یک برگ کاغذ یا تابلوی کلاس می‌تواند مخاطب را با ما همراه کند و اگر به هر دلیلی نتوانست خود را با سرعت بیان ما هماهنگ کند، به کمک نوشته از فهم مطالب گفته شده باز نمی‌ماند.

۲. تکرار: وقتی احساس می‌کنیم که مخاطب حتی با آرام گفتن هم نمی‌تواند مطالب ما را در ذهن خود مرتب کند، بهتر است مطالب را تکرار کنیم تا مطمئن بشویم که چپش مطالب در ذهن مخاطب به خوبی انجام گرفته است.

۳. مثال: استفاده از ضرب‌المثل، مثال و تمثیل نیز به تفهیم

مطالب کمک می‌کند.

۴. شرکت دادن مخاطب در بحث و پرسش و پاسخ: درباره این دو نکته در قسمت شیوه‌ها مفصل بحث خواهیم نمود.
۵. هر عامل دیگری که مخاطب را از درست شنیدن محروم سازد.

ه. سخن گفتن در اندازه فهم مخاطب

پاسخ موفق به یک سؤال وابسته به پیدا کردن یک زبان مشترک میان پرسشگر و پاسخ‌گوست. اگر در جمله‌های مورد استفاده پاسخ‌گو واژه‌هایی یافت شود که ذهن پرسشگر با آن‌ها ناآشنا باشد، آنچه در ذهن پاسخ‌گوست به مخاطب منتقل نمی‌شود. بنابراین یکی از پیش‌نیازهای مهم پاسخ‌گویی، آشنایی با زبان‌ها و سطوح مختلف است: کودک، نوجوان، جوان، دانشجو، طلبه و ...

با توجه به تفاوتی که در فهم اقشار مختلف جامعه وجود دارد، هر کسی باید به اندازه آشنایی خود با این اقشار وارد عرصه پاسخ‌گویی شود؛ مثلاً ممکن است کسی بتواند پاسخ جوانان را به خوبی بدهد؛ اما به جهت ناآشنایی با زبان کودک در برقراری ارتباط با کودکان ناکام باشد.

پیامبران و ائمه هدی (ع) هم حقایق را به گونه‌ای بیان می‌کردند که مردم بفهمند. این بزرگواران اصحاب خویش را نیز به همین شیوه رهنمون می‌کردند.

محمدبن عبید می‌گوید:

روزی بر امام رضا (ع) وارد شدم. حضرت به من فرمود: «به عباسی^{۱۸} بگو که درباره توحید و غیر آن سخن نگوید و با مردم به اندازه معرفتشان حرف بزند و از گفتن آنچه مردم نمی‌شناسند پرهیز کند. هر وقت از تو درباره توحید پرسیدند، بگو همان‌گونه که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «بگو: خداوند، یکتا و یگانه است؛ خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند؛ (هرگز) نژاد، و زاده نشد، و برای او هیچ‌گاه شبیه و مانندی نبوده است!»^{۱۹} اگر از کیفیت خداوند پرسیدند بگو همان‌گونه که خداوند فرمود: «هیچ چیز همانند او نیست»^{۲۰} و اگر از شنیدن خدا پرسیدند بگو همان‌گونه که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «او شنونده و داناست.»^{۲۱} با مردم به اندازه معرفتشان سخن بگو»^{۲۲}.

محمدبن مسلم می‌گوید:

از امام باقر (ع) درباره کندی خورشید در ظهر پرسیدم. حضرت فرمود: محمد! چقدر جهات کوچک و پرشت پیچیده و مشکل است! تو اهلیت و لیاقت شنیدن پاسخ این پرسش را داری.^{۲۳}

جمله پایانی این روایت اگرچه تمجیدی برای محمدبن مسلم به شمار می‌آید؛ اما نشان از این نکته دارد که برخی از افراد برای شنیدن برخی از پرسش‌ها اهلیت ندارند. به همین

دلیل هم امام باقر (ع) پاسخ محمدبن مسلم را می‌دهد. اما پاسخ این سؤال^{۲۴} نشان می‌دهد که چرا هر کسی اهلیت شنیدن این پاسخ را ندارد. در پاسخ این پرسش، سخن از امور ماورائی و دخالت آن‌ها در تدبیر این عالم است. از آنجا که بسیاری از انسان‌ها قدرت درک ارتباط عالم ماوراء دنیا را ندارند، نمی‌توانند چنین سخنانی را درک کنند.

یکی از دلایل اختلاف جواب‌ها در پاسخ‌هایی که اهل بیت (ع) به پرسش‌ها می‌دادند همین مسئله بود؛ یعنی آن‌ها به تناسب میزان درک مخاطب پاسخی درخور فهم او می‌دادند امام صادق (ع) می‌فرماید:

پیامبر خدا (ص) هیچ‌گاه به اندازه ژرفای خرد خود با بندگان سخن نگفت؛ بلکه می‌فرمود: به ما جماعت پیامبران دستور داده شده است با مردم به اندازه میزان فهم و درک آنان سخن بگوییم.^{۲۵}

به همین دلیل بود که رسول خدا (ص) و حضرت علی (ع) سخنانی از اسرار الهی را به سلمان فارسی می‌گفتند که به دیگران نمی‌گفتند.^{۲۶}

پی‌نوشت‌ها

۱. نه اینکه قبول ندارند.
۲. و قالوا لن نؤمنن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا. او تكون لك جنة من نخيل و عنب تفجر الانهار خلالها تفيض. او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا او تاتي بالله و الملائكة قبلا. او يكون لك بيت من زخرف او ترقى في السماء و لن نؤمن لرقيق حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه قل سبحان ربي هل كنت الا بشرا رسولا» سورة اسراء: ۱۷؛ آیه ۹۳-۹۰.
۳. استاد مطهری در ذیل این آیه می‌نویسد: «فرق است میان اینکه گفته شود «نؤمن لك» یا «نؤمن بك» اگر گوئیم يؤمن به یعنی به او ایمان می‌آورد و اگر بگوئیم يؤمن له یعنی به سود او ایمان می‌آورد. این‌ها نگفته‌اند «لن نؤمن بك»؛ بلکه گفته‌اند «لن نؤمن لك» یعنی ما به سود تو ایمان نمی‌آوریم و به عبارت دیگر اگر می‌خواهی ما بیاویم جزء دار و دسته تو شویم، که این کاری است به نفع تو، تو هم باید کاری به نفع ما بکنی. «حتی تفجر لنا»، «ل» برای نفع است و صریح است در اینکه آن‌ها جریان چشمه را به نفع خود می‌خواسته‌اند و این تقاضای معجزه نیست؛ تقاضای یک معامله صرف است.» آشنایی با قرآن، ج ۱ و ۲، ص ۲۳۱.

۴. «ثم لا ادري يا محمد اذا فعلت هذا كله اؤمن بك او لا اؤمن بك بل لو رفعتنا الى السماء و فتحت ابوابها و ادخلتنا لقننا انما سركت ابصارنا و سحرتنا» الاحتجاج، ج ۱، ص ۵۰.

۵. ما در بخش «مستندات» به برخی از آن‌ها خواهیم پرداخت.
۶. لا اقسم بيوم القيامة. و لا اقسم بالنفس اللوامة. يحسب الانسان ان تجمع عظامه. بلى قادرين على ان نسوي بنانه. بل يريد الانسان ليفجر امامه. يسئل ايان يوم القيامة. سورة قیامت: ۷۵، آیه ۶-۱.

۷. فاذا برق البصر. و خسف القمر. و جمع الشمس و القمر. يقول الانسان يومئذ اين المفر. كلا لا وزر. الى ربك يومئذ المستقر. ينوا الانسان يومئذ بما قدم و اخر. بل الانسان على نفسه بصيرة. و لو القى معاذيره. سورة قیامت: ۷۵، آیه ۱۵-۷.

یکی از دلایل اختلاف جواب‌ها در پاسخ‌هایی که اهل بیت (ع) به پرسش‌ها می‌دادند این بود که آن‌ها به تناسب میزان درک مخاطب پاسخی درخور فهم او می‌دادند

له: جعلت فداک احافظ على هذا الكلام عند زوال الشمس، فقال: نعم حافظ عليه كما تحافظ على عينك، فاذا زالت الشمس صارت الملائكة من ورائها يسبحون الله في فلك الجو الى ان تغيب» من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٢٢٥؛ وسائل الشیعه، ج ٤، ص ١٦٥؛ بحارالانوار، ج ٥٥، ص ١٦٧: فلاح السائل، ص ٩٦.

٢٤. پاسخ حضرت در متن عربی پاورقی آمده است.
 ٢٥. قال الصادق عليه السلام ما كلم رسول الله العباد بكنه عقله قط.
 قال رسول الله صلى الله عليه انا معاصر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم» الكافي، ج ١، ص ٢٣: الامالي (شيخ صدوق)، ص ٥٠٤: بحارالانوار، ج ١، ص ٨٥؛ سنن النبي صلى الله عليه، ص ١٢٦.
 ٢٦. «روى آن سلمان الفارسی كان محدثا فسل الصادق عليه السلام عن ذلك و قيل له: من كان يحدثه؟ فقال: رسول الله صلى الله عليه و اميرالمؤمنين عليه السلام و انما صار محدثا دون غيره ممكن كان يحدثانه: لانهما كانا يحدثانه بما لا يحتمله غيره من مخزون علم الله و مكنونه» علل الشرايع، ج ١، ص ١٨٣؛ بحارالانوار، ج ٢٢، ص ٣٣١.

٨. فلما جاءتهم اياتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبين. و جحدوا بها و استيقنتها انفسهم ظلما و علوا فانظر كيف كان عاقبة المفسدين. سورة نمل: ٢٧، آية ١٤-١٣.

٩. اذا سألت عن شيء ففرغ قلبك لتفهم،» المحاسن، ج ٢، ص ٣٢٣؛ وسائل الشیعه، ج ٥، ص ٤٦٩؛ بحارالانوار، ج ١٨، ص ٣٦٧.
 ١٠. يا ايها المدثر. قم فانذر. و ربك فكبر. و ثيابك فطهر. سورة مدثر: ١-٤، آية ١-٤.

١١. رك: تفسير نمونه، ج ٢٥، ص ٢١٢.
 ١٢. «قال رسول الله صلى الله عليه: بئس العبد القاذورة» الكافي، ج ٦، ص ٤٣٩.

١٣. «و كان صل الله عليه ينظر في المرأة، و يرجل جمته و يمتشط، و ربما نظر في الماء و سوي جمته فيه و لقد كان يتجمل لاصحابه فضلا على تجمله لاهله و قال ذلك لعائشة حين رآته ينظر في ركوة فيها ماء في حجرتها و يسوي فيها جمته و هو يخرج الى اصحابه، فقالت: بأبي انت و امي تتمرا في الركوة و تسوي جمتك و انت النبي و خير خلقه؟ فقال: ان الله تعالى يحب من عبده اذا خرج الى اخوانه ان يتهيأ لهم و يتجمل.» بحارالانوار، ج ١٦، ص ٢٤٩.

١٤. اسد الغابه في معرفة الصحابة، ج ١، ص ٢١٣.
 ١٥. روایت کامل این جریان در بحث مستندات، قسمت روایات خواهد آمد.

١٦. «و كان كلامه فضلا يتبينه كل من سمعه» مكارم الاخلاق، ص ٢٣.
 ١٧. «عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه لا يسرد سردكم هذا، يتكلم بكلام بينه فصل يحفظه من سمعه» مسند احمد، ج ٦، ص ٢٥٧.
 ١٨. عباسی لقب افراد زیادی است که برخی ثقة و برخی ضعیف هستند، از جمله آن ها ابراهیم بن هاشم، هشام بن ابراهیم الراشدی الهمدانی، و هشام بن ابراهیم البغدادی المشرقی است. علامه وحید بهبهانی معتقد است عباسی در این حدیث مشرقی است که ثقة می باشد.

١٩. سورة توحيد: ١١٢، آية ١-٤.
 ٢٠. سورة شوری: ٤٢، آية ١١.

٢١. سورة بقره: ٢١، آية ١٣٧؛ سورة مائده: ٥، آية ٧٦؛ سورة انعام: ٦، آية ١١٥ و ١٣؛ سورة یونس: ١٠، آية ٦٥؛ سورة انبياء: ٢١، آية ٤ و ...
 ٢٢. «عن محمد بن عبيد، قال: دخلت على الرضا عليه السلام فقال لي: قل للعباسي: يكف عن الكلام في التوحيد و غيره، و يكلم الناس بما يعرفون، و يكف عما ينكرون، و اذا سألوک عن التوحيد فقل كما قال الله عزوجل: «قل هو الله احد الله الصمد. لم يلد و لم يولد. و لم يكن له كفوا احد» و اذا سألوک عن الكيفية فقل كما قال الله عزوجل «ليس كمثله شيء» و اذا سألوک عن السمع فقل كما قال الله عزوجل: هو السميع العليم» فكلّم الناس بما يعرفون» التوحيد، ص ٩٥؛ بحارالانوار، ج ٣، ص ٣٢١. این حدیث بر استفاده از قرآن در پاسخ نیز دلالت می کند که درباره آن در آینده سخن خواهیم گفت.

٢٣. «سأل محمد بن مسلم ابا جعفر عليه السلام عن ركود الشمس فقال: يا محمد! ما اصغر جثتك و اعزل مسألتك و انك لاهل للجواب: ان الشمس اذا طلعت جذبها سبعون الف ملك بعد ان أخذ بكل شعاع منها خمسة آلاف من الملائكة من بين جاذب و دافع حتى اذا بلغت الجو و جازت الكو قلبها ملك النور ظهرا لبطن فصار ما يلي الارض الى السماء و بلغ شعاعها تخوم العرش فعند ذاك نادى الملائكة «سبحان الله و لا اله الا الله و الحمد لله الذي لم يتخذ صاحبة و لا ولدا، و لم يكن له شريك في الملك، و لم يكن له ولي من الدل و كبهر و تكبيرا» فقال

منتظر



اشاره

کتاب منتظر، زندگی‌نامه و خاطرات شهید دکتر محمود رفیعی از جانبازان شهید دفاع مقدس است. زندگی‌نامه و شخصیت معنوی بسیار جذاب و پرکششی داشته‌اند. در زیر برخی از دست‌نوشته‌های خوانندگان کتاب را تقدیم می‌کنیم.

زندگی‌نامه و خاطرات جانباز ذوالشهادتین شهید دکتر محمود رفیعی

ناشر: شهید ابراهیم هادی

نویسنده: گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی

سال نشر: ۱۴۰۱

تعداد صفحات: ۱۵۶

نظر یک دبیر دینی بعد از خواندن کتاب:

من در راه مشهد به تهران کتابی خواندم به نام منتظر. این کتاب سرگذشت جانباز شهید دکتر محمود رفیعی از استادان دانشگاه علامه طباطبایی و از انتشارات شهید ابراهیم هادی است. کتابی است فوق‌العاده زیبا و متناسب با مباحث مهدویت در کتاب دینی سال یازدهم.

شاید بتوانم بگویم تاکنون کمتر کتابی به این زیبایی خوانده‌ام. خصوصاً دل‌نوشته انتهای کتاب که از یکی از دانشجویان استاد است، اشک انسان را درمی‌آورد.

با خواندن کتاب «منتظر» گویا خواننده همراه با شهید سیر می‌کند، ملاقات با حضرت صاحب‌الزمان (عج) را به صورت قلبی حس می‌کند، آنگاه که می‌بیند چطور در یکی از روستاهای قزوین نوجوانی ۱۲ ساله عاشق دیدار امام زمانش می‌شود، چه ریاضت‌ها می‌کشد، چه سختی‌ها برای رفتن به مسجد جمکران، چه چله‌هایی که می‌گیرد تا بلکه چهره دلربای مهدی فاطمه (ع) را ببیند.

در ۱۶ سالگی به عشق امامش عازم جبهه می‌شود. می‌خواستند شهادت را نصیبش کنند اما خودش قبول نکرد. به او وعده جانبازی دادند و همین‌طور هم شد.

به او وعده ۹۰ درصد جانبازی و یک تجربه نزدیک به مرگ دادند و گفتند جای تو در میان شهدا محفوظ است؛ برگرد. خلاصه، پس از گذراندن دوران نقاهت و بهتر شدن وضعیت جسمی‌اش، چون نمی‌توانسته به جبهه برود شروع به ادامه تحصیل و فعالیت در مسجد و بسیج می‌کند. بالاخره زحمت‌ها و چله‌گرفتن‌ها نتیجه می‌دهد و در همان مسجد کوچک در روستا دست در دست امام زمانش طی‌الارض می‌کند. به کربلا

مشرف می‌شود و زیارت اباعبدالله را همراه با امام می‌خواند. بعد از آن دلدادگی است که شعله‌ورتر هم می‌شود!

به عشق مولایش درس می‌خواند، دکتر می‌گیرد و چه زیبا مأمور می‌شود تا نسل جدید و دانشجویان پاک‌فطرت را با صاحب و مولایشان آشنا کند.

ایجاد کلاس‌های ادبیات انتظار در دانشگاه علامه خاطرات زیبایی را برای دانشجویان استاد شهید رقم زد و آن‌ها در این کلاس‌ها رسم عاشقی را آموختند.

سراسر کتاب پر است از ارتباط استاد با دوستان شهیدش و زندگی در محضر امام.

دیدن و حس کردن حضور امام در کلاس‌ها و مجالسی که برای حضرت تشکیل می‌داده و نیز هزینه‌هایی که برای این دلدادگی پرداخت کردند.

از صدمات جانبازی و مجروحیت که تا آخر عمر همراه او بود تا درگیری با افراد ضدانقلاب در وقایع ۸۸ و کارشکنی‌هایی که مخالفان او کردند تا این استاد مدرک دکترایش را نگیرد. در آخر هم وصیت‌نامه و دست‌نوشته‌های استاد را سرقت کردند تا نام و نشانی از او باقی نماند؛ غافل از اینکه نور شهید خاموش شدنی نیست.

با خواندن این کتاب فکر کردم می‌توانم به همکارانم پیشنهاد بدهم که بخش‌هایی از کتاب را هنگام تدریس درس «مهدویت» در کلاس بخوانند و با توسل به شهید شاهد این باشند که ان‌شاءالله دانش‌آموزان حضرت را در زندگی‌شان بیابند، با آن حضرت مأنوس شوند، صحبت کنند، مشکلاتشان را با حضرت مطرح کنند و مطمئن باشند که جواب می‌گیرند. چون آن حضرت «غایب حاضر» است!

سازهای برای درست اندیشیدن (۱)

بهاره جعفرزاده و مهساسادات احمدی
دبیران دبیرستان‌های تهران

یکی از راهکارهای
اساسی و در عین
حال، عملی و در
دسترس، مطالعه کتب
اندیشمندانی چون
شهید مطهری با روشی
خاص و براساس یک
سیر مطالعاتی است.
به گونه‌ای که به تغییر
زاویه دید و اصلاح و باز
تعریف «شبکه مفاهیم»
اصیل اسلامی در فکر و
اندیشه ما منجر شود

آخر هم به این نظر می‌رسد که یک رشته شبهات وجود دارد که اساتید جوابش را می‌دانند. جدای از اینکه خیلی از جواب‌های ما به شبهات، قانع‌کننده هم نیستند. وقتی پاسخ‌های ما قانع‌کننده خواهد بود که در یک شبکه مفاهیم، اجزای یک جهان‌بینی را تکمیل کنند.

من به مخاطب خودم جهان‌بینی و نظام فکری نمی‌دهم و فقط پاسخ شبهه را می‌گویم. معلوم است که نخواهد فهمید.

اگر شما اول جهان‌بینی و نظام فکری را برای دانش‌آموز بگویید عمدتاً یا شبهه پیش نمی‌آید یا اگر پیش آید، به آسانی حل می‌شود. حال باید دید راهکار چیست و برای رسیدن به نظام فکری چه باید کرد؟

یکی از راهکارهای اساسی و در عین حال، عملی و در دسترس، مطالعه کتب اندیشمندانی چون شهید مطهری با روشی خاص و براساس یک سیر مطالعاتی است. به گونه‌ای که به تغییر زاویه دید و اصلاح و باز تعریف «شبکه مفاهیم» اصیل اسلامی در فکر و اندیشه ما منجر شود. این راهکار، راه‌حلی مناسب برای رسیدن به نظام فکری و آموختن آن به دانش‌آموزان است.

بعد از این، اگر سؤال و مسئله‌ای پیش آمد، با این پشتوانه اگر پاسخ بدهیم کارمان جواب می‌دهد.

بنابراین پیشنهاد اساسی ما مطالعه آثار استاد شهید به صورت تدریجی و طبق یک سیر مطالعاتی است. البته سیری که دارای یک نظم معین هم باشد.

در این مسیر، ابتدا از کتاب‌هایی از استاد شروع می‌کنیم که درباره انسان تألیف شده‌اند و می‌توانند نگاه عمیق و

من معلم هستم،

در اندیشه من، دانش‌آموزان امانت‌های الهی هستند و فکر هر روز و هر لحظه‌ام این است که چطور آنان را با فطرت پاکشان آشتی دهم و با چه شیوه‌ای دین و خدا را برایشان تعریف کنم.

غرق در این افکار، پشت میزم نشسته‌ام که با چهره‌ای آشفته به طرفم می‌آید، پایه اول متوسطه است، می‌گوید دیگر بزرگ شده است و نمی‌تواند عقاید دیکته شده پدر و مادرش را به راحتی بپذیرد.

زمانی را به یاد می‌آورد که هر آنچه درباره خدا، جهان هستی و دین گفته می‌شود بدون هیچ شک و سؤالی می‌پذیرفت اما اکنون ذهنی انباشته از سؤال دارد.

ما معلمین معارف همواره در معرض شبهات دانش‌آموزان قرار داریم. شبهاتی که شاید سال‌ها به دنبال جواب آن‌ها گشته‌ایم گاه برایشان پاسخی درخور پیدا کرده‌ایم و گاه هم به پاسخ مناسب نرسیده‌ایم.

برخی از ماها هر وقت خواسته‌ایم به مخاطبین خودمان دین یاد بدهیم، برای اینکه توجه مخاطب را جلب کنیم از شبهات شروع کرده‌ایم. آمده‌ایم شبهات را ردیف کرده و گفته‌ایم شبهات شکاکان این است، و جوابش هم این. شبهات فلان گروه این است، و جوابش هم این.

اما اکنون دریافته‌ایم که این روش درست نیست. چرا؟ چون مخاطب ما وقتی از جلسه بیرون می‌آید و از او می‌پرسیم جلسه چطور بود؟ می‌گوید اصلاً فهمیدم یک تعداد شبهه وجود دارد که جواب‌هایی هم دارد. این است که مخاطب ما عمدتاً نمی‌داند فهمیده یا نه.

**جامعه‌ای که در آن هم
منافق حضور دارد که
با ظاهر دینی و باطن
کفرآلود ظاهر می‌شود،
هم انسان مؤمن و
هم انسان کافر. در
چنین جامعه‌ای هدایت
انسان‌ها چگونه است؟**

دارد که با ظاهر دینی و باطن کفرآلود ظاهر می‌شود، هم انسان مؤمن و هم انسان کافر. در چنین جامعه‌ای هدایت انسان‌ها چگونه است؟ جامعه‌ای چون جامعه صدر اسلام که منافقین کار را به جایی رساندند که حضرت امام حسین علیه‌السلام برای احیای دین جد خود ناچار به قیام و حرکت به سمت شهادت شد.

در نهایت به مهدویت می‌رسیم و به تحلیل این موضوع می‌پردازیم و معتقدیم، ان‌شاءالله به مدد الهی شاهد بروز و ظهور نهضت حسینی به‌صورت تعالی فرهنگی و حاکمیت عقل بر نفس اماره، حاکمیت نور بر ظلمت و خوبی‌ها بر زشتی‌ها در مهدویت خواهیم بود. ما برآنیم تا در شماره‌های آینده با روشی نظام‌مند، خلاصه و ان‌شاءالله جذاب، بخش‌هایی از آثار شهید مطهری را تقدیم نگاه پرمهرتان کنیم.

جامعی درباره انسان به ما بدهند، چرا که هر فردی با هر نوع اعتقادی بر انسان بدون خود واقف است و به دنبال شناخت بهتر خود می‌باشد.

در میان مسئله‌های مربوط به انسان، مسئله «آزادی» جایگاه خاص خود را دارد. یکی از حقوق مسلم انسان آزادی است. اما سؤال‌های بسیاری درباره آزادی وجود دارد:

- اساساً آزادی انسان در چیست؟

- آیا آزادی حقیقی انسان با بندگی و اطاعت منافات ندارد؟

- چگونه می‌توان میان آزادی و بندگی جمع کرد؟

- علاوه بر این، چون انسان به دنبال زندگی در کمال و آرامش است. چگونه می‌تواند به این آرامش حقیقی دست یابد؟

- آیا حضور یا عدم حضور خداوند تأثیری در این مسیر دارد؟

انسان پس از دستیابی به این شناخت برای قدم برداشتن در این مسیر نیازمند به نمونه‌های عینی و الگوهای مشخص و ملموس است.

با رجوع به قرآن کریم در می‌یابیم که خداوند از پیامبر مهربانی حضرت خاتم، محمد مصطفی (ص) به‌عنوان اسوه‌ای حسنه یاد می‌کند، شخصیتی که برای به مقصد رساندن بار سنگین تبلیغ دین از هیچ کوششی دریغ نکرد. از این رو بعد از شناخت انسان، باید نگاهی به سبک و سیره زندگی پیامبر خدا و سایر پیشوایان دین بیندازیم. تازه، پس از پرداختن به سیره نبوی، شرایط هدایت افراد در جامعه مطرح می‌شود، جامعه‌ای که در آن هم منافق حضور

قضا و قدر الهی

مطلب تکمیلی مرتبط با درس پنجم «دین و زندگی» پایه دوازدهم

مقدمه

خداوند تقدیر فرمود که انسان مختار باشد؛ یعنی افعال انسانی تحت تقدیر الهی باشد اما تا انسان اراده نکند انجام فعل و یا ترک فعل صورت نمی‌پذیرد.

متأسفانه به علت عدم شناخت صحیح و درک درست از قضا و قدر الهی، در تار و پود توده مردم به نحوی عقیده جبرگرایی حاکم است. و به همین دلیل تمام رفتارهای روزمره و تصمیمات غیرمنطقی و پیامدهای ناشی از آن را به قضا و قدر الهی نسبت می‌دهند.

در صورتی که نظام آفرینش براساس نظام علیّ و معلولی قرار دارد و هیچ حادثه‌ای بدون علت غایی تحقق نمی‌پذیرد. در فعل اختیاری انسان، اراده و اختیار فرد، که منجر به صدور فعل در خارج می‌شود، نقش اصلی را دارد. خداوند به انسان اختیار و اراده داده و این اراده تحت تقدیر الهی قرار دارد. انسان موجودی مختار و انتخاب‌گر است که در عرصه‌های مختلف زندگی مسیر خودش را انتخاب کند.

در اینجا چند نمونه برای فهم نقش اراده انسان در فعالیت‌ها و رابطه آن با قضا و قدر و اراده الهی ذکر می‌گردد:

۱. زمینی را به مساحت حدوداً ۱۰۰۰ متر در اختیار فردی قرار می‌دهند و او را مخیر می‌کنند که در آن زمین یا میوه بکارد یا گل بکارد و یا گندم و یا جو؛ یا اینکه ساختمان بسازد و یا اصلاً تغییری در زمین ایجاد نکند و همچنان دست نزده آن را نگهدارد. هر کدام از موارد فوق را که انتخاب کند نتیجه خاص خودش را دارد.

درخت میوه تحت تقدیر الهی محصول میوه می‌دهد. بوته گل تحت تقدیر الهی محصول گل می‌دهد.

در فعل اختیاری انسان، اراده و اختیار فرد که منجر به صدور فعل در خارج می‌شود، نقش اصلی را دارد. خداوند به انسان اختیار و اراده داده و این اراده تحت تقدیر الهی قرار دارد. انسان موجودی مختار و انتخاب‌گر است که در عرصه‌های مختلف زندگی مسیر خودش را انتخاب کند

گندم تحت تقدیر الهی گندم می‌دهد. جو تحت تقدیر الهی جو می‌دهد. ساختمان و هر بنایی که می‌سازد تحت تقدیر الهی نتیجه خاص خودش را دارد.

قابل توجه

اگر در ساختن ساختمان، انسان نقشه درستی را طراحی نکند و نیز از مهندسين مجرب درست استفاده نکند و در پی‌ریزی ساختمان دقت لازم را نداشته باشد و ساختمان را بدون استانداردهای لازم بسازد ولی بعد از مدتی کوتاه ساختمان در اثر باد و باران و دیگر حوادث طبیعی خراب شود آیا این خرابی ساختمان را به قضا و قدر الهی باید نسبت داد؟

قطعاً در چنین حوادثی اراده خود انسان چنین قصور یا تقصیری را رقم زده است. البته این عمل در قضا و قدر الهی از این جهت که تقدیر الهی بر قانون الهی بر این است که ساختمانی که پایه‌های آن سست باشد و مصالح درست به کار نرفته باشد در اثر عوامل طبیعی و غیرطبیعی احتمال خراب شدن آن بیشتر است قضای الهی آن تقدیر را به اذن الهی اجرا می‌کند و اینکه در اثر وزش باد و باران و غیره خراب شود. بنابراین خود انسان است که چنین قضا و قدری را برای خود انتخاب نموده است.

۲. مثال دیگر اینکه اگر عابری به خطا به چراغ قرمز در رفت‌وآمد در خیابان توجه نکند و یا شما با اراده خود چشمان خود را ببندید و بگویید اگر قضا و قدر الهی نباشد که من زنده باشم هیچ اتفاقی نخواهد افتاد، این

هلی در چند مثال

مریم قلی‌پور
گروه‌های آموزشی شهر قم

اگر کسی تصمیم به مسافرت با وسیله نقلیه شخصی‌اش گرفته است عقل حکم می‌کند که هم خودش باید از سلامت جسمی و روحی برخوردار باشد و هم خودروی او سلامت فنی داشته باشد. حالا اگر به این امور توجه نکرد و در راه سفر دچار حادثه رانندگی شد، نمی‌تواند بگوید این حادثه خواست الهی بوده و اگر خدا نمی‌خواست این اتفاق نمی‌افتاد

۵. مسئله بعدی در مورد بیماری کروناس که جهان در چند سال اخیر دچار آن شده است. متأسفانه ما شاهدیم که برخی از افراد با قاطعیت می‌گویند هیچ اتفاقی نمی‌افتد. همه چیز دست خداست و به همین بهانه هیچ‌یک از پروتکل‌های بهداشتی را رعایت نمی‌کنند و لذا شاهد مبتلا شدن و حتی مرگ تعدادی از مردم بوده و هستیم.

این چند نمونه مثال را برای نشان دادن درک غلط از قضا و قدر الهی آوردیم. در صورتی که قضا و قدر الهی درست برعکس این مثال‌ها است. قضا و قدر الهی به من انسان کمک می‌کند که قوانین جهان را خوب بشناسم. و در جهت رشد و تعالی فردی و اجتماعی و در دیگر عرصه‌ها به کار گیرم و موانع را کنار بزنم.

نکته پایانی

اگر تأمل کنیم دقیقاً متوجه می‌شویم که امام علی علیه‌السلام با آن رفتار عقلانی و منطقی خویش در هنگام فاصله گرفتن از دیوار شکسته و کج به ما فهماند که ما در مقابل حوادث پیرامون خود مسئول هستیم. تصمیمات و اعمال ما در پیدایش حوادث این جهان تأثیرگذار است و نباید با سطحی‌نگری همه مسئولیت‌ها را از شانه خودمان برداریم و به گردن قضا و قدر الهی بگذاریم.

همان درک غلط و نادرست از قضا و قدر الهی است. انسان نباید تمام اشتباه‌کاری‌ها و خطاها و ندانم‌کاری‌های خودش را به گردن قضا و قدر الهی و مشیت و اراده خدا بیندازد.

۳. مثال دیگر در مورد انتخاب همسر است، اگر فردی در انتخاب همسر روش درست را پیشه خود قرار ندهد و از توصیه‌های عقلا و مشاورین متعهد و دلسوز استفاده نکند و در مورد شناخت همسر آینده‌اش تحقیق درست انجام ندهد. اگر پس از ازدواج خدای نکرده دچار مشکل اساسی یا منجر به طلاق شد. آیا می‌توان گفت این مشیت الهی یا قضا و قدر الهی بوده است؟

متأسفانه در جامعه کنونی، ما همه این خطاها را به قضا و قدر، قسمت، خواست خدا ... نسبت می‌دهیم و این همان درک ناصحیح از قضا و قدر است.

این‌گونه برخورد و نگاه به قضا و قدر الهی مانند این است که ما با دست خودمان انگشت در چشم خود وارد و آن را کور کنیم بعد بگوییم خدا خواست، و قضا و قدر الهی بوده است.

۴. اگر کسی تصمیم به مسافرت با وسیله نقلیه شخصی‌اش گرفته است عقل حکم می‌کند که هم خودش باید از سلامت جسمی و روحی برخوردار باشد و هم خودروی او سلامت فنی داشته باشد. حالا اگر به این امور توجه نکرد و در راه سفر دچار حادثه رانندگی شد، نمی‌تواند بگوید این حادثه خواست الهی بوده و اگر خدا نمی‌خواست این اتفاق نمی‌افتاد.

نکاتی چند در مورد کتاب‌های منطق و فلسفه دوره متوسطه

عظیم قاهری مغانی

استاد وی، سقراط نیز هست.»

در این بند، برای دانش‌آموز سؤال پیش می‌آید که بالاخره اولین بار چه کسی درباره انسان نظر دقیق و روشن داد؟ افلاطون یا سقراط؟ اینجا باب سلیقه‌ها باز می‌شود و سردرگمی، هم برای دانش‌آموز و هم برای معلم، پیش می‌آید.

ب: در کتاب فلسفه پایه دوازدهم، صفحه ۸۷، ادوار فلسفه در جهان اسلام به سه دوره متقدم، میانی و متأخر تقسیم شده است. اولاً این تقسیم‌بندی می‌بایست در درس نهم کتاب گفته می‌شد؛ ثانیاً در درس دوازدهم «دوره معاصر» مطرح می‌شود. آیا این دوره معاصر را باید دوره چهارم بنامیم یا بخشی از دوره متأخر؟ چرا که در معرفی ادوار سه‌گانه تصریح شده است که «قرن یازدهم تا عصر حاضر را نیز می‌توانیم دوره متأخر نام‌گذاری کنیم». اما در معرفی حکمای حکمت معاصر، هیچ اشاره‌ای به این نکته نشده است که آیا دوران معاصر را مستقل تلقی کنیم یا بخشی از دوره متأخر. ولی بیان مطلب به گونه‌ای است که حکمت معاصر دوره‌ای مستقل از سه دوره معرفی شده در قبل است. البته این گونه تقسیم‌بندی، یعنی تقسیم‌بندی ادوار فلسفه در جهان اسلام به چهار دوره، نه سه دوره، موجه‌تر به نظر می‌رسد این گردبادی که در اثر اختلاف سلیقه‌ها مخصوصاً اختلاف سلیقه مؤلفان کتب آموزشی راه می‌افتد واقعاً دانش‌آموزان را ناامید می‌کند.

ج: خیلی از مطالب در عین نیازی که به توضیح دقیق دارد به صورت فوق‌العاده مبهم ادا شده است. به عنوان نمونه، در صفحه ۵۲ کتاب فلسفه پایه یازدهم آمده است که «عقل با کمک حس و تحلیل عقلانی یافته‌های حسی می‌تواند به بسیاری از اسرار و رموز طبیعت پی ببرد و قوانین طبیعی را بشناسد. این نوع شناخت را که عقل با همکاری حس به دست می‌آورد «شناخت تجربی» می‌گوییم» فرایند این همکاری حس و عقل، نیاز به دست‌کم یک صفحه توضیح دارد ولی متأسفانه هیچ توضیحی داده نشده است و دانش‌آموز در نهایت تفاوت حس و تجربه را درک نمی‌کند.

د: در صفحه ۱۵ کتاب فلسفه پایه دوازدهم، در خصوص «منشأ درک و پذیرش رابطه علیت»، حق مطلب در یک حیطه، به خوبی ادا شده است. اما باید دانش‌آموز را متوجه

در مورد دو کتاب فلسفه یازدهم و دوازدهم، که برای دانش‌آموزان نگارش یافته چند نکته انتقادی وجود دارد که نیازمند توجه و بررسی مؤلفان محترم است:

۱. دانش‌آموزان از پیش‌نیازهای اکثر مطالبی که در کتب درسی مخصوصاً در فلسفه پایه دوازدهم عنوان شده است اطلاع ندارند در حالی که دانستن آن‌ها ضرورت قطعی دارد. مثلاً مفهوم بدیهی و غیربدیهی را نمی‌شناسند، مفهوم ذاتی و عرضی را نمی‌شناسند، مبانی منطقی این گزاره را نمی‌دانند که چرا حمل حیوان بر انسان و یا حمل ناطق بر انسان، حمل اولای ذاتی است؛ چون اصلاً معنای اولای ذاتی و شایع صناعی برای ایشان شناخته شده نیست و موارد متعدد دیگر. با ندانستن بعضی از اصطلاحات نمی‌توان روح مطالب فلسفی را درک کرد. یادمان باشد که مخاطبان ما دانش‌آموزان هستند نه قشر دانشجو و دانش‌پژوه، که کافی باشد اشاره‌ای گذرا کنیم و رد شویم. حال اگر بگویید که این وظیفه معلم است که این مبانی را توضیح بدهد، باید زمانی چندین برابر زمان فعلی به این درس اختصاص دهید، و الا حق تدریس این مطالب به هیچ وجه به درستی ادا نخواهد شد.

لذا پیشنهاد ما این است که مبانی منطقی یا پیش‌نیازهای مطالب این دو کتاب در کتاب منطق پایه دهم بیاید و یا به خود کتاب‌ها، قبل از شروع مطلب اضافه شود. ممکن است بگویید در آن صورت حجم کتاب زیاد می‌شود. بله این حرف درست است؛ بنابراین ضرورت دارد مطالب را الهم فالهم نموده و بعضی مطالب را حذف نماییم تا دست‌کم آنچه را که می‌ماند دانش‌آموز به خوبی یاد بگیرد، نه اینکه حجم مطالب آن قدر زیاد باشد که خیلی از آن به درستی درک و فهم نشود و ما تنها به ارائه صوری مطالب زیاد ببالیم.

۲. معمولاً مقالات و کتبی که تألیف می‌شوند نیازمند دو گونه ویرایش هستند، یکی ویرایش محتوایی و علمی و دیگری ویرایش ادبی. دو کتاب فلسفه مذکور هم نیازمند ویرایش محتوایی هستند و هم نیازمند ویرایش ادبی. برای نمونه فقط به چند مورد اشاره‌ای گذرا می‌کنم:

الف: در صفحه ۷۲ کتاب فلسفه پایه یازدهم آمده است که «نظر دقیق و روشن درباره انسان، در این دوره، اولین بار از جانب افلاطون ابراز شد و از آنجا که مجموعه آثار افلاطون، منعکس‌کننده اندیشه‌های سقراط نیز هست، می‌توان گفت که دیدگاه افلاطون، منعکس‌کننده دیدگاه

پیشنهاد ما این است
که مبانی منطقی یا
پیش‌نیازهای مطالب این
دو کتاب در کتاب منطق
پایه دهم بیاید و یا به
خود کتاب‌ها، قبل از
شروع مطلب اضافه شود



کنیم که درک رابطه علیت در دو حیطه اتفاق می افتد:

۱. در حیطه هستی‌شناسی و کلی؛ و آن اینکه آیا در عالم هستی رابطه و قانون علیت جاری و ساری هست یا نه؟ که در خصوص این حیطه نظر اندیشمندان مختلف آمده و کم‌وبیش بررسی شده است.

۲. در حیطه دوم، بعد از پذیرش وجود رابطه علیت در عالم هستی، نوبت آن می‌رسد که در عالم طبیعت دنبال مصادیق علت و معلول بگردیم، یعنی دو پدیده را در نظر بگیریم و ببینیم که آیا میان این دو پدیده رابطه علت و معلولی برقرار است یا نه؟ در اینجا هم دنبال درک رابطه علیت هستیم اما به شکل جزئی، که ضمن پذیرش اصل کلی و بدیهی جاری و ساری بودن رابطه علیت در عالم هستی، دنبال درک وجود یا عدم وجود رابطه علیت بین دو محسوس مقارن یا متوالی در عالم طبیعت هستیم تا دانش تجربی را شکل بدهیم و بگوییم که درک رابطه علیت، چه در حیطه هستی‌شناسی و کلی و چه در حیطه جزئی و یافتن مصادیق علت و معلول، در صلاحیت حس نیست. حس در هیچ کدام از حیطه‌ها صلاحیت درک رابطه علیت را ندارد، اما در حیطه دوم، عقل از یافته‌های حسی استفاده نموده و ضمن تحلیل عقلانی داده‌های حسی، درک وجود رابطه و یا عدم رابطه علیت بین دو پدیده متوالی یا متقارن را مشخص نموده و دانش تجربی را شکل می‌دهد. دانش‌آموز باید به دقت، فرق حس و تجربه را دریابد اما حق مطلب به خوبی ادا نشده است. مبانی لازم در این مطلب آمده اما رابطه روشن و دقیق بین آن‌ها برقرار نشده است. لذا ضرورت دارد که این گونه مطالب، حداقل در کتاب، توضیح مختصر داده شود و در کتاب کار دبیران نیز توضیح کافی و لازم برای همکاران بیاید تا تدریس این کتاب‌ها با وحدت رویه‌ای معقول انجام پذیرد.

درخصوص ویرایش محتوایی و ادبی دو کتاب، مواردی واضح از طغیان قلم اتفاق افتاده است که عدم اصلاح آن‌ها بعد از چندین سال جای شگفتی دارد!

از ویرایش محتوایی و ادبی کتاب‌های درسی فلسفه و همچنین منطق که بگذریم، این کتاب‌ها نیاز فوق‌العاده ضروری به یک ویرایش دیگر دارند که بنده آن را «ویرایش به زبان دانش‌آموزی» می‌نامم.

یعنی باید یادمان باشد که این کتاب‌ها، درسی هستند و مخاطبان این کتب، دانش‌آموزانی که هنوز به هجده سالگی نرسیداند. لذا باید شیوه بیان مطالب تا سطح فکر و فهم این دانش‌آموزان نازل شود نه اینکه دقیقاً بریده‌ای از کتاب‌های سنگین فلسفی و منطقی را انتخاب کنیم و با همان قد و قواره در کتب درسی بیاوریم تا در نتیجه دانش‌آموزان در مواجهه با این تعابیر و اصطلاحات، هاج و واج بمانند و فقط برای اخذ نمره تلاش کنند که هر طوری شده مطالب را حفظ کنند بدون اینکه معنای مطالب را درک کنند. بنده

با تجربه حدود چهل‌ساله‌ای که دارم به این نتیجه قطعی رسیده‌ام که دانش‌آموزان ما، از نظر قوت ذهن، برای درک این مطالب فلسفی که در کتاب‌ها به آنان ارائه می‌شود مشکلی ندارند بلکه مشکل آن‌ها درک و دریافت اصطلاحات نامأنوسی است که برای آنان بیان می‌شود. من نمی‌گویم این اصطلاحات به دانش‌آموزان تدریس و تعلیم نشود بلکه معتقدم که بی‌واسطه و مستقیم و بدون توضیحات مقدماتی، ارائه نشود.

مثلاً در مورد قاعده «ترجیح بلامرجح» که اخیراً از کتاب حذف شد، نه تنها دانش‌آموزان بلکه همه آدم‌ها، حتی بچه‌های خردسال با روح این قاعده آشنایی قرین به همزادی دارند و با آن زندگی می‌کنند. لذا سختی انتقال این معنا به ذهن دانش‌آموز به دلیل سختی دریافت روح یا معنای این قاعده نیست، چرا که با این معنا زندگی می‌کنند، بلکه به خاطر مواجهه با اصطلاحات نامأنوس است. شما نمی‌توانید یک بچه سه‌چهارساله را که سوار دوچرخه است و اگر مستقیم برود به دیوار برخورد می‌کند ولی اگر فرمان دوچرخه را مثلاً به راست بپیچاند به سمت راست می‌رود، قانع کنید که شما فرمان دوچرخه را نپیچان! چون خود دوچرخه‌ران مسیر سمت راست را انتخاب خواهد کرد!! به هیچ وجه آن بچه این حرف را از شما نخواهد پذیرفت و برای پیچیدن به راست ضروری می‌بیند که خودش فرمان دوچرخه را به راست بپیچاند. یعنی اینکه این بچه روح قاعده ترجیح بلامرجح را می‌شناسد و با آن زندگی می‌کند، اما با شنیدن اصطلاح ترجیح بلامرجح و خیلی از اصطلاحات فلسفی دیگر متحیر می‌شود، و همین‌گونه‌اند همه انسان‌ها. بنابراین لازم است مطالب فلسفی با زبان دانش‌آموزان ارائه شود و آن‌ها را به تدریج با اصطلاحات فلسفی نامأنوس آشنا کنیم و انس بدهیم. بدین جهت است که بنده در تدوین کتب درسی، جدای از ویرایش ادبی و محتوایی، هر کتاب درسی و مخصوصاً منطق و فلسفه را نیازمند «ویرایش زبان دانش‌آموزی» هم می‌دانم و این کار فقط و فقط از عهده معلمان کارکشته و مجرب و مشغول به تدریس دروس مزبور برمی‌آید.

انتظار خیلی ضروری ما از عزیزان مشغول در هیئت تألیف و از مؤلفان محترم این است که این اصل را حتماً در برنامه کاری خود در تدوین و تألیف کتب درسی ببینند و از اساس این قاعده را رعایت کنند نه اینکه بعد از اتمام کارهای اساسی تألیف، یک دعوتی هم از معلمان برای اعلام نظر بنمایند. که اگر این قاعده به درستی رعایت بشود فلسفه و مفاهیم فلسفی وارد زندگی خانواده‌های دانش‌آموزان هم شده و خانواده‌ها به شکل غیرمستقیم تعلیم فلسفی می‌بینند.

زالال و باصفا چون آب باشید
همیشه مثل گل شاداب باشید.

در مورد قاعده «ترجیح بلامرجح» که اخیراً از کتاب حذف شد، نه تنها دانش‌آموزان بلکه همه آدم‌ها، حتی بچه‌های خردسال با روح این قاعده آشنایی قرین به همزادی دارند و با آن زندگی می‌کنند. لذا سختی انتقال این معنا به ذهن دانش‌آموز به دلیل سختی دریافت روح یا معنای این قاعده نیست

از ویرایش محتوایی و ادبی کتاب‌های درسی فلسفه و همچنین منطق که بگذریم، این کتاب‌ها نیاز فوق‌العاده ضروری به یک ویرایش دیگر دارند که بنده آن را «ویرایش به زبان دانش‌آموزی» می‌نامم



روش‌های تربیت اسلامی والدین در تحکیم بنیاد خانواده

ستاره موسوی، دکترای علوم تربیتی اصفهان
مژگان گنجه، کارشناس آموزش و پرورش ابتدایی، اصفهان

اشاره

**عدم توافق پدر و مادر
بر سر مسائل گوناگون
فرزندان را سردرگم
و مبهوت می‌کند و
یک دنیای نامطمئن
و بی‌ثبات برای آنان
ترسیم می‌کند. در نتیجه،
فرزندان هم برای سخنان
هیچ‌یک از آن‌ها ارزشی
قائل نمی‌شوند**

والدین است، زیرا عدم توافق پدر و مادر بر سر مسائل گوناگون فرزندان را سردرگم و مبهوت می‌کند و یک دنیای نامطمئن و بی‌ثبات برای آنان ترسیم می‌کند. در نتیجه، فرزندان هم برای سخنان هیچ‌یک از آن‌ها ارزشی قائل نمی‌شوند این امر ممکن است موجب تشدید مشاجراتی جدی بین والدین شود. بنابراین: پدر و مادر پیش از اینکه الگوی فرزندان‌شان قرار گیرند باید بر سر مجموعه‌ای از الگوها و ارزش‌ها و اخلاقیات به توافق برسند، در غیر این صورت بچه از رفتار متضاد والدین و سایر افراد تأثیرگذار زندگیش بوی دورویی و تزویر حس می‌کند و نمی‌تواند انگیزه‌ها و ارزش‌هایی را که در محیط خانواده آموخته است با قاطعیت به نظم درآورد و بر مبنای آن روابط مؤثر غنی بنا نهد. (آل یاسین، ۱۳۹۸، ص ۴۵).

مهم‌ترین بخش تربیت چگونگی برخورد صحیح والدین با فرزندان است، زیرا فرزندی که از نظر اخلاق، رفتار و گفتار به خوبی از والدین الگوبرگرفته و به شایستگی تربیت شوند زندگی سعادتمندانه‌ای خواهند داشت. برعکس نیز، فرزندی که در اثر رفتارها و برخوردهای نامناسب والدین خود از آن‌ها به طرز نادرستی الگو می‌پذیرد در آینده زندگی پرمخاطره‌ای را تجربه خواهند کرد. در این مقاله به بیان شیوه‌های صحیح برخورد والدین با نوجوانان می‌پردازیم و پیشنهادهایی در این راستا ارائه می‌کنیم.

۱. علم کافی

هر چه دامنه آگاهی والدین وسیع‌تر باشد و از ذوق و ابتکار عمل بیشتری برخوردار باشند در امر خطیر تعلیم و تربیت موفق‌تر خواهند بود. در دنیای امروز که عصر دانش و فناوری اطلاعات است چنانچه والدین در برخی زمینه‌ها از اطلاعات به‌روز و کافی برخوردار نباشند در تربیت کودکان و نوجوانان خود دچار مشکل خواهند شد.

حضرت علی (ع) می‌فرماید: العلم اصل کل خیر و الجهل اصل کل شر (آمدی، ج ۱، ص ۴۸، ح ۸۶۸) علم پایه و اساس همه خوبی‌هاست و جهل و نادانی اساس و بنیان همه بدی‌هاست. پس شایسته است والدین به‌منظور تربیتی موفق که منشأ خیرات باشد از آگاهی و علم لازم برخوردار باشند.

۲. وحدت نظر و هماهنگی

از مسائل مهم در تعلیم و تربیت هماهنگی و وحدت نظر

۳. استفاده از روش تربیتی تعقل و تشویق به فکر قبل از اقدام به عمل

اندیشیدن در رفتار قبل از انجام آن نقش مهمی در تشخیص حسن و قبح آن و جلوگیری از درافتادن به وادی انحرافات اخلاقی دارد (داودی، ۱۳۸۷) بنابراین بهتر است والدین شیوه تفکر و تدبیر در انجام عمل و عواقبی را که به‌دنبال خواهد داشت پیش از ارتکاب آن عمل به نوجوان بیاموزند.

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: من تورط فی الامور بغیر نظر فی العواقب فقد تعرض للنوائب التدبیر قبل العمل یومنک الندم من استقبل. (تمیمی آمدی، ص ۹۰) «کسی که بدون اندیشه کردن در عواقب کارها در آن فرو می‌رود در

واقع خود را در معرض معصیت‌ها قرار می‌دهد چرا که تدبیر پیش از انجام کار تو را از پشیمانی نگاه می‌دارد.»

۴. استفاده از روش تربیتی بیان قهر و مهر

به زبان آوردن مهربانی، مایه تحکیم پیوند تربیتی است چنانچه والدین محبت خویش را نسبت به نوجوان ابراز دارند او را دلبسته خویش می‌گردانند و در این صورت او آماده پذیرش خواسته‌های والدین و تکالیف مشخص‌شده از سوی آن‌هاست. اما بیان قهر نیز همچون بیان مهر قدرتمند است، زیرا قهر منع مهر است و اگر مهر نافذ باشد منع آن نیز نافذ و برانگیزنده خواهد بود. به زبان آوردن قهر را در مخاطب (مخاطبی که دلبسته است) دامن می‌زند و همین ترس عامل بازدارنده نیرومندی است که تخطی را مهار می‌کند (باقری، ۱۳۹۵، ص ۲۳۱-۲۳۳).

۵. پرهیز از تربیت آسیب‌زا

گاهی والدین علی‌رغم نیت خیرخواهانه خود شیوه تربیتیشان نه تنها اصلاحی در پی ندارد بلکه موجب تخریب و تضعیف نوجوان می‌شود، لذا توجه به نکاتی که در تربیت نتیجه عکس دارد برای والدین الزامی است. برای نمونه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. پرهیز از عادت دادن

عادت دادن تربیت کردن نیست بلکه شرطی کردن است و رفتاری که با اطاعت کورکورانه همراه باشد اصالت و ارزشی ندارد؛ ضمن اینکه روح ابتکار، خلاقیت، خودانگیختگی، حس مسئولیت و آزادی فرد را نیز نابود می‌کند. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند: العاده عدو مملک. (آمدی، ص ۶۲، ح ۹۹۲) عادت دشمنی است که خود را صاحب می‌شود همچنین حضرت می‌فرمایند: «غیر مدرک الدرجات من اطاع العادات» (همان، ص ۵۲۶، ح ۶۳۳۵) آن که عادت‌ها را پیروی کند مرتبه‌های بلند را در نیابد.

۲. پرهیز از زبان گفتار محض

بهتر است به جای تکیه به زبان گفتار محض از زبان کردار استفاده شود. والدین بهترین الگو برای نوجوان هستند، پس باید بیشتر مظهر عمل باشند نه حرف، و با کردار و رفتار خود درس چگونه زیستن را به فرزندانشان بدهند. حضرت علی (ع) می‌فرمایند: من نصب نفسه للناس اماما فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره و لیکن تأدیهه بسیره قبل تأدیهه بلسانه... (نهج‌البلاغه، دشتی، ح ۷۳) کسی که خود را رهبر مردم قرار دهد باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران

پردازد خود را بسازد و پیش از آنکه به گفتار تربیت کند با کردار تعلیم دهد...

۳. پرهیز از احساس مسئولیت به جای نوجوان

حساسیت بیش از حد، جوشش درونی و حس مسئولیت نوجوان را از او سلب می‌کند و از وی فردی بی‌تفاوت می‌سازد.

۴. پرهیز از روش‌های مستقیم تربیتی

مستقیم‌ترین راه برای تغییر رفتار، غیرمستقیم‌ترین آن است بنابراین متوسل شدن والدین به تحکم و استفاده از روش‌های مستقیم بازتابی عکس خواهد داشت.

۵. پرهیز از تغییر دادن

تربیت، تزیین کردن و نقاب زدن بر شخصیت نیست بلکه آشکار کردن، نمایان ساختن، پرده برداشتن از چهره طبیعی و خمیرمایه فطری است تا او همان شود که طبیعت و فطرتش اقتضا می‌کند (کریمی، ۱۳۸۱، ص ۹۳).

۶. پرهیز از دخالت‌های بی‌جا و شکل دادن

اغلب خانواده‌هایی که فرزندانشان را به‌طور دائم تحت حمایت خود دارند و در تمامی رفتارهای آن‌ها دخالت می‌ورزند و یا سعی در شکل دادن افکار آن‌ها دارند معمولاً فرزندان این نوع خانواده‌ها نه تنها آن قالب‌ها را درونی نمی‌کنند بلکه آنچه را در درون خود نیز دارند با شکل دادن‌های بیرونی نادیده می‌گیرند (کریمی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۱). توجه والدین به تربیت، موجب می‌شود تا آن‌ها به اهداف تربیتی در طیف مطلوبی نائل شوند و نوجوانان نیز از گزند بازتاب و عملکرد ناصحیح تربیتی والدین در امان بمانند.

اصول تحکیم خانواده

۱. اظهار محبت

خداوند به منظور دوام نهاد خانواده، زن و مرد را با رشته محبت به هم پیوند می‌دهد، چنان‌که در قرآن می‌فرماید: و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه (سوره مبارکه نور، آیه ۲۱) یعنی: و از نشانه‌های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدان‌ها آرام گیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد. بنابراین بنیان خانواده که مهم‌ترین عامل در ساختار شخصیت افراد و جلوه‌ای از رحمانیت پروردگار است باید همواره همچون دژی مستحکم در برابر انحرافات اجتماعی تقویت شود و ارتباط اعضای آن براساس مودت به‌ویژه

اغلب خانواده‌هایی که

فرزندانشان را به‌طور

دائم تحت حمایت

خود دارند و در تمامی

رفتارهای آن‌ها دخالت

می‌ورزند و یا سعی در

شکل دادن افکار آن‌ها

دارند معمولاً فرزندان

این نوع خانواده‌ها نه‌تنها

آن قالب‌ها را درونی

نمی‌کنند بلکه آنچه را در

درون خود نیز دارند با

شکل دادن‌های بیرونی

نادیده می‌گیرند

رابطه قلبی میان زن و شوهر استحکام یابد. لذا زن و مرد هر دو وظیفه دارند محبت خود را نسبت به یکدیگر هم در عمل و هم در گفتار ابراز کنند. حضرت علی (ع) می‌فرمایند: کل قرابه یحتاج الی موده. (مجلسی، ج ۷۵، ص ۷) هر خویشتاوندی نیازمند دوستی است.

۲. خوش اخلاقی

از دیگر عوامل تحکیم خانواده خوش اخلاقی است، چنانچه حضرت امیر (ع) می‌فرمایند: اربع من اعطیهن فقد اعطی خیر الدنیا و الاخرة: صدق حدیث، و اداء امانة، و عفة بطن، و حسن خلق (تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۱۷): چهار چیز است به هر که داده شده خیر دنیا و آخرت را داراست سخن به راست گفتن، باز گرداندن امانت، پاکدامنی و خوی خوش داشتن. همچنین حضرت می‌فرمایند: بحسن العشرة تانس الرفاق. (آمدی، ص ۳۴۵، ج ۴۲۳) با خوش رفتاری دوستان به انس آیند. همان گونه که حضرت می‌فرمایند خوش اخلاقی نه تنها موجب خیر دنیا و آخرت است بلکه کسی که حسن خلق دارد به خوبی، دیگران را جذب خود می‌کند، همه او را دوست دارند و از مصاحبت با او لذت می‌برند.

۳. همکاری

از جمله وظایف اخلاقی که شایسته است زن و مرد هر دو به آن توجه داشته باشند همیاری با یکدیگر است: در زندگی بی‌آلایش فاطمه و علی (ع) کارهای خانه و بیرون خانه با هماهنگی و مشارکت هر دو معصوم انجام می‌گیرد. (احمدی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۳). کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یحطب و یستسقی و یکنس و کانت فاطمة سلام الله علیها تطحن و تعجن و تخبز. (ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۶۹) هیزم و سوخت خانه را فراهم کردن، آب آوردن، جارو کردن خانه، سیره علی (ع) بوده و آسیاب کردن و خمیر درست کردن و نان پختن سیره فاطمه (ع) بوده است.

در هر خانواده‌ای همکاری زن و شوهر بسته به شرایط زندگی آن‌ها از جمله شاغل بودن زن و پرداختن وی به کارهای منزل و امر خطیر تربیت فرزندان و یا عدم حضور مکفی او در خانواده تأثیر بسزایی در ایجاد شرایطی مطلوب برای خانواده خواهد داشت.

۴. احترام متقابل

چنانچه در خانواده والدین با یکدیگر رفتاری محترمانه داشته باشند فرزندان نیز از آن‌ها در عمل، احترام به دیگران

را می‌آموزند و این هم در تربیت آن‌ها و هم در تحکیم بنیان خانواده و نیز در روابط اجتماعی‌شان بسیار حائز اهمیت است. برخلاف خانواده‌هایی که فرزندان تحت تأثیر بی‌حرمتی‌های والدین به رفتارهای ناشایستی خو می‌گیرند که موجب ضعف روابط اجتماعی آن‌ها می‌شود.

نمونه‌ای از احترام به شخصیت دیگران سبقت گرفتن در سلام کردن است. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: ان بذل التحیه من محاسن الاخلاق. (غررالحکم و درر الکلم، ص ۲۵۲، ج ۳۴۰۲ به راستی که افزایش سلام و احترام از ارزش‌های اخلاقی است.

۵. رفاقت

از دیگر وظایف اخلاقی مشترک آن است که همان گونه که همسران شریک زندگی هم هستند در خوشی و ناخوشی، رفیق و مونس یکدیگر نیز باشند. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: ارفق توفیق (همان، ص ۱۴۹، ج ۲۲۳۴) مدارا کن تا کامیاب شوی. همچنین حضرت می‌فرمایند: بالرفق تدرک المقاصد (آمدی، غررالحکم و درر الکلم، ص ۳۴۵، ج ۴۲۲۶) به مدارا هدف‌ها را توان به دست آورد. به راستی که با مدارا و گذشت هر زن و شوهری می‌تواند با خوشبختی در کنار هم زندگی کنند.

۶. تغافل

چشم‌پوشی همسران از خطای یکدیگر موجب آرامش است. اگر زن و شوهر به دنبال یافتن نقاط ضعف و خطاهای یکدیگر و بزرگ جلوه دادن آن‌ها باشند مسلماً زندگی غیرقابل تحمل می‌شود، از این رو شایسته است دوستانه در صدد رفع لغزش‌های یکدیگر باشند. حضرت علی (ع) می‌فرمایند: العفو احسن الاحسان (آمدی، غررالحکم و درر الکلم، ص ۳۴۵، ج ۴۲۲۶) گذشت برترین خوبی‌هاست. همچنین حضرت می‌فرمایند: من لم یتغافل و لا یغض [لا یتقاض] عن کثیر من الامور تنصت عیشته (تمیمی آمدی، تصنیف غررالحکم و درر الکلم، ص ۴۵۱). هر که از بسیاری امور تغافل و چشم‌پوشی نکند زندگی‌اش تیره می‌شود.

۷. قناعت

تجمل‌گرایی از عواملی است که زندگی را سخت می‌کند به گونه‌ای که زن و شوهر به جای لذت بردن از در کنار هم بودن و از مواهبی که دارند، خود را به زحمت می‌اندازند تا با کار، یک زندگی تجملی برای خود بسازند. بنابراین از رهنمودهای اسلامی است که همسران با بهره‌گیری از قناعت، هم خود را به تکلف نیندازند و هم از داشته‌های

چشم‌پوشی از خطای همسران از یکدیگر موجب آرامش است. اگر زن و شوهر به دنبال یافتن نقاط ضعف و خطاهای یکدیگر و بزرگ جلوه دادن آن‌ها باشند مسلماً زندگی غیرقابل تحمل می‌شود، از این رو شایسته است دوستانه در صدد رفع لغزش‌های یکدیگر باشند

خود لذت ببرند و با تکیه بر آن‌ها زندگی خوشی را برای خود و فرزندان رقم بزنند.

حضرت علی (ع) می‌فرمایند: من اقتصر علی بلغة الکفاف فقد انتظم الراحة و تبوا خفض الدعه. (نهج‌البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ج ۳۷۱) کسی که به اندازه کفایت زندگی از دنیا بردارد به آسایش دست یابد.

به غیر از وظایف مشترکی که زن و شوهر نسبت به یکدیگر دارند و در اینجا فقط به اهم آن‌ها اشاره شد حقوق مشترک دیگری نیز وجود دارد که باید همسران به‌منظور تحکیم بنیاد خانواده آن‌ها را مورد توجه قرار دهند، از جمله تأمین نیازهای جنسی، قدردانی و سپاس‌گزاری، رضا و خشنودی به خواست خدا، اعتماد و پرهیز از سوءظن، صداقت، صبر و پایداری در فراز و فرودهای زندگی، همفکری و مشورت، وفاداری، پرهیز از مقایسه، مثبت‌نگری، رفتار منطقی، قهرگریزی، احساس مسئولیت، پرهیز از مقابله به مثل، و اینکه هر کدام توجه کنند مانع تحصیل کمالات دیگری نشوند.

منابع

قرآن کریم

ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ق). من لا یحضره الفقیه، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی قم وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. احمدی، حبیب‌الله. (۱۳۸۷). فاطمه الگوی زندگی، تهران: دفتر انتشارات اسلامی.

ارزانی، حبیب‌الله. (۱۳۷۸). دنیای ناشناخته. تهران: انتشارات بصائر. اسماعیلی، علی. (۱۳۸۱). جوان، انگیزه و رفتار جنسی، تهران، لقاءالنور. اکبری، ابوالقاسم. (۱۳۹۲). مشکلات نوجوانی و جوانی. تهران: رشد و توسعه.

آل یاسین، محمدرضا. (۱۳۹۸). والدین مؤثر بر فرزندان موفق، تهران: هامون

باقری، خسرو. (۱۳۹۵). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تهران: انتشارات مدرسه

تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص ۴۵۱

حاجیان، مظفر. (۱۳۸۲). اصول تربیت (چهار اصل تربیتی)، اصفهان: اهل بیت.

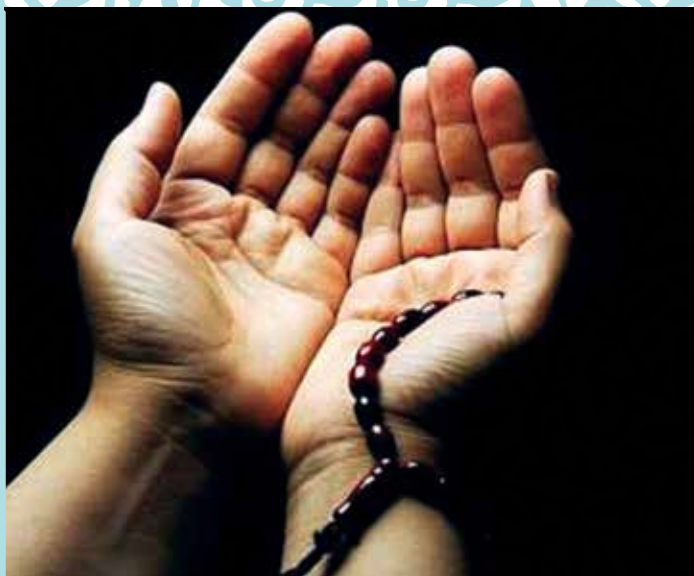
حسینی‌زاده، علی. (۱۳۸۷). سیره تربیتی پیامبر (ص) اهل بیت (ع)، ج ۱، تربیت فرزند، تران: حوزه و دانشگاه.

فلسفی، محمدتقی. (۱۳۸۸). گفتار فلسفی جوان از نظر عقل و احساسات، تهران: نشر فرهنگی اسلامی

قائمی، علی. (۱۳۸۹). خانواده و مسائل نوجوان. تهران: امیری.

کریمی، عبدالعظیم. (۱۳۸۱). تربیت چه چیز نیست، تهران، وزارت آموزش و پرورش، مؤسسه تربیتی منادی تربیت.

مجلسی، محمدباقر. (بی‌تا). بحارالانوار بیروت: دارالاحیاء



دعا

جعفر ربانی

«دعا علو روح است»، این سخنی است که در یکی از مجالس دعا، از دوستی صاحب‌نظر، در تعریف دعا شنیدم و احساس کردم کوتاه‌ترین و در عین حال عالی‌ترین تعریفی است که از دعا می‌توان بیان کرد. همین امر سبب سرودن این ابیات گردید.

علو روح
علو روح چه باشد؟ دعا؛ نپنداری
که آن به مال و جمال است و عشق زنگاری

«تو را ز کنگره عرش» چون «زنند صغیر»^۱
بدان که گوش نیوشنده‌ای در آن داری

همان که گفت «أدعونی استجاب لکم»^۲
اگر بخوانی من، نشنوی به جز آری

نگر به خلقت آدم که چون هبوط نمود^۳
و خواست راه نجاتی ز حضرت باری

خداش داد کلامی ز توبه^۴ آنکه او
خلیفه شد به زمین، گشت زندگی جاری

به کاروان رسولان و انبیا بندیش
به اعتصام و دعاشان به درگاه باری

به نوح، آن که به نفرین گرفت قوم عنود
و از خدا به نیایش بخواست ره چاری

به استجاب آن بود کان سفینه نوح^۵
بر آب رفت و رهانید مؤمنان، باری

تو خود به دیده تحقیق در کتاب حکیم
حدیث کعبه و بیت‌الحرام^۶ را داری

همان اجابت حق بود، دعای ابراهیم
که گشت خانه مردم^۷ به قرن‌ها، آری

و نیز موسی آن کوه‌مرد کافرکوب
چو شد به طور^۸ پی استغاثه و زاری

حقش بداد بر الواح نور ده فرمان
که قوم را بدهد راهکار دینداری^۹

و باز مریم را بین، همان که در بن نخل

به استغاثه درآمد ز درد و دشواری

چو گفت کاش مرا برده بود دولت مرگ
و می‌شدم نسیاً منسیا، ز درد عاری^۱

خدای او به صبوریش امر کرد و بگفت
بمان! و دیر نباشد که مژده‌ای داری^{۱۱}

شکفت مریم ازین مژده، زاده شد عیسی:
پیمبری که بشر یافت زو رواداری^{۱۲}

کنون ز احمد پرس، آفتاب عالمیان
چراغ و شمع رسولان، امام بیداری

همان که خلوت او کوه نور بود و حرا
چه سال‌ها گذراند او به زنده‌شب‌داری

پی اجابت او بود آنکه جبرائیل
فراسید ز عرش برین به هشداری

به او، که «اقراً»^{۱۳} و احمد بگفت نتوانم
و باز «اقراً»، این بار شد به خوانداری

چنین علو مقامی که یافت مرد امین
چه بود؟ جز اثر سال‌های بیداری؟

به وحی مفتخر، او از حرا به زیر آمد
گرفت پرچم توحید را به زنهاری

تو این بدان که دعا رشته‌ای است تا بر دوست
که نگسلاند آن، تا تواس به کف داری^{۱۴}

علو روح چه باشد؟ دعا و صحبت دوست
گمان مبر که ازین به غنیمتی داری!^{۱۵}

پی‌نوشت‌ها

۱. تو را زکنگره عرش می‌زنند صفیر
ندانمت که درین دامگه چه افتادست
حافظ

۲. اشاره به آیه ادعونی استجب لکم (غافر، ۶۰) مرا بخوانید
تا شما را اجابت کنم.

۳. قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو (بقره، ۳۶) به آن‌ها
گفتیم فرود آیید، شما با یکدیگر دشمن هستید.

۴. فتلقى آدم من ربه کلمات فتاب علیه (بقره، ۳۷) زان
پس آدم از پروردگارش کلماتی فرا گرفت و خدا نیز به او
رو نمود.

۵. و اصنع الفلک باعیننا و وحینا (هود، ۳۷) و آن کشتی را
زیر نظر ما و به وحی ما بساز.

۶. و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل ربنا
تقبل منا انک انت السميع العلیم (بقره، ۱۲۰) و هنگامی
که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌آوردند
می‌گفتند پروردگارا از ما بپذیر که به راستی تو خود شنوا و
دانایی.

۷. ان اول بیت وضع للناس للذي ببكة مبارک و هدی
للعالمین (آل عمران، ۹۶) نخستین خانه که بنیاد آن برای
مردم نهاده شد همان خانه‌ای است که در مکه است و برای
جهانیان مایه برکت است.

۸. و واعدا موسی ثلاثین ليلة و اتمناها بعشر فتم ميقات
ربه اربعين ليلة (اعراف، ۱۴۲) و با موسی سی شب - در
کوه طور - وعده داشتیم. و ده شب دیگر نیز بدان افزودیم.
آن‌گاه وعده پروردگارش در چهل شب به انجام رسید.

۹. و کتبنا فی الالواح من کل شیء موعظه و تفضیلا لکل
شی فخذها بقوه (اعراف، ۱۴۵) و برای او در الواح همه گونه
موعظه و پندی نگاشتیم.

۱۰. فاجائها المخاض الى جذع النخلة قالت يا ليتني مت
قبل هذا و كنت نسیاً منسیاً (مریم، ۲۲) پس مریم بدان
پسر آبستن شد و با او در جایی از همگان کناره گرفت، تا
آن هنگام که درد زادن وی را به سوی تنه درخت خرمایی
کشانید و او از شدت درد گفت کاش پیش از این مرده بودم
و از یادها رفته بودم.

۱۱. فنادتھا من تحتھا الا تحزنی قد جعل ربك تحتك سريا
(مریم، ۲۴) ناگاه از پایین پای او ندا داد و گفت غم مخور که
پروردگارت زیر پای تو جویی روان کرده است.

۱۲. ولم يجعلنی جباراً شقیاً (مریم، ۳۲) و خدا مرا
گردن‌کشی بی‌رحم نخواست است.

۱۳. اقرأ باسم ربك الذي خلق (علق، ۱) بخوان به نام
پروردگارت که آفریده است.

۱۴. گرت هواس که معشوق نگسلد پیوند
نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

حافظ

۱۵. اغفر لمن لا یملك الا الدعاء

بخش بر کسی که جز دعا دارایی و ثروتی ندارد
دعای کمیل

ارتداد از نگاه دیگر

اشاره

در اسلام، موضوع ارتداد، یعنی برگشت از دین و اظهار تمایل به دینی دیگر، از جمله موضوع‌هایی است که در این زمان بررسی‌های جدیدی را می‌طلبد و باید از زوایای نو به آن نگریست.

در این نوشتار بر آنیم که براساس آیات قرآن کریم و با استناد به روایات و احادیث درجه‌تازه‌ای را به موضوع ارتداد باز کنیم تا علاقه‌مندان به حقایق الهی که می‌خواهند عمق احکام اسلام را بهتر دریابند. بیش از پیش با این موضوع آشنا شوند.

لازم به ذکر است که ما در نظام آموزش و پرورش نهایت سعی خود را برای رسیدن به این اهداف کرده‌ایم. برای مثال، در کتاب «دین و زندگی» پایه یازدهم، در بحث هدایت، پس از معرفی راه‌های شناخت هدف زندگی و آینده، به تبیین و چستی یک دین کامل و بی‌نقص از سوی پیامبران پرداخته‌ایم.

همین جاست که پرسش‌های زیادی در ذهن دانش‌آموزان پدید می‌آید، آن‌ها می‌پرسند:

آیا ما در پذیرش این مکتب فکری آزادیم؟
آیا مختاریم تا کیش یا دین دیگری را بپذیریم؟
و پرسش‌های دیگری که در ذهن آن‌ها جولان می‌دهد و معلمان باید به آن‌ها پاسخ قانع‌کننده بدهند.

کلیدواژه‌ها: مرتد، ارتداد، مرتد ملی، مرتد فطری

ارتداد مصدر باب افتعال است و به معنی برگشتن و اعراض کردن و دور شدن از چیزی است.

راغب اصفهانی می‌گوید: الرد صرف الشیء بذاته او بحاله من احواله... و من الرد الی حاله کان علیها. قوله: یردوکم علی ادبارکم... یرجعونکم الی حاله الکفر بعد ان فارقتموه و الارتداد و الرد الرجوع فی الطريق الذی جاء منه... و الارتداد يستعمل فی الکفر و فی غیره و هو الرجوع من الاسلام الی الکفر... و کذلک و من یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافر... (راغب اصفهانی، مفردات، ۱۹۷)

«رد» برگشت چیزی است به اصل خودش یا به حالتی از حالات... یا به حالی که قبلاً بوده است، خدا در قرآن فرموده: «می‌خواهند شما را به گذشته‌تان برگردانند.» یعنی

به حال کفر برگردانند، بعد از اینکه کفر را ترک کرده‌اید. ارتداد و رده برگشت فرد از همان راهی است که آمده است... و ارتداد در موضوع کفر و غیر آن به کار رفته است... و آن عبارت است از برگشت از اسلام به حال کفر... و خدای فرموده: و هر که از شما از دینش برگردد و در این حال بمیرد کافر مرده است (پایان سخن راغب) برای همین به زن طلاق داده شده الردی گفته می‌شود، یعنی زنی که به حال اولش برگشته است. (رحیمی، ترجمه‌المنجد ۱/۳۵۶)

پس به‌طور کلی، ارتداد یعنی برگشتن از اسلام و خارج شدن از آن و انتخاب دینی جدید. درباره‌مرتد نیز گفته‌اند: الذی یکفر بعد الاسلام. یعنی کسی که بعد از قبول اسلام کفر می‌ورزد و از اسلام خارج می‌شود. (حلی، شرایع ۴/۹۶۲).

مرتد دو نوع است:

۱. مرتد فطری؛ و او کسی است که پدر یا مادرش در حال انعقاد نطفه‌او مسلمان بوده‌اند... و خودش هم بعد از بلوغ اظهار اسلام کرده ولی بعد خارج شده است. (امام خمینی، تحریر ۴/۱۸۵) و نیز گفته‌اند: من ولد علی الاسلام. مرتد فطری کسی است که بر اسلام متولد شده (ولی از آن خارج شده است). (حلی، شرایع ۴/۹۶۲)

۲. مرتد ملی کسی است که کافر بوده و مسلمان گشته ولی بعد از آن از اسلام خارج شده است. نیز گفته‌اند: من اسلم عن کفر ثم ارتد. (همان)

درباره‌شکل ظاهری و اسباب ارتداد گفته‌اند: اگر از مسلمان گفتار و کرداری که دلالت بر ترک اسلام و اختیار دینی دیگر دارد سر بزنند، مثل عبادت بت یا کفر به رسول خدا(ص)، مرتد شده؛ همچنین هر کار یا گفته‌ای که دلالت بر تزلزل و آشفتگی واقعی اعتقادی او کند، مثل شک در خدا و رسول و اثبات شریک برای خدا و... یا اینکه یکی از احکام ضروری یا اجماعی اسلام را انکار نماید (اگر البته انکار او واقعی و از روی اعتقاد قلبی و جدی باشد؛ مثل حلال کردن حرام خدا و حرام کردن حلال خدا). در این صورت چنانچه دو شاهد مرد عادل درباره‌او شهادت دهند ارتدادش اثبات می‌شود. اگر هم خودش اقرار کند ارتدادش ثابت است و حکم مرتد درباره‌اش اجرا می‌شود.

آغاز خطر ارتداد

ارتداد یا بازگشتن از عقیده‌خود اختصاص به دین اسلام ندارد و به ادعای برخی از محققین حتی «ماده‌مشترک»

ارتداد یعنی برگشتن از اسلام و خارج شدن از آن و انتخاب دینی جدید. درباره‌مرتد نیز گفته‌اند: الذی یکفر بعد الاسلام. یعنی کسی که بعد از قبول اسلام کفر می‌ورزد و از اسلام خارج می‌شود

همه‌ادیان است. (مهاجرانی ۴۶ و هیکل ۱۲۲)

در عهد رسول خدا (ص) و آغاز تشریع احکام و ابلاغ آن سابقه‌مشخص و دقیقی از احکام راجع به مرتد در فقه موجود نیست. لذا شاید بتوان گفت که بی‌توجهی اعراب جاهلی به دین و سرسری پنداشتن آن پس از رحلت پیامبر (ص) یکی از موجبات تشدید حکم مرتد بوده است. بررسی ارتداد در حیات پیامبر (ص) نشان می‌دهد که برگشت از اسلام اگرچه اتفاق می‌افتاده ولی چندان رایج و فراگیر نبوده است و حکم قتل مرتدین تنها به خاطر ارتداد و تغییر مذهب نبوده بلکه هر یک از آن‌ها علاوه بر ارتداد دارای جرم‌های سنگینی چون قتل، خیانت در نوشتن وحی، جاسوسی و ... بوده‌اند.

بارزترین حرکت ارتدادی در تاریخ اسلام مختص جنگ‌های رده‌ است یعنی جنگ‌هایی که در نخستین ماه‌های خلافت خلیفه اول بین دستگاه خلافت و گروهی از اعراب مسلمان بادیه‌نشین که علیه اسلام شوریده و خود را مرتد اعلام کردند رخ داد، و البته کاملاً سرکوب شد.

در عصر امامان معصوم فرقه‌های مذهبی متعددی مثل غلات - کسانی که قائل به الوهیت حضرت علی (ع) می‌باشند - ظهور کردند که با حکومت وقت سر ناسازگاری داشتند و لذا حکم ارتداد از طرف امامان برای جلوگیری از انحراف دینی علیه آن‌ها صادر شد. در صدر اسلام جریانی ایجاد شد که افرادی برای ضربه زدن به مسلمانان به سادگی اسلام می‌آوردند و چندی بعد از آن خارج می‌شدند تا نشان دهند که اسلام دینی بی‌پایه و سست است؛ و یا به قصد آگاهی از مواضع مسلمین به دین می‌گرویدند. در حالی که قبلاً ایمان نیاورده بودند. لذا اسلام برای مقابله با چنین توطئه‌هایی، به‌عنوان ارتداد، مجازات سنگینی چون قتل در نظر گرفت.

از این‌روست که برخی معتقدند ارتداد در قرآن با ارتداد در روایات متفاوت است. برای مثال ارتداد در زمان پیامبر (ص) که آیات قرآن ناظر به آن است با ارتداد در زمان امام باقر (ع) متفاوت است، زیرا ارتداد در صدر اسلام معمولاً با انگیزه‌سیاسی یا قومی همراه بود. به عبارت دیگر در آن دوره ارتداد فکری مطرح نبوده است. (صادقی، ارتداد از منظر فقه، ۱۳۸۱)

توجه به نکته‌پیشین بسیار مورد تأکید است که بدانیم در گزارش‌های تاریخی متهمان به ارتداد در آن برهه صرفاً به خاطر تغییر عقیده مجازات نمی‌شدند بلکه به خاطر ادعای نبوت، منع زکات و متهم به ارتداد و محکوم به مجازات می‌شدند. (همان)

ارتداد در قرآن

این‌گونه آیات چند دسته‌اند:

۱. آیاتی که ارتداد را گمراهی آشکار می‌شمارند، مثل:

ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم و اولئک هم الضالون. (آل عمران ۹۰)

۲. آیاتی که به مرتدان می‌گوید: خدا به ایمان شما نیازی ندارد، بلکه این شما هستید که به ایمان نیازمندید، مثل:

من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه. (مائده ۵۴)

۳. آیاتی که ارتداد را موجب نابودی عمل می‌دانند و برای آن مجازات آخرتی برمی‌شمارند، مثل:

و من یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون. (بقره ۲۱۷)

و یا: خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون. (آل عمران ۸۸)

۴. آیاتی که موضوع ارتداد را از نقشه‌های شیاطین و دشمنان می‌شمارند، مثل:

ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبیین لهم الهدی الشیطان سول لهم و املى لهم. (محمد/۲۵) و (مائده/۶۱)

۵. آیاتی که آشکارا فرموده است خدا مرتدان را نمی‌آمزد، مثل: کیف یرتد عنکم الله قوما کفروا بعد ایمانهم و شهدوا ان الرسول حق و جائهم البینات و الله لا یرتد القوم الظالمین. (آل عمران ۸۶) و (نساء/۱۳۷)

بررسی کلی آیات

در نگاه اولیه به این آیات به چند نکته‌مهم برمی‌خوریم: الف. قرآن کریم در هیچ آیه‌ای برای ارتداد و برگشت از دین اسلام، عذاب دنیایی مقرر نکرده. بلکه فقط به عذاب‌های اخروی آن اشاره کرده است. مثلاً فرموده:

- خدا مردم ستمکار را هدایت نمی‌فرماید؛

- لعنت خدا بر آن‌ها باد؛

- آنان در عذاب جهنم جاودانه‌اند؛

- در جهنم به آنان تخفیف داده نمی‌شود؛

- مورد نظر خدا و رحمت حق نیستند؛

- برای آنان عذاب دردناکی است؛

- یار و یآوری نخواهند داشت.

با دقت بیشتر ملاحظه می‌کنیم که قرآن به جنبه‌اخروی ارتداد اشاره می‌کند. یعنی کسی که با غرض و قصد و عمد اسلام را ترک می‌کند خدا از قلب و نیتش آگاه است و با او معامله‌ای سخت و برخوردی شدید می‌کند.

البته این به رابطه‌خدا با بندگان در آخرت مربوط است، نه دنیا.

ب. در آیات به آثار کلامی ارتداد اشاره شده، نه آثار فقهی آن؛

ارتداد یا بازگشتن از

عقیده خود اختصاص

به دین اسلام ندارد و به

ادعای برخی از محققین

حتی «ماده مشترک» همه

ادیان است

آیات ارتداد، ارتداد را همراه «بیتات» و «شهادت به حقانیت» آورده است. یعنی اگر بر کسی حجت خدا تمام شد و حقایق را فهمید و با چشم باز به سوی اسلام آمد و اکنون می‌خواهد برگردد و با این کار خود به گونه‌ای عنادآمیز اسلام را بی‌اساس جلوه دهد مرتد است

یعنی آیات مورد اشاره به نقش اعتقادی توجه دارد. به عبارت دیگر، اشعار به اینکه کسی تا الان در محدوده اسلام می‌زیسته است و اکنون مایل به ماندن نیست و می‌خواهد دین دیگری را برگزیند. اما بدانند که این در حقیقت ضربه‌ای خطرناک به خودش است چون آینده خود را دچار تباهی کرده است. البته اگر می‌گوییم آثار فقهی ندارد یعنی این آثار در آیات نمایان نیست.

ج. آیات ارتداد، ارتداد را همراه «بیتات» و «شهادت به حقانیت» آورده است. یعنی اگر بر کسی حجت خدا تمام شد و حقایق را فهمید و با چشم باز به سوی اسلام آمد و اکنون می‌خواهد برگردد و با این کار خود به گونه‌ای عنادآمیز اسلام را بی‌اساس جلوه دهد مرتد است؛ ولی اگر کسی بیتات یا نشانه‌های آشکار بر او روشن نبود و حقانیت رسول (ص) برایش با دلیل و منطق معلوم نشد و می‌خواهد از دین برگردد، مرتد نیست، اگرچه کافر است؛ در حقیقت او قاصر است نه مقصر.

این بدان معناست که ارتداد پس از معلوم شدن «حق» و «هدی» بر شخص می‌باشد.

در اکثر آیات مرتد «کافر» دانسته شده است. کفار دو گونه‌اند: کافر ذمی و کافر حربی.

کافر ذمی کسی است که با اسلام بر سر جنگ نیست و عقیده خودش را حفظ کرده ولی در پناه امنیت و پرچم اسلام زندگی می‌کند.

اما حربی کسی است که علیه اسلام سلاح برداشته و با مسلمان‌ها بر سر جنگ است و در پی ضربه زدن به ریشه اسلام و مسلمانان برآمده است.

پس اگرچه مرتد کافر است ولی مادام که علیه اسلام اقدامی نکرده، باید در پناه امنیت اسلامی جان و مالش محفوظ بماند.

• درباره حکم مرتد

فقیهان شیعه با توجه به برداشت‌های متفاوتی که از آیات و روایات دارند، در موضوع مرتد دو نظریه کاملاً متفاوت بیان کرده‌اند.

۱. اکثر این فقیهان بر آن‌اند که مرتد فطری توبه‌اش قبول نیست و با حکم حاکم شرع کشته می‌شود.

محقق حلی می‌گوید: مرتد فطری اگر اسلام مجدد بیاورد از او پذیرفته نیست و قتلش حتمی خواهد بود. باز نوشته‌اند: مرتد فطری اسلامش به حسب ظاهر قبول نمی‌شود و حد از او برطرف نمی‌گردد ... و حد ارتداد او این است که اگر مرد باشد کشته شود و اگر زن باشد حبس شود و ... مرد مرتد، زنش از او جدا و نامحرم می‌شود و عقد ازدواجشان خودبه‌خود و بدون طلاق فسخ می‌شود. آن زن هم باید چهار

• چرا قرآن در موضوع مجازات مرتد ساکت است؟

بعضی را عقیده بر آن است که حکم ارتداد به این آسانی ثابت نمی‌شود، یعنی اگر کسی به زبان سخنی ارتدادآمیز گفت ولی آن را در مقابل حاکم شرع، که وی را احضار کرده است، انکار کرد آزاد می‌شود و ارتدادش ثابت نیست.

اثبات ارتداد افراد بسیار سخت و محدود و مشکل است. شاید بتوان آن را مثل مجازات روزه‌خواری پنهانی دانست! روشن است که اگر کسی آشکارا روزه‌خواری کند و با این کار در کوچه و خیابان به اعتقادات سایر مسلمانان دهان‌کجی نماید مجازات سنگینی دارد، ولی اگر کسی در منزل خودش روزه‌خواری کند ولی این عمل او مسری به جامعه نباشد جزایش با خداست و اثبات این کار مشکل است و حتی

ماه و ده روز عده‌وفات بگیرد و بعد از عده اگر خواست می‌تواند ازدواج کند ... اموال مرد نیز از مالکیت‌اش خارج و آنچه داشته بعد از پرداختن بدهی‌هایش بین ورثه تقسیم می‌شود، همچنان که اگر مسلمان بود و از دنیا می‌رفت تقسیم می‌شد. پس ورثه‌اش نباید منتظر مردنش باشند بلکه مال برای خودشان است. (امام خمینی، تحریر ۱۸۶/۴)

اما در اینجا می‌گوییم اگر مرتد زن باشد اموالش بر ملکش باقی می‌ماند و جز بعد مرگش تقسیم نمی‌شود و اگر بعد از تمام شدن عده یعنی چهار ماه و ده روز توبه کند زوجیت باقی است و گرنه عقد زناشویی‌اش به هم خورده.

اما مرتد ملی، نخست توصیه به توبه می‌شود و اگر توبه نکرد کشته می‌شود. احتیاط آن است که سه روز پیشنهاد توبه به او داده شود و اگر توبه نکرد در روز چهارم کشته شود. چه مرد و چه زن اموالش به ورثه‌اش منتقل نمی‌گردد مگر بعد مردن. مرد بعد از مرگش نکاح او با زن مسلمانش خودبه‌خود فسخ می‌شود و اگر زن مرتد ملی باشد فسخ نکاح او به گذشتن عده توقف دارد. پس اگر زن یا مرد قبل از تمام شدن عده توبه کنند نکاحشان به حال اولش برگشته می‌گردد و گرنه کشف می‌شود که در حین ارتداد، نکاح به هم خورده بوده است. (همان)

در حکم دادن به ارتداد مرتد، چند شرط باید رعایت شود: اول اینکه شخص به حد بلوغ رسیده باشد. دوم، عاقل باشد. جنون، حتی ادواری و فصلی، موجب ارتداد نمی‌شود.

سوم، آزادانه مرتد شده باشد نه با تهدید و اکراه. چهارم، با دانستن معنای ارتداد و قصداً مرتد شده باشد، نه با شوخی و سهو و غفلت!

چنان‌که دیدیم از این دیدگاه، مرتد فطری بدون وقفه، با ثابت شدن ارتداد نزد حاکم شرع، کشته خواهد شد. این فقیهان را عقیده بر آن است که مرتد به آبروی دین لطمه زده و حقوق سیاسی و اجتماعی جامعه را ضایع کرده و ارتداد او خواه ناخواه اثر منفی روی جامعه گذاشته است و دودلی و شک را بین مسلمانان پراکنده ساخته است.

صاحب تفسیر منهج الصادقین می‌نویسد:

به جهت اخلاص ظلم کردند بر نفس‌های خود و کسانی را که بعد از آمدن حق (به آن) گرویده باشند و بعد از آن اعراض نموده‌اند به طریق اولی راه ننماید؛ یعنی هرگز خدا این کسان را راه ننماید؛ و آیه مقتضی آن است که توبه‌مردن مقبول نباشد. (کاشانی، منهج ۲/۲۶۹)

۲. گروه دوم فقیهان نظر گروه اول را قبول نکرده‌اند و نظر دیگری دارند.

برخی از آنان توبه‌مردن را پذیرفته می‌دانند؛ در معنای

اساسی ارتداد نظر نوینی ابراز کرده‌اند و حکم مرتد را در شرایط مختلف متفاوت می‌دانند.

۲/۱. آنان که توبه مرتد را پذیرفته می‌دانند، از جمله، علامه طباطبایی است که ضمن بحث مفصل در کریمه ۹۰ آل عمران ... لن تقبل توبتهم و اولئک هم الضالون، می‌نویسد:

این وصف به دنبال علت آن آمده، یعنی اینکه گفته توبه‌شان قبول نیست به خاطر علت آن است، و علت عبارت است از اینکه بینات به آن‌ها رسیده و حجت حق بر آن‌ها تمام شده ولی از حق روی گردانیده‌اند، پس توبه‌شان قبول نیست و هدایت نمی‌شوند. ولی این معنا منافی هدایتشان نیست و مخالف قبولی توبه‌شان نمی‌باشد، اگر علت تفاوت کند. (طباطبایی، المیزان ۳/۳۴۰)

در واقع این توبه‌ای که به فرموده قرآن قبول نشده به این دلیل است که از روی اخلاص نبوده و قبول نشده و این به خاطر کثرت معصیت و شدت جهالتشان بوده و قلبشان فاسد می‌شود و موفق به توبه نمی‌شوند. لذا نسبت ثبات در ضلالت را به آن‌ها داده؛ و اینکه فرموده توبه‌شان قبول نمی‌شود برای آن است که مکرر وعده قبول توبه را داده و (این‌ها استقبال نکرده‌اند) معلوم است که توبه اگر محقق شد قبول می‌شود و مراد آن است که این‌ها موفق به توبه نمی‌شوند. (ثقفی طهرانی، تفسیر روان جاوید ۱/۴۵۴)

روشن است کسی که به رسالت و حقایق الهی کافر می‌شود ولی به خود و مردم، ستم و خیانتی روا نمی‌دارد، عاقبتش ختم به خیر می‌شود، زیرا این انکارش عمدی و از روی تقصیر عمد نبوده است، ولی می‌بینیم کسی را که قلباً و از روی عمد منکر حقایق الهی می‌شود، ایمان می‌آورد و همه حدود الهی را هم می‌پذیرد ولی کفر می‌ورزد و با این کارش لطمه و ضربه‌ای جبران‌ناپذیر به اسلام وارد می‌کند، پس او اهل خیر نیست و خدایش هدایت نمی‌کند. این واقعیت به آن معنا نیست که درهای رحمت الهی به روی این نابخردان بسته می‌شود؛ به هیچ وجه، زیرا رحمت الهی واسعة است ولی جزای ارتداد تکوینی است و تابع عمل. خدا بین آن‌ها و حقایق حجابی قرار می‌دهد که آن را خودشان ساخته‌اند و خود را از رحمت الهی به عمد دور کرده‌اند. (مدرسی، من هدی القرآن ۱/۶۰۸)

۲/۲. برخی دیگر معتقدند که مرتد واقعی که سزاوار اعدام است کسی است که همه حقایق الهی و بینات به او رسیده ولی او آن‌ها را انکار کرده است.

یکی از این فقها می‌نویسد: قرآن، هر غیرمسلمانی را کافر نمی‌داند، بلکه کسی را که با علم به حقیقت از آن رو برتافته کافر می‌داند و این‌گونه افراد دسته‌ای اندک از غیرمسلمانان‌اند. (صانعی، برابری قصاص ۷۸)

علامه طباطبایی ضمن بحث مفصل در کریمه ۹۰ آل عمران ... لن تقبل توبتهم و اولئک هم الضالون، می‌نویسد:

این وصف به دنبال علت آن آمده، یعنی اینکه گفته توبه‌شان قبول نیست به خاطر علت آن است، و علت عبارت است از اینکه بینات به آن‌ها رسیده و حجت حق بر آن‌ها تمام شده ولی از حق روی گردانیده‌اند، پس توبه‌شان قبول نیست و هدایت نمی‌شوند. ولی این معنا منافی هدایتشان نیست و مخالف قبولی توبه‌شان نمی‌باشد، اگر علت تفاوت کند. (طباطبایی، المیزان ۳/۳۴۰)

همو می‌گوید:

پس مرتد کسی است که بعد از اظهار اسلام از آن برگشته و موجبات ارتداد را انجام دهد. اما کسی را که در حال تحقیق و تفحص است ظاهراً نمی‌توان حکم به ارتداد کرد چه رسد به مسئله قتل و اعدام! (صانعی، مجمع‌المسائل ۱/۶۳۱)

تغییر عقیده خود به خود مجازات ندارد، که «لا اکراه فی الدین» لکن اگر تغییر عقیده همراه با جرم عملی دیگری شود، روشن است که آن جرم و گناه مجازات دارد و مجازات کسی که بعد از ارتدادش با سوء استفاده از مسلمانی‌اش علیه مقدسات اسلام تبلیغ می‌نماید و نعوذ بالله اسلام را دین ظالمانه می‌داند و یا مقدسات آن را هتک می‌کند، سنگین خواهد بود. (صانعی، استفتائات ۱/۱۲۱)

با این تعریف نوین باید گفت ارتداد برای کسی معنا پیدا می‌کند که حق برای او روشن شده ولی او در صدد ضربه زدن به ریشه اسلام و مسلمین برآمده و تغییر عقیده‌اش همراه جرم بزرگ دیگری شده است.

در غیر این صورت، صرف تغییر عقیده جرم نیست و ارتداد نمی‌باشد، اگرچه کفر محسوب می‌شود.

پس ارتداد آن است که کسی محققانه دین را بپذیرد سپس آن را کنار بگذارد.

در ارتداد یک نکته مهم این است که شخص پیش از این دین را با برهان منطقی پذیرفته باشد و اگر کسی به اصطلاح «شاک متفحص» است یعنی هر چند در خانواده مسلمان تربیت شده ولی اسلامی را که قبول کرده اسلام روان‌شناختی است نه اسلام معرفت‌شناختی و یقین منطقی!

او دیده پدر و مادرش مسلمان هستند او هم به تبع آن‌ها مسلمان شده، نه از معصوم شنیده و نه از حکیم متأله دریافت کرده است. او اسلام موروثی دارد و اگر هم یقین داشته باشد یقین روانی است نه منطقی!

بنابراین مرتد، یعنی کسی که یقین معرفت‌شناختی دارد با این حال دین را به بازی می‌گیرد و از آن اعلام بیزاری می‌کند. (صادقی، مرتد کیست/ ۸)

مجموع کسانی که به نحوی از این نظریه دفاع کرده و نسبت به مسئله ارتداد با دیدی بسیار وسیع و اجتماعی‌تر نگریسته‌اند، به دلایلی استناد کرده‌اند به این شرح:

الف. قرآن کریم از آزادی عقیده و مختار بودن انسان‌ها در انتخاب دین به صراحت سخن گفته است: در گزینش دین اجبار نیست زیرا راه هدایت از گمراهی آشکار و ممتاز شده. (بقره ۲۵۶)

با این صراحت لهجه قرآن (از نگاه این گروه) باید گفت که حتی اگر روایاتی غیر از این معنا هم دیده شود، به دلیل مغایر بودن آن‌ها با کلام الاهی، نباید به آن‌ها اعتنا شود و یا

شاید بتوان از این‌گونه روایات برداشت کرد که جریان ارتداد در عصر رسول خدا یک جریان سیاسی - اجتماعی بوده و بعضی از دشمنان بر آن بودند که در ظاهر اسلام بیاورند و به زودی از اسلام برگردند و موجب تزلزل عقیده مسلمانان شوند و بگویند ما به اسلام وارد شدیم و در آن چیزی نیافتیم و آن را بی‌محتوا دیدیم

در اینجا ما در پی برشماری متغیرهای دینی نیستیم، اما پیوسته این پرسش در ذهن‌ها خلجان می‌کند که چگونه بعضی احکام و قوانین اسلامی که در صدر اسلام گذارده شده همچنان برای اداره امروز جامعه و آیندگان با هر فرهنگ و آداب، هرچند فرهنگ آنان با فرهنگ حجاز آن زمان فرق اساسی داشته باشد، بسنده است؟

دست‌کم باید آن‌ها را به موضوع خاص یا فرد خاص یا زمان معینی مربوط دانست. و نباید از آن‌ها یک قانون و قاعده کلی و فراگیر استخراج کرد. البته این آزادی عقیده به شرطی است که به تبلیغ علیه مبانی و اساس اسلام تبدیل نشود و در صدد ضربه زدن به آبروی دین و تزلزل مسلمانان برنیاید.

ب. در پاره‌ای روایات آمده است که در زمان رسول خدا (ص) بعضی مرتد می‌شدند ولی چون پشیمان شده و به سوی خدا و رسول برمی‌گشتند حضرت آن‌ها را می‌پذیرفت و به جامعه اسلامی راه می‌داد. حارث بن سُوید از مسلمانان نامدار مدینه بود. در جریان یک درگیری مجدر بن زیاد را به ستم کشت و ترسید و فرار کرد و به دامن مشرکان مکه پناهنده شد و از اسلام بیزاری جست. بعد از مدتی از کرده خود پشیمان و بسیار ناراحت شد. پس نماینده‌ای را به سوی رسول خدا (ص) فرستاده و پیام داد که اگر من مجدداً به اسلام بازگردم آیا توبه‌ام قبول است و مرا به آغوش حق خواهید پذیرفت؟ پیامبر اکرم (ص) به او اجازه بازگشت به مدینه و داخل شدن دوباره به جامعه اسلامی را داد و او بازگشت و تا آخر در کنار رسول خدا ماند و از آن حضرت دفاع نمود. (طباطبایی، المیزان ۳/۳۴۲)

شاید بتوان از این‌گونه روایات برداشت کرد که جریان ارتداد در عصر رسول خدا یک جریان سیاسی - اجتماعی بوده و بعضی از دشمنان بر آن بودند که در ظاهر اسلام بیاورند و به زودی از اسلام برگردند و موجب تزلزل عقیده مسلمانان شوند و بگویند ما به اسلام وارد شدیم و در آن چیزی نیافتیم و آن را بی‌محتوا دیدیم.

به همین خاطر و برای جلوگیری از این خطر بزرگ حکم شدید و سختی برای آن اعلام شد، برای کسی که نظر خاص نسبت به هدم اسلام داشت. نه برای کسی که قصدش لطمه زدن به اسلام نبود. چنان که در روایت می‌بینیم رسول خدا (ص) ارتداد حارث بن سُوید را دید ولی چون بی‌غرض بودن او برایش ثابت شد حکم به اعدام وی نداد و حتی اجازه بازگشت به وی داد.

این معلوم می‌کند که با جریان ارتداد، اگر سیاسی و توطئه علیه اسلام نباشد، می‌توان با انعطاف بیش‌تری برخورد کرد.

در واقع این امام و حاکم هر عصر است که باید تشخیص دهد که آیا این برگشت از عقیده برای جست‌وجو و تحقیقات واقعی بوده و یا برای ضربه زدن به اسلام و توطئه علیه آن. چنانچه در زمان پیامبر (ص) عده‌ای از یهود علیه اسلام توطئه می‌کردند. حال سؤال این است که آیا امروز هم همه ارتدادها یا تغییر عقیده‌ها واقعاً برای توطئه علیه دین است؟

نگارنده اکنون در پی دادن پاسخ عجولانه به این پرسش نیست ولی این سؤال جای تأمل جدی دارد.

رؤیای صادق

این رمزینه، داستان کوتاه سرگذشت یک دختر خانم ایرانی ساکن اروپاست که در اوج ثروت و لذت‌های دنیایی و در عین تقابل با اسلام، فطرت پاکش بیدار شده و یک زندگی با هدف‌های متعالی را آغاز کرده است.

از این رمزینه، در درس‌های اول کتاب پایه دهم دین و زندگی که مربوط به هدف است، یا در درس‌های مربوط به آراستگی و حجاب همان سال و یا در درس‌های آخر پایه دوازدهم و یا در هر درسی که دبیر خودش تشخیص می‌دهد، می‌توان استفاده کرد.

چند
رسانه‌ای

عبور از کوچک‌ها

این رمزینه صحبت‌های دختر خانمی است که راز عبور خود از خواستنی‌های کوچک و روزمرگی‌ها به یک هدف بزرگ را بازگو می‌کند. این رمزینه با درس‌های اول کتاب دین و زندگی (۱) ارتباط دارد. ولی شما دبیران می‌توانید در هر پایه تحصیلی و در هر موقعیتی که مناسب است از آن استفاده کنید.

توجه داشته باشید که این قبیل رمزینه‌ها را باید در موقعیتی از کلاس و در لحظه‌هایی استفاده شود که دبیر احساس می‌کند دانش‌آموزان در فضای روحی مناسبی قرار گرفته‌اند و یک آمادگی برای پذیرش دارند.



ج. دلیل سوم این گروه، طرح ثابت‌ها و متغیرهای دینی و تطابق متغیرها با شرایط خاص اجتماعی و روز است.

می‌دانیم که بعضی احکام اسلامی از ثابت‌ها هستند و از اصول اولیه محسوب می‌شوند، یعنی در هر زمان و مکانی یک صورت ثابت و معین دارند و در هیچ عصر و دوره‌ای تغییر صوری و ماهوی پیدا نمی‌کنند؛ ولی متغیرها این‌گونه نیستند. در اینجا ما در پی برشماری متغیرهای دینی نیستیم، اما پیوسته این پرسش در ذهن‌ها خلجان می‌کند که چگونه بعضی احکام و قوانین اسلامی که در صدر اسلام گذارده شده همچنان برای اداره‌امروز جامعه و آیندگان با هر فرهنگ و آدابی، هرچند فرهنگ آنان با فرهنگ حجاز آن زمان فرق اساسی داشته باشد، بسنده است؟ (عابدینی، جداسازی ثابت‌ها، ۳۱)

باید اذعان کرد که در ذات و بافت قانون‌های اسلام دگرگونی تعبیه شده است.

سیستم قانون‌گذاری اسلام بسته نیست، قاعده‌های اضطرار، عسر و حرج، لاضرر و ... از این قبیل‌اند. مثلاً اگر شرع می‌گوید: مردار حرام است، این را برای روزگار فراوانی غذا می‌گوید. اما اگر انسان مسلمان مکلف به تنگنا بیفتد و گرسنگی به او فشار بیاورد و ناگزیر باشد، خوردن مردار برای او اشکال ندارد. پذیرفتن این دگرگونی‌ها در زمان‌های متفاوت به دو دلیل است:

۱. اسلام دینی جامع برای همه‌مردمان است و در تمام زمان‌ها.

۲. اسلام دینی جامع و کامل و مایه‌پیشرفت جوامع بشری است.

این را برای آن ذکر کردیم تا بگوییم می‌توان احکام جاری در موضوع ارتداد را از مسائل متغیر دینی دانست. برای روشن شدن موضوع، مثالی را بیان می‌کنیم:

ابوظفیل از یاران ویژه‌امیرالمؤمنین علی (ع) است که تا زمان امام سجاد زنده بود. در جنگ‌های امام علی (ع) شرکت می‌کرده و شخص مورد وثوقی است. وی واقعه ارتداد طایفه‌بنی ناحیه را که نصرانی بودند و مسلمان شدند ولی از اسلام برگشتند و سپس کشته شدند چنین خلاصه و نقل کرده است:

امام علی (ع) معقل را به سوی بنی ناحیه فرستاد و ما همراه او بودیم. هنگامی که به آنان رسیدیم بین ما و خودش نشانه‌ای گذاشت و گفت: هر گاه اشاره کردم اسلحه بکشید و آن‌ها را از دم تیغ بگذرانید. پس معقل سه مرتبه آن‌ها را به اسلام فراخواند ولی آنان خودداری کردند. سپس اشاره کرد و ما حمله کردیم. رزمندگان‌شان کشته شدند و زن‌ها و فرزندان‌شان اسیر. نزد امام بازگشتیم و گزارش کردیم ... (همان)

ادامه دارد

سیمای خیال در اندیشه ملاصدرا به روایت هانری کربن

دکتر فخری ملکی
دانش آموخته دکترای فلسفه،
کارشناس گروه فلسفه و منطق
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی



چکیده

ملاصدرا در تعلیقه‌های خود بر کتاب حکمت‌الاشراق سهروردی، همانند دیگر آثارش، دیدگاه‌هایی ماندگار ارائه کرده است. هر چند او براساس اصالت وجود به وحدت متعالی وجود قائل است و مطابق اصل تشکیک، وجود را دارای مراتب شدید و ضعیف می‌داند، اما طرح‌های خود را در قالب طرحی که بر سه عالم محسوس، خیال و عقول استوار است، سامان می‌دهد.

به اعتقاد ملاصدرا، حقایق جوهری در هر سه عالم حسی، خیالی و عقلی موجودند و در هر یک از آنها دارای صورت‌اند؛ این صورت‌ها، در دو عالم خیالی و عقلی مجرد ولی در عالم حسی مادی هستند. از نظر او سه قوه معرفت، یعنی حس، خیال و عقل منطبق با این سه عالم است. در اینجا خیال مانند عقل و حس، یکی از قوای شناختی مختص به عالم خویش است. نظریه خیال فعال نزد ملاصدرا شرط همه نظریات دیگر او در این زمینه است. او برخلاف نظر بسیاری از فیلسوفان، خیال را یک قوه آلی که مبتنی بر جسم مادی باشد، نمی‌داند بلکه معتقد است خیال قوه‌ای روحانی است که نفس آن را موقع جدایی از جسم مادی به همراه خود دارد.

کلیدواژه‌ها: هانری کربن (به فرانسوی Henry corbin)، ملاصدرا، عالم خیال، قوای معرفت

مقدمه

هانری کربن، فیلسوف فرانسوی، پیرو رویکرد پدیدارشناسی است. مرکز ثقل اندیشه در حوزه پدیدارشناسی ادراک شهودی یک ذات است که از اصطلاحات پدیدارشناسی هوسرل است. کربن پدیدار را این گونه تعریف می‌کند:

پدیدار چیزی است که خود را نشان می‌دهد، امری است که ظاهر می‌شود و در این ظهور چیزی را آشکار می‌سازد. آنچه در این ظاهر خود را ضمن پنهان کردن نهان می‌سازد، همان باطن و درون است. بنابراین پدیدارشناسی، بیان امر ناپیدا و نادیدنی پنهان شده در آن چیزی است که دیدنی است (کربن، ۱۳۶۹: ۲۱-۱۹).

با توجه به این معنای پدیدار، سؤال این است که ارتباط این معنا با روش حکمت اسلامی چیست؟ و چرا کربن اهمیت وافری برای حکمت اسلامی قائل است؟

کربن پژوهش پدیدارشناسانه را همان امری می‌داند که در رساله‌های کهن حکمت اسلامی (مثلاً کشف‌المحجوب) بیان شده است. همچنین او روش پدیدارشناسی را همان روش تأویل و تفسیر معنوی قرآن قلمداد کرده و در معنای تأویل می‌گوید: «تأویل چیزی را به اصل خود رساندن است. امری که مورد تأویل قرار می‌گیرد از یک مرتبه وجود به مرتبه دیگر آن گذر داده می‌شود تا ساختار ذات آن رها شود. معنای پدیدارشناسی نیز جز این نیست» (داوری، ۱۳۸۳: ۲۲-۲۱). بنابراین یک دلیل علاقه‌مندی کربن به حکمت اسلامی،

کربن پدیدار را این گونه تعریف می‌کند:
پدیدار چیزی است که خود را نشان می‌دهد، امری است که ظاهر می‌شود و در این ظهور چیزی را آشکار می‌سازد. آنچه در این ظاهر خود را ضمن پنهان کردن نهان می‌سازد، همان باطن و درون است. بنابراین پدیدارشناسی، بیان امر ناپیدا و نادیدنی پنهان شده در آن چیزی است که دیدنی است

**کربن حوادث تاریخی را
امور فرعی می‌دانست و
بر این باور بود که اصل
حوادث در عالم خیال
اتفاق می‌افتد و آنچه در
جهان تاریخی می‌بینیم،
ظهور و جلوه امر ورائی
تاریخ است**

شدن جهان را نیز دریابیم (کربن، ۱۳۶۹: ۲۳-۲۲).
کربن حوادث تاریخی را امور فرعی می‌دانست و بر این
باور بود که اصل حوادث در عالم خیال اتفاق می‌افتد و
آنچه در جهان تاریخی می‌بینیم، ظهور و جلوه امر ورائی
تاریخ است (داوری، ۱۳۸۳: ۸).

اما دریافت رابح در زمان ما این است که انسان را همچون
موجودی در تاریخ ببینند. در تقابل با این دریافت، دریافت
بنیادینی نیز وجود دارد که معتقد است تاریخ در انسان
است و با انسان است که چیزی به نام تاریخ آغاز می‌شود.
انسان به‌طور ذاتی امری را با خود دارد که برای همیشه
بر تاریخ تقدم دارد. ولی نکته اینجاست که این حوادث با
عضو دراکه تجربی، طبیعی و تاریخی قابل درک و بازشناسی
نیستند. این حوادث شالوده تاریخ قدسی‌اند که برای پرهیز
از هرگونه خلط با تاریخ تجربی، می‌توان آن را حوادث عالم
قدسی نامید.

برای درک این حوادث باید به‌نوعی به این تاریخ قدسی،
به گونه‌ای که در ملکوت یعنی درون آدمی می‌گذرد، تعلق
داشت. از این‌رو حق این حوادث زمانی ادا خواهد شد که
واقعیت خاص آن‌ها در عالم میانی، که مورد بحث ویژه
فیلسوفان ایرانی بوده است، پذیرفته شود (کربن، ۱۳۶۹:
۳۲-۳۱).

مطلب دیگری که کربن توجه به آن را متذکر می‌شود،
ماجرای غربی و غربی شدن شرق است. در سنت اسلامی
ماسوی‌الله، از جمله جهان طبیعت مخلوق، آیه و جلوه
خدای متعال محسوب می‌شود. در این مکتب اعتقاد راسخ
بر این است که هر آنچه در آسمان و زمین وجود دارد، به
تسبیح خداوند مشغول‌اند. با این نگاه، انسان نمی‌تواند با
خواست و میل خود هر طور که بخواهد جهان را تغییر
داده و در آن تصرف نماید، بلکه با انس و الفتی که با
طبیعت برقرار می‌کند، امید دارد به حقیقت رهنمون شده و
از فیض الهی بهره‌مند گردد.

تا دوره جدید، در غرب و شرق همین نوع نگاه به جهان
هستی حاکم بود و از این‌رو فرهنگ شرق و غرب از سنخ
واحدی بودند و حکمای سه دین بزرگ ابراهیمی، مبانی
فکری مشترکی داشتند. به همین دلیل، مفهوم علم نیز از
متن معنوی آن قابل تفکیک نبود؛ زیرا علم را فیض خداوندی
به بشر می‌دانستند.

اما در جهان غرب، از قرن هفدهم به بعد این نوع نگاه به
موجودات کنار رفته و بذر خودبنیادی بشر با دست دکارت
افشانه شد و در قرون بعدی به‌طور کامل شکوفا و به نهال
تئومندی تبدیل گردید. بر همین اساس کربن می‌گوید:
آنچه را ماجرای غربی می‌نامم، همان کاربرد خرد در

همسان بودن روش این دو مکتب است. دلیل دیگر، ناشی
از این است که از زمان فارابی تا عصر حاضر، قوه خیال و
عالم خیال از مباحث مهم در حکمت اسلامی بوده و حکما
با طرح عالم خیال، بسیاری از مسائل غامض را که لاینحل
به نظر می‌رسیده حل کرده‌اند. به همین دلیل هانری کربن
توجه به عالم خیال را از ویژگی‌های حکمت اسلامی شمرده
و آن را روشی برای برون‌رفت از بحران اندیشه در عصر
حاضر می‌داند.

اما سؤال این است که عالم خیال چیست و چرا باید راه
نجات از بحران اندیشه را در عالم خیال جست‌وجو کرد؟
فلاسفه اسلامی به سه عالم حس، خیال و عقل معتقدند.
عالم خیال، واسطه عالم حس و عالم عقل شمرده می‌شود.
ما علم را از راه عقل فعال و به واسطه عالم خیال کسب
می‌کنیم. با حذف عالم خیال، ارتباط عالم حس و عقل
قطع می‌شود. متقدمان وقتی از عالم سخن می‌گفتند، آن
را با انسان تطبیق می‌دادند؛ یعنی اگر عالم سه مرتبه دارد،
انسان نیز دارای سه مرتبه است. با انکار مرتبه خیال از
مراتب وجود آدمی، نوعی گسیختگی و انشقاق در هستی
انسان پدید می‌آید و وجود آدمی گسیخته می‌شود (همو،
۱۳۸۷: ۱۷۶).

کربن ریشه این گسیختگی را در اندیشه ابن رشد می‌داند،
زیرا جهان‌شناسی او نابودی عالم میانی را به دنبال داشته
است. این نابودی در ارتباط با مفهوم «سینوی نفوس فلکی»
که محرک افلاک سماوی هستند، متداول شد. ابن‌رشد مفهوم
سینوی را به سخره گرفت و تا جایی پیش رفت که آن را
اشتباه مبتدی در فلسفه دانست (کربن، ۱۳۶۹: ۱۲۴).

فلسفه جدید نیز به تبع ابن‌رشد، عالم خیال را حذف کرد
و دو عالم (حس و عقل) را به گونه‌ای که هیچ رشته پیوند و
ارتباطی میان آن‌ها نیست و از هم به‌طور کامل گسیخته‌اند،
تصدیق کرد. چگونه می‌توان این نقص را جبران کرد و جهان
را از این گسیختگی نجات داد؟ (داوری، ۱۳۸۷: ۱۷۶).

به نظر کربن غرب باید درد جهان کنونی را با تفکر شرقی
علاج کند. او معتقد بود که فیلسوف زمان ما باید به ارض
ملکوت سفر کند و به آنجا بپیوندد. او باید عالم علم
سماوات باشد تا سود و زیان جهان و جهانیان را تشخیص
دهد (همان: ۸).

اما سؤال این است که چگونه و از چه راهی می‌توانیم به
عالم خیال سفر کنیم؟ کربن راه این سفر را فلسفه تطبیقی
دانسته و معتقد است در ابتدای این راه باید از خود بپرسیم
که جای تاریخ کجاست و در کجا جریان دارد؟ و مبنای
تاریخمندی یا عدم تاریخمندی بشر چیست؟ این موضوع
شاید به ما اجازه دهد نه تنها مبنای ماجرای غربی بلکه غربی

ملاصدرا برای تحکیم پیوند معنوی وحی و معرفت فلسفی، دو پیکار پیش رو داشته است: پیکار با خودش و پیکار با نیروهای متخاصم بیرونی. او در همان سال‌های عزلتش در کهک، وارد پیکار نخست شد که هدف آن گذر از تعقل به تأله بود. بدون پیوند تعقل و تأله، فلسفه کامل به معنای حقیقی کلمه وجود ندارد

تحقیق علمی است که جنبه قدسی آن از دست رفته باشد. این طبیعت را باید برای شناخت قوانین آن تحت فشار قرار داده و نیروهای آن را به تبعیت از اراده انسانی وا داریم. این ماجرای غربی، ما را به اینجا رانده است که امروزه قرار داریم؛ یعنی جهش تکنیکی شگرفی که شرایط زندگی را عوض کرده. ماجرای غربی ما را به وضعیتی سوق داده است که می‌توان آن را مخالفت با صانع نامید (همان: ۴۶-۴۵).

البته شرقیان نیز از طوفان و بحرانی که اندیشه مدرن ایجاد کرده است در امان نبوده‌اند و می‌توان گفت این بحران گریبان‌گیر کل جهان شده است. به همین دلیل نسخه‌ای که برای بشریت پیچیده و بهشتی که نوید داده و ترسیم کرده بودند، اکنون به ناامیدی مبدل گشته است. در چنین شرایطی کربن بازگرداندن عالم خیال به اقلیم شناخت را یک ضرورت دانسته و معتقد است که با رجوع به آن می‌توان به جهان پریشان کنونی سر و سامان داد.

از زمان فارابی تا عصر حاضر، عالم خیال و قوه خیال یکی از مباحث مهم در میان حکمای اسلامی بوده است. آن‌ها با تمسک به عالم خیال به حل بسیاری از مسائل فائق آمدند. بنیاد هستی‌شناسانه عالم مثال/خیال را شیخ اشراق در کتاب حکمت‌الاشراق تبیین کرده است. از نظر او این عالم نه عالم مثل افلاطونی بلکه عالم مثل معلقه است؛ معلق خواندنشان بدین معناست که در محل مادی قرار ندارند. این عالم هم از معقول بهره دارد و هم از محسوس، قوه ادراک آن نیز قوه خیال‌گر است.

نسبت عالم خیال به عالم ماده نسبت محیط و محاط است. شیخ اشراق این حضور فراگیر را ناکجاآباد نام نهاده است. در پاسخ به این سؤال که حیز ناکجاآباد چیست؟ حکمای اسلامی پاسخ دوجبهی داده‌اند:

جای آن در آن واحد همه‌جا هست و هیچ‌جا نیست. این بدان معناست که در هر جای عالم محسوس، فیضان ناگهانی ملکوت ممکن است و در هر جای آن می‌توان به ملکوت راه یافت بدون آنکه ملکوت جزئی از عالم مُلک باشد (همو، ۱۳۹۸ ب: ۳۴۸).

کربن توجه به عالم خیال را ویژگی خاص حکمت اسلامی دانسته و به همین دلیل به بررسی این موضوع در حکمت اسلامی پرداخته است. او «تعلیقه‌های ملاصدرا بر حکمت الاشراق» سهروردی را پرمغز دانسته و می‌گوید نباید عنوان کتاب مایه فریب خواننده شود، زیرا ملاصدرا تحت عبارت فروتنانه تعلیقات، در حقیقت اثری ماندگار و بسیار اصیل عرضه کرده است.

به اعتقاد کربن، مسئله مهم‌تری که فکر ملاصدرا را به خود مشغول کرده این است که او، با توجه به اندیشه متفکران

پیش از خود در جهان اسلام، باید یکی از این دو راه را انتخاب می‌کرد؛ یا رستاخیز را به معنای حشر جسم مادی عنصری در نظر می‌گرفت یا همداستان با فیلسوفان مکتب ابن‌سینا، آن را معاد روحانی معنا می‌کرد. ملاصدرا این قیاس دو حدی را مردود دانسته و با هر دو گروه مخالفت ورزیده است. به نظر او هر دو گروه در موضوع «فلسفه قیامت» ناکام مانده‌اند، زیرا از شناخت عالم واسطه و خیال خلاق تهی بوده‌اند.

نکته مهم دیگر در اندیشه ملاصدرا این است که در تفکر وی وحی قرآنی و معرفت فلسفی جدانشدنی هستند. از نظر او وحی الهی نوری است که امکان دیدن را فراهم می‌کند و معرفت فلسفی همان دیده است که عمل دیدن را انجام می‌دهد. اگر همچون برخی از معتزلیان افراطی، شرع را نادیده بگیریم، در ظلمت شب سرگردان خواهیم شد و اگر همداستان با لادری‌گری اهل ظاهر، عقل را نادیده

بگیریم، نابینا خواهیم ماند (همو، ۱۳۹۸ الف: ۲۷۵). ملاصدرا برای تحکیم پیوند معنوی وحی و معرفت فلسفی، دو پیکار پیش رو داشته است: پیکار با خودش و پیکار با نیروهای متخاصم بیرونی. او در همان سال‌های عزلتش در کهک، وارد پیکار نخست شد که هدف آن گذر از تعقل به تأله بود. بدون پیوند تعقل و تأله، فلسفه کامل به معنای حقیقی کلمه وجود ندارد (همان: ۲۴۳).

اصول اساسی اندیشه ملاصدرا

توجه به اصول اساسی اندیشه ملاصدرا به ما کمک خواهد کرد تا بحث خیال در اندیشه او را به درستی درک کنیم.

۱. وجود حقیقت هر موجودی در خارج است و ماهیت تابع آن و متحد با آن است. بنابراین این‌گونه نیست که ابتدا چپستی یک موجود در میان باشد و سپس موجود شود، بلکه تحقق یک موجود به وجود آن است.

۲. وجود دارای مراتب شدت و ضعف است. به موازات اشتداد وجود، ماهیت نیز اشتداد می‌یابد.

۳. اگر تصویری از مقوله جوهر داشته باشیم، باید گفت وجود جوهری پذیرای اشتداد، کمال و تغییر (یعنی پذیرای تحول) است که گذر از نشئه طبیعی به نشئه فراطبیعی بر آن مبتنی است.

۴. در هر مرکب از ماده و صورت، اصل صورت ماهیت است. ماده، حامل امکان این مرکب و قوه و قابلیت وجود آن است، اما نقشی در قوام حقیقت آن ندارد.

۵. نفس (صورت) مبدأ تشخص و تفرّد است. از این‌رو حتی اگر اجزای بدن تغییر کند، چنان‌که در طول عمر با کهولت سن دیده می‌شود، چون نفس ثابت است، می‌توان گفت

جسم محسوس - به لطف صورتی که همین نفس است - عین بدن کنونی است؛ در عین حال که به حسب ماده، غیر از بدن کنونی است.

۶. صورت‌های مرئی انشای صورت حاصل شده برای نفس است؛ بدین معنا که از عالم نفس، با اشراق فرشته (عقل فعال) بر آن اضافه می‌شود (همو، ۱۳۹۸ ج: ۳۰۲ - ۲۹۹).

۷. علم به مدد عقل فعال حاصل می‌شود و علم به اشیا با عین اشیا مطابقت دارد.

خیال در اندیشه ملاصدرا

با توجه به این اصول، ملاصدرا به وحدت متعالی وجود قائل است و آن را بر سبیل تشکیک به مراتب شدید و ضعیف وجود، که اصل تحقق ماهیات‌اند، نسبت می‌دهد. بر همین مبنا، اصل حرکت جوهری را که آثار آن حتی در حیات پس از مرگ آدمی نیز ادامه دارد، بنیان می‌نهد و با وساطت عالم مثال، مرزهای میان روح و ماده را از میان برمی‌دارد (همو، ۱۳۹۸ ب: ۲۱۳).

بر این اساس، ملاصدرا برای عالم طبقات بسیاری قائل است که از جهت رتبه‌بندی با هم متفاوت‌اند. این طبقات از سه جنس تشکیل شده و هر جنسی نیز طبقات زیادی دارد، اما عدد آن‌ها را کسی جز خدا نمی‌داند. اولین طبقه، عالم عقل است که مراتب بسیار دارد. دومین طبقه، عالم خیال منفصل است که خود مراتب متفاوتی را شامل می‌شود، بالاترین مرتبه آن با پایین‌ترین عالم عقل متقارب‌اند. سومین طبقه، عالم جسم است و آن نیز طبقات زیادی دارد که از بالاترین مرتبه افلاک شروع شده و به پایین‌ترین مرتبه جسم ختم می‌شود. اعلاي عالم جسم با ادنای عالم مثال مشابه است. همه این سه عالم یک شخص واحد است که مظهر جمیع اسماء الهی است (همو، ۱۳۹۸ الف: ۳۲۴).

حقایق جوهری در هر سه عالم حسی، خیالی و عقلی وجود دارند و در هر یک از آن‌ها دارای صورت‌اند. این صور در دو عالم خیالی و عقلی مجردند، حال آنکه در عالم حسی، مادی‌اند (همان: ۳۱۷). از این‌رو عالم خیال در این سلسله، برزخی میان عالم حس و عالم عقل است و از هر یک از آن‌ها بهره‌ای دارد. بدون این عالم، فیلسوفان ما نه می‌توانند از رستاخیز به معنای حقیقی کلمه سخن بگویند و نه تبیینی برای مکاشفات و نه حتی قدرتی بر تأویل و فهم وحی‌های خداوندی خواهند داشت (همان: ۳۲۴). این سه عالم را می‌توان به ترتیب دنیا، برزخ و آخرت نیز نامید. ساختار وجودی انسان نیز به منزله جسم و نفس و روح منطبق با آن سه عالم است.

بر این اساس، دیدگاه ملاصدرا مبنی بر اینکه خیال یک قوه

روحانی محض، مستقل از تن مادی و در نتیجه، مستقل از نابودی تن و چیزی مانند جسم لطیف نفس است، دیدگاهی مهم است. ملاصدرا در معرفت‌شناسی خود به «اتحاد عاقل و معقول» و نیز اتحاد «عالم و معلوم» قائل است و این اتحاد در هر سه مرتبه ادراک حسی، خیالی و عقلی صدق می‌کند. در نتیجه، ادراک خیالی و آگاهی خیالی نسبت به عالمی که مختص به آن است، یعنی ارتباط با عالم مثال، کار ویژه خویش و ارزش معرفتی مخصوص به خود را دارد (همو، ۱۳۹۸ ب: ۳۶۰).

قوه خیال فقط زمانی به حداکثر کمال و فعالیت ممکن خود نایل می‌آید که هیچ قوه دیگری آن را به خود مشغول نکند. این آزادی تنها پس از مرگ دست می‌دهد و اشاره به این است که امیرالمؤمنین فرموده‌اند: «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا؛ انسان‌ها در خواب‌اند چون بمیرند، بیدار می‌شوند» (همو، ۱۳۹۸ الف: ۲۹۵ - ۲۹۴).

از ویژگی‌های بارز عالم مثال این است که موجودات آن دارای شکل و مقدار هستند اما ماده آن‌ها با جسم مادی عنصری تفاوت بسیار دارد. ماده موجودات عالم مثال، جسم لطیف نامیراست. این عالم در میانه عالم معقول و محسوس قرار دارد که قوه درک آن نه عقل و نه قوای ادراک حسی، بلکه خیال فعال است. از این‌رو عالم مثال زاده قوه خیال نیست؛ قوه خیال قوه درک و به عبارتی مسافر آن عالم است و مشاهدات خود در آن‌جا را بازگو می‌کند.

عالم مثال یا عالم میانه به دو شهر جابلقا و جابلسا - به ترتیب در شرق و غرب - تقسیم می‌شود. شرق به معنایی که عموماً از زبان حکمای عارف تشریح شده است به معنای فرود آمدن نفوس به دنیاست و غرب به معنای بازگشت آن‌ها به دیار اصلی خود (همو، ۱۳۹۸ ج: ۳۰۷/۱ - ۳۰۶).

در مجموع، این طرح را می‌توان در قالب طرحی که به این سه عالم باور دارد، جمع‌بندی کرد: **عالم مادی محسوس (ملک)، عالم نفوس (ملکوت) و عالم عقول محض**، سه قوه معرفت (حس و خیال و عقل)، منطبق با این سه عالم‌اند. در اینجا خیال درست همانند عقل و حس یکی از اندام‌های معرفت، یعنی قوه ادراکی مختص به عالم مخصوص خود است و موجب شناخت آن عالم (همان: ۳۰۷).

به نظر ملاصدرا اگر انسان نسبتی با عالم بالا و مجردات نداشته باشد، واجد علم نمی‌شود، حتی نمی‌تواند صورت‌های محسوس و خیالی را بدون کمک عالم عقل و عقل فعال پدید آورد. به همین علت خیال همانند ستاره‌ای در نهاد بشر با کمک گرفتن از عالم بالا قادر به خلق یک عالم است.

ملاصدرا عقل فعال را همان جبرئیل می‌داند که در قرآن کریم از او با عنوان «قلم» یاد شده است. همین قلم است

به نظر ملاصدرا اگر انسان نسبتی با عالم بالا و مجردات نداشته باشد، واجد علم نمی‌شود، حتی نمی‌تواند صورت‌های محسوس و خیالی را بدون کمک عالم عقل و عقل فعال پدید آورد. به همین علت خیال همانند ستاره‌ای در نهاد بشر با کمک گرفتن از عالم بالا قادر به خلق يك عالم است

۱ خیال برای ملاصدرا
همچون نفس، جسمی
لطیف و نامیراست و
فلسفه قیامت او و شهود
او در مورد نشانه‌های
سه‌گانه انسان، مبتنی بر
آن است. برای فیلسوف
فرایند این ولادت‌ها و
نشئه‌ها، به میزان وقوف
به لوازم عرفانی معرفت،
در همین دنیا آغاز
می‌شود

که خداوند با آن بر صحیفه دل‌ها می‌نویسد. قلم يك جوهر قدسی و وجود نورانی است که برای حصول علم در دل‌ها واسطه میان خدا و خلق قرار می‌گیرد؛ همان‌طور که قلم واسطه میان فاعل نوشتن و قابل آن برای حصول نقش‌های نوشتاری در آن است (همان: ۲۹۸).

ملاصدرا با هوشمندی تمام، پیوند نظام‌مند فلسفه قیامت خویش با کل حکمت خود را نشان می‌دهد و تغییر احوال آدمی در زندگی پس از مرگ را بر حسب سه‌گانه جسم، نفس و روح به تصویر می‌کشد. نظریه‌ای که نزد ملاصدرا، شرط همه نظریات دیگر او در این زمینه است، قوت و صراحت می‌یابد و آن «نظریه خیال فعال» است که نقش آن قبلاً معرفی شد. قوه خیال، به نظر ملاصدرا برخلاف نظر بسیاری از فیلسوفان، يك قوه آلی پیوسته با جسم مادی و فانی به فنای جسم مادی نیست، بلکه قوه‌ای روحانی است که نفس آن را با خود به عوالم دیگر منتقل می‌کند. از این‌رو حکم به تباهی نفوس بی‌بهره از همه معقولات یا شکل‌گرفته با عقاید کاملاً باطل، ناشی از بی‌خبری از تجرد قوه خیال و نیز بی‌خبری از اثبات وجود عالمی در میانه محسوس و معقول است و این عالم همان عالم مثال است (همو، ۱۳۹۸ الف: ۲۸۷ - ۲۸۵).

خیال برای ملاصدرا همچون نفس، جسمی لطیف و نامیراست و فلسفه قیامت او و شهود او در مورد نشانه‌های سه‌گانه انسان، مبتنی بر آن است. برای فیلسوف فرایند این ولادت‌ها و نشئه‌ها، به میزان وقوف به لوازم عرفانی معرفت، در همین دنیا آغاز می‌شود (همو، ۱۳۹۸ ب: ۲۳۳ - ۲۳۲).

سه نشئه انسان

گفتیم که طرح سه‌گانه ملاصدرا شامل عالم محسوس، عالم خیال و عالم عقل است. ملاصدرا این سه مرتبه عوالم را در قالب سه ولادت و سه نشئه انسان مورد بحث قرار داده است. بار نخست، آدمی از شکم مادر بیرون می‌آید و در عالم محسوس برانگیخته می‌شود. بار دوم، به هنگام خروج از دنیای مادی در عالم خیال با جسم لطیف خویش قرار می‌گیرد؛ جسمی که از وجود خود او و عمل او شکل گرفته است. این نشئه را ملاصدرا قیامت صغری نام می‌نهد. بار سوم، نغمه رستاخیز در عالم بالاتری طنین‌انداز می‌گردد و جسم لطیف مثالی به جایگاه جسم روحانی، یعنی به عالم عقول «کروبی» نایل می‌شود که این مرحله را نیز ملاصدرا قیامت کبری می‌نامد (همو، ۱۳۹۸ الف: ۳۲۶ - ۳۲۴، با اندکی تصرف).

در اینجا سؤال این است که قیامت صغری با قیامت کبری چه تفاوتی دارد؟ در پاسخ باید گفت تفاوت در نقص و کمال

و شدت و ضعف در وجود است. به عبارت دیگر، تفاوت آن‌ها همچون تفاوت دوران خردسالی و بزرگسالی است. قیامت صغری، برای نفس، گذر از عالم محسوس به برزخ فوق محسوس است و قیامت کبری تحقق جسم اخروی در حالت کاملاً رشدیافته آن، و گذر به عالم روحانی است. در حقیقت، قیامت صغری انتقال نفس از دنیا به برزخ است که آن را اقلیم هشتم، عالم شهرهای غیبی هورقلیا، جابلقا و جابلسا گویند. اقلیم هشتم عالم واقعه‌های نفس است و تاریخ نفس در قیاس با دنیا فراتاریخ است. همین واقعه‌های فراتاریخی‌اند که به ادراک آگاهی خیالی درمی‌آیند. کل ادراک واقعه‌های اخروی، متوقف بر این ساحت فراتاریخی است. بنابراین معلوم می‌شود که واقعه‌های اخروی اعلان شده در کتاب و سنت را چگونه باید در معنای روحانی عینی‌شان خواند و معنا کرد (همان: ۲۳۰).

مادامی که نفس در بدن مادی دنیوی است، حال او همانند حال جنین در رحم است. بر اثر مرگ در عالم دیگری متولد می‌شود. جسم لطیف که نفس پس از ترک دنیا آن را با خود می‌برد، جسم مثالی است و به همین دلیل فقط بر مبنای آموزه خیال فعال که خودش محقق است، جسمی را که نفس برای خود ساخته، محقق می‌سازد. بر این اساس می‌توان درک کاملی از معنای معاد جسمانی داشت (همان: ۳۱۵).

این مراحل سه‌گانه را ملاصدرا از بعد معرفت‌شناختی در کتاب **المظاهر الالهیه** به زبان شعر به تصویر کشیده است: از این‌رو در اندیشه حکمت اسلامی، این تصور که نفس با جدایی از بدن مادی دچار پریشانی خواهد شد، جایگاهی ندارد، زیرا در این مکتب قوام عالم محسوس وابسته به عوالم بالاست. آگاهی خیالی نیز اگر از تعلقات مادی که در این دنیا گرفتار آن است، رهایی پیدا کند از حریت و خداگونگی برخوردار خواهد شد.

منابع

۱. داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۳)، *فلسفه تطبیقی*، تهران: ساقی.
۲. — (۱۳۸۷)، *نگاهی دیگر به تاریخ فلسفه اسلامی*، تهران: دانشگاه تهران.
۳. کرین، هانری (۱۳۶۹)، *فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی*، ترجمه سید جواد طباطبایی، تهران: توس.
۴. — (۱۳۹۸ الف)، *چشم‌اندازهای معنوی و فلسفی اسلام ایرانی*، ج ۴، بخش اول، ترجمه انشاءاله رحمتی، تهران: سوفیا.
۵. — (۱۳۹۸ ب)، *چشم‌اندازهای معنوی و فلسفی اسلام ایرانی*، ج ۴، بخش دوم، ترجمه انشاءاله رحمتی، تهران: سوفیا.
۶. — (۱۳۹۸ ج)، *چشم‌اندازهای معنوی و فلسفی اسلام ایرانی*، ج ۱، ترجمه انشاءاله رحمتی، تهران: سوفیا.



مسئله مهاجرت به غرب (۲)

دکتر محمد مهدی اعتصامی

اشاره

در بخش اول این مجموعه مقالات توضیح داده شده که مسئله مهاجرت به غرب را با سه معیار می‌توان تحلیل کرد و هر کس که قصد مهاجرت به غرب دارد باید تکلیف خود را با این سه معیار روشن کند. این معیارها عبارت‌اند از: «ایرانیت» و جایگاه ایران نزد مهاجر، «اسلامیت» و جایگاه اسلام در نزد او و بالاخره، «انسانیت» و نسبتی که غرب با معیارهای انسانی برقرار کرده است.

در این مقاله، معیار اسلامیت را پی می‌گیریم تا ببینیم یک مهاجر مسلمان که پایبند به مسلمانی خود است، با چه توجیهی می‌تواند به غرب مهاجرت کند.

دلیل پرداختن به این موضوع در شماره اول این مجموعه توضیح داده شد و گفتیم که در میان برخی از دانش‌آموزان و خانواده آن‌ها انگیزه مهاجرت و یا سؤال درباره آن وجود دارد و خوب است معلمان بتوانند دانش‌آموزان را به خوبی راهنمایی کنند.

در شماره قبل گفتیم که در کلی‌ترین بیان، شاخصه‌های مسلمانی عبارت است از اعتقاد به خدا (توحید)، ایمان و اعتقاد به زندگی پس از مرگ (معاد) عبادت و بندگی خداوند و مراعات حقوق جامعه (لیقوم الناس بالقسط - حدید، ۲۵) به آن صورت و شکلی که خداوند خودش دستور داده و بالاخره قبول پیامبری انبیا (نبوت) و به‌ویژه پیامبر اسلام (ص)، که دستورات خدا را برای سعادت دنیوی و اخروی به ما رسانده است.

هر کس که به این شاخصه‌ها واقعاً ایمان داشته باشد، سبک زندگی و رفتار وی متفاوت با منکران این شاخصه‌ها خواهد بود. تاریخ پانصدساله غرب بهترین گواه این مدعاست. از دو قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی، که دین و دینداری در

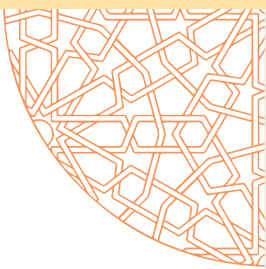
غرب با بحران مواجه شد، ابتدا نهضت‌های اصلاح دین در جوامع غربی شکل گرفت اما هیچ‌کدام از این نهضت‌ها، به علت ناتوانی مسیحیت رایج در حل مسئله‌ها و چالش‌ها، نتوانست موجب دوام دین و دینداری گردد و بی‌رغبتی به دین، جای اصلاح و احیای دین را گرفت. به تدریج، دین به حاشیه زندگی رانده شد تا اینکه در قرن بیستم مخالفت با فرهنگ دینی و مظاهر آن شدت بیشتری یافت به گونه‌ای که تمام آنچه انبیای الهی در طول تاریخ چند هزار ساله رشته بودند، از اصل اعتقاد به خدا و معاد گرفته تا نوع هدف زندگی و تا پایبندی به مجموعه‌ای از شریعات که بشر را در محدوده‌هایی نگه می‌داشت و حفظ می‌کرد، همه را پنبه کرد و به دست سیلاب بی‌دینی سپرد.

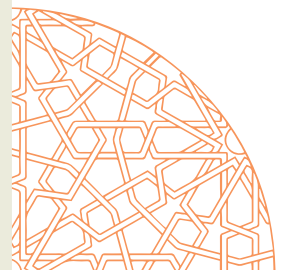
برای روشن‌تر شدن این وضع بار دیگر از دکتر علی شریعتی، که خود در غرب زندگی کرده، کمک می‌گیریم تا ابعاد این بی‌دینی را با تفصیل بیشتری شناسایی کنیم. ایشان می‌گوید:

«فاجعه انسان امروز یک «فاجعه انسانی» است. انسان به‌عنوان یک «نوع» دارد تباه می‌شود، نفی می‌شود، مسخ می‌شود و حتی، چون پروانه پيله، قربانی موفقیت هنرمندی و تلاش خویش می‌گردد!...»

«شعار [تمدن جدید] چه بود؟ آزادی انسان از قید اراده جبری آسمان، رهایی عقل از تحکیمات عقاید دینی، رهایی علم از دگم‌های کلامی، بازگشت از آسمان به زمین برای بنا کردن بهشتی که دین در آخرت وعده می‌داد بر روی خاک! چه شعارهای شورانگیزی! آزادی عقل، رهبری علم و بهشت نقد! بهشت نقد زمینی را چه دست‌هایی باید بنا کنند؟ استعمار ملت‌ها، استثمار مردم و قدرت ماشین! یعنی علم و سرمایه. علم از خدمتگزاری دین رها شد و به خدمت

«فاجعه انسان امروز یک «فاجعه انسانی» است. انسان به‌عنوان یک «نوع» دارد تباه می‌شود، نفی می‌شود، مسخ می‌شود و حتی، چون پروانه پيله، قربانی موفقیت هنرمندی و تلاش خویش می‌گردد!...»





استاد برجسته دانشگاه
«ییل» که قاضی
عالی‌رتبه و با وجاهت و
کاندیدای اصلی ریاست
دیوان عالی کشور آمریکا
بود. وی کتابی دارد با
عنوان «در سراسیمه‌ی
به سوی گومورا» و با
زیرعنوان «لیبرالیسم
مدرن و افول آمریکا».
گومورا نام سرزمین قوم
لوط است که مردم آن به
خاطر فساد اخلاقی دچار
عذاب شدند

قدرت درآمد و در اختیار قدرتمندان قرار گرفت و بدل به یک سیانتیسم کوتاه‌فکرانه و منجمدی شد که «مسیح» را کشت اما خود چاکر «قیصر» گشت.

«ماشین که ابزار دست انسان بود تا او را بر طبیعت مسلط سازد و از بردگی کار نجات دهد، بدل به ماشینسم شد و انسان را در بند آورد. و بالاخره، دربان این بهشت، سرمایه‌داری، اما سرمایه‌داری مسلح به علم و مجهز به فناوری (تکنولوژی) جادوگر جدید و اسارت جدید انسان در لای چرخ‌های بی‌رحم و سنگین ماشینسم و حکومت تکنو - بوروکراتیسم بی‌عاطفه. و انسان؟ یک حیوان اقتصادی که در این بهشت باید «بچرد». فلسفه مصرف و مصرف و مصرف! و شعار؟ لیبرالیسم!! یعنی «بی‌بند و باری انسانی که در بند است!» و دموکراسی، یعنی انتخاب کسانی که قبلاً ماهیت تو را انتخاب کرده‌اند! زندگی؟ مادی؛ اخلاق؟ سودجویی و خودپرستی؛ هدف؟ مصرف؛ فلسفه حیات؟ اشباع غریزه‌ها؛ آرمان؟ رفاه و برخورداری.... ایمان؟ ایده‌آل؟ عشق؟ معنی وجود؟ مفهوم انسان؟ ... هیچ!» (مجموعه آثار، ج ۲۴، ص ۶۰ و ۶۳)

خواننده توجه داشته باشد که این عبارات، عباراتی استثنایی در میان آثار دکتر شریعتی نیست. مجموعه صحبت‌ها و نوشته‌های وی درباره غرب شاید چند جلد کتاب شود. و جالب این است که شریعتی سه دهه درباره غرب صحبت کرده و هرچه زمان گذشته و رفت‌وآمدش به غرب بیشتر شده، با جملات محکم‌تر و شدیدتری از غرب یاد کرده است. و جالب‌تر اینکه وی از ناقدان اصلی دینداری سنتی هم هست؛ اما نقدهایش درباره دینداری سنتی به هیچ‌وجه سبب غفلت او از معضلات تمدن جدید و فاجعه‌ای که برای انسان مدرن رخ داده نشده است.

کسی دارد این کلمات را درباره غرب به کار می‌برد که خودش نظم و قانون‌مداری و علم و فناوری غرب را از نزدیک مشاهده کرده و نظام‌های سیاسی و دموکراتیک آنجا و جایگاه زنان و مردان را در همه امور مشاهده کرده است بار دیگر به عبارات او که خواندیم توجه کنید!

شرح و بسط هر کلمه‌ای از این کلمات در این مجال نمی‌گنجد و فرصتی نیست که مثلاً تفاوت‌های اخلاق با بنیان سودجویی، که فیلسوفان جدید به آن پرداخته‌اند و مردم و نهادهای اجتماعی غرب آن را مراعات می‌کنند، با اخلاق مبتنی بر فضیلت و اخلاق متکی بر دیانت که در قدیم میان جوامع رایج بود، توضیح داده شود و نتایج متفاوت هر کدامشان بازگو گردد. اجمالاً اینکه از نظر این جامعه‌شناس آشنای با غرب، آنچه قبلاً دین متکفل آن بود و به بشریت اهدا می‌کرد، مانند هدف متعالی و معنوی

در زندگی، آرمان بزرگ، عشق، ایمان، و معنای حیات، تمدن جدید و فلسفه‌های شکل‌گرفته در آن، نمی‌توانند این‌گونه اهداف و معانی و آرمان‌ها را به انسان عرضه کنند و لذا انسان معاصر به موجودی تهی‌شده از معنا تنزل یافته و به گذران یک زندگی راحت و خوش قناعت کرده است.

برای تأیید نظر دکتر شریعتی از نظرات یک اندیشمند درجه اول آمریکا به نام پروفیسور رابرت. اچ. بورک، کمک می‌گیریم. وی استاد برجسته دانشگاه «ییل» و قاضی عالی‌رتبه و با وجاهت و کاندیدای اصلی ریاست دیوان عالی کشور آمریکا بود. وی کتابی دارد با عنوان «در سراسیمه به سوی گومورا» و با زیرعنوان «لیبرالیسم مدرن و افول آمریکا». گومورا نام سرزمین قوم لوط است که مردم آن به خاطر فساد اخلاقی دچار عذاب شدند. پروفیسور بورک در این کتاب، با آوردن شواهد فراوان و ملموس، تحلیلی از فرهنگ جامعه آمریکا ارائه می‌دهد که تأثرانگیز و در عین حال هشداردهنده است. در عبارتی از این کتاب می‌گوید: «اجزای تشکیل‌دهنده لیبرالیسم، بی‌وقفه محدودیت‌ها و مرزهایی را که فرهنگ ما برای حرمت و عفت عمومی تعیین کرده بود مورد تهدید قرار می‌دهند. در آمریکا و شاید در میان دیگر جوامع غربی عموماً این محدودیت‌ها و مرزها نادیده گرفته شده و یا مرزها وسعت بیشتری یافته است، به‌طوری که فراتر از نقطه و محور شکست قرار گرفته است. یک قرن قبل چهره فردگرایی آمریکایی چیز دیگری بود و در حال حاضر کیفیت و ماهیت آن کاملاً تغییر یافته و ما شاهد نوع دیگری از فردگرایی هستیم. فردگرایی امروزی جامعه آمریکا را می‌توان این‌طور تعریف کرد: «جواز شخصی برای کشش‌ها و مجذوبیت‌های جامعه در جهت «لذت‌طلبی» و «لذت‌گرایی» که در فرهنگ عمومی کاملاً منعکس شده است. تنها یک روشنفکر نوگرا می‌تواند تصور کند که منظور «توکوویل» و «برایس» و «چستر تون» (مدافعان فردگرایی در دهه‌های قبل) از «فردگرایی» و احترام به فرد یعنی قبول غزلیات و اشعار موزیک رپ که می‌تواند مظهر و تجلی «فردگرایی» در آمریکای آن دوران باشد! چنانچه این شخصیت‌های تاریخی امروزه حیات می‌داشتند، فقط یک اسم بجا برای این‌گونه مظاهر! داشتند و آن هم «هرزگی و فساد» می‌بود!» (۳۰۴)

این‌ها عبارات‌های پروفیسور بورک درباره سرانجام فرهنگ آمریکایی است؛ همان آمریکایی که به قول مترجم کتاب که خودش ساکن آمریکاست، جوانان از سراسر جهان علاقه‌مند به رفتن به آنجا هستند و آنجا را سرزمین فرصت‌ها و کار و شغل به شمار می‌آورند و رؤیای زندگی در آنجا را در سر می‌پرورانند. آمریکایی که همچنان اوج شکوفایی و

لیبرالیسم غرب شمرده می‌شود.

پروفسور بورک به ما می‌گوید که لیبرالیسم و فردگرایی، «هرزگی و فساد» را برای ما به ارمغان آورده است. خانم دیان پاسنو با بیان دیگری همین نظر را تأیید می‌کند و می‌گوید: «فرهنگ ما محک و شاخص اندازه‌گیری را گم کرده است و قاضی نمی‌داند چه چیزی طبیعی است و چه چیزی نیست. اگر قرار باشد هر کس کار خودش را بکند؛ چیزی که برای شما درست است، ممکن است برای دیگری درست نباشد. به این ترتیب راهی باقی نمی‌ماند تا جوانان براساس آن، رفتار مناسب انسانی، از جمله ازدواج را ارزیابی کنند.» (به نقل از فمینیسم در آمریکا تا سال ۲۰۰۳، ص ۷۵)

دکتر شریعتی در نامه دیگری به فرزندش احسان، همان دو کلمه بورک (هرزگی و فساد) را با بیان دیگری به تفصیل، برای فرزندش شرح می‌دهد. در ابتدای نامه، می‌نویسد:

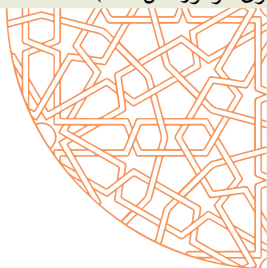
«آمریکا! آمریکا! این بلاهت عظیم و توحش متمدن و بدویت مدرن و خشونت با اتیکت و غارت قانونمند و خوشبختی زشت و آزادی لش و مردم‌سالاری (دموکراسی) احمق و اندیویدوآلیسم قالب‌ریزی شده و استانداردیزه و بالاخره همان جاهلیت عرب، با شریف‌های قرشی و سیاه‌های حبشی و کعبه مقدسی که اینک مجسمه آزادی نام دارد...» (با مخاطب‌های آشنا، ۲۴ آبان ۱۳۵۱)

تشبیه فرهنگ آمریکایی به جاهلیت عرب و حاکمان آمریکا به شریف‌های قرشی شاید برای برخی سخت و غیرقابل پذیرش باشد. اما اگر ما رفتار حاکمان آمریکا را زیر نظر بگیریم، این تشبیه را قابل قبول خواهیم یافت. به عنوان نمونه، پرده‌داری‌های غیراخلاقی برخی سران قریش مانند ابوسفیان و معاویه، در دوره جاهلیت و دادن هر نسبت خلاف ارزش‌های اخلاقی به خود و اطرافیان خود، با نسبت‌هایی که امروزه رؤسای جمهوری آمریکا به یکدیگر می‌دهند، کاملاً هم‌سنگ و برابر است و در یک تراز قرار می‌گیرند. مردم صد سال پیش آمریکا حتی در تخیل و در خواب و رؤیای خود هم برایشان قابل تصور نبود که روزی رؤسای جمهورشان در منظر و مرآی همه جهانیان، نسبت‌های جنسی ضداخلاقی، راست یا دروغ، به یکدیگر بدهند. اما اکنون این قبیل نسبت‌ها نه تنها هاضمه جامعه آمریکایی را تحریک نمی‌کند، بلکه گویا این هاضمه به استقبال این نسبت‌ها هم می‌رود! معاویه بن ابی‌سفیان که این قبیل بی‌حیایی‌ها را از پدر بزرگش به ارث برده بود، برای اینکه «زیاد»، پدر همان «عبدالله بن زیاد» حاکم کوفه را به خود نزدیک کند، نسبتی را که در جاهلیت قبیعی نداشت و در اسلام نشانه قباح و بی‌حیایی بود، بر زبان راند و این رفتار او به عنوان یک رفتار قبیح، در تاریخ اسلام،

ثبت و ضبط شد.

آری، هر انسانی و هر تمدنی که به قول دکتر شریعتی می‌خواهد از «تحکیمات عقاید دینی» آزاد شود و خدا را از سر راه بایدها و نبایدهای خود بردارد و آن‌ها را صرفاً متکی به تمایلات خود نماید، بنا به قول داستایوفسکی در رمان برادران کارامازوف، در نهایت، هر کاری را مجاز خواهد شمرد. کافی است که زمان بگذرد و باقی‌مانده‌های فرهنگ دینی اندک‌اندک از خاطر وی محو شود، تا بی‌کرانگی بی‌بند و باری خود را کشف نماید.

پروفسور بورک می‌نویسد: «وقتی می‌گوییم فروپاشی فرهنگ مردمی، این فروپاشی و خرابی نشانه‌هایی دارد. فاصله و مسیری را که فرهنگ مردمی در کمتر از یک طول عمر (حدود ۶۰ سال) در کشور طی کرده است می‌توان در مقایسه موسیقی محبوب آن زمان و موسیقی امروز به خوبی مشاهده کرد. اشعار ترانه‌ها طوری تغییر کرده که گویی عمده کلمه‌های زشت را در ترانه‌ها به کار می‌برند. تضاد قابل توجهی که در اشعار ترانه‌های عاشقانه (رومانتیک) سال‌های ۱۹۳۰ در مقایسه با اشعار موزیک رپ امروزی دیده می‌شود، در نتیجه همین انحطاط فرهنگی است که جامعه ما را در بر گرفته است.» (در سراسیمگی به سوی گومورا، ص ۲۸۱)



دکتر شریعتی در نامه‌ای

به فرزندش احسان، همان دو کلمه بورک (هرزگی و فساد) را با بیان دیگری به تفصیل، برای فرزندش شرح می‌دهد. در ابتدای نامه، می‌نویسد:

«آمریکا! آمریکا! این بلاهت عظیم و توحش متمدن و بدویت مدرن و خشونت با اتیکت و غارت قانونمند و خوشبختی زشت و آزادی لش و مردم‌سالاری (دموکراسی) احمق و اندیویدوآلیسم قالب‌ریزی شده و استانداردیزه و بالاخره همان جاهلیت عرب، با شریف‌های قرشی و سیاه‌های حبشی و کعبه مقدسی که اینک مجسمه آزادی نام دارد...»



سال تولید، دانش بنیان، اشتغال آفرین

رشد برای رشد

نحوه اشتراک مجلات عمومی رشد:

الف) مراجعه به وبگاه مجلات رشد به نشانی www.roshdmag.ir و ثبت نام در وبگاه و سفارش و خرید از طریق درگاه الکترونیکی بانکی.

ب) واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت، شعبه سمراه آرمایش کد ۳۹۵ در وجه شرکت افسست، و ارسال رسید بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک با پست سفارشی یا از طریق دورنگار به شماره ۰۲۱ - ۸۸۴۹۰۲۳۳

شماره شب: ۰۲۱ - ۸۸۴۹۰۲۳۳ شماره شب: ۰۲۱ - ۸۸۴۹۰۲۳۳

عنوان مجلات درخواستی:

- نام و نام خانوادگی:
- تاریخ تولد:
- تلفن:
- نشانی کامل پستی:
- استان:
- شهرستان:
- خیابان:
- پلاک:
- کد پستی:
- شماره رسید بانکی:
- مبلغ پرداختی:
- اگر قبلاً مشترک مجله رشد بوده اید، شماره اشتراک خود را بنویسید:

امضا:

● نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵-۳۳۳۱

● تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۷۷۶۳۳۲۰۸ ۰۲۱-۸۸۶۷۳۰۸

● Email: Eshterak@roshdmag.ir

● هزینه اشتراک سالانه مجلات عمومی رشد (هشت شماره) با پست پیشتاز، شهر تهران ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال

● هزینه اشتراک سالانه مجلات عمومی رشد (هشت شماره) با پست پیشتاز، استان ها ۲/۳۰۰/۰۰۰ ریال

نحوه خرید نسخه چاپی و فایل PDF مجله های تخصصی بزرگسال (فصلنامه های رشد):

مراجعه به صفحه فروش و اشتراک در وبگاه مجلات رشد به نشانی www.roshdmag.ir و خرید از طریق درگاه بانکی

برای ورود به بخش فروش اشتراک تصویر را پویا کنید.



<http://www.roshdmag.ir/u/2sg>



با مجله های رشد آشنا شوید

مجله های دانش آموزی دبستانی

به صورت ماهنامه و ۹ شماره در سال تحصیلی منتشر می شوند:

رشد کودک برای دانش آموزان پیش دبستانی و پایه اول دوره آموزش ابتدایی

رشد نوآموز برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دوره آموزش ابتدایی

رشد دانش آموز برای دانش آموزان پایه های چهارم، پنجم و ششم دوره آموزش ابتدایی

مجله های دانش آموزی متوسطه

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می شوند:

رشد نوجوان برای دانش آموزان دوره اول آموزش متوسطه

رشد پایه برای دانش آموزان دوره اول آموزش متوسطه

رشد جوان برای دانش آموزان دوره دوم آموزش متوسطه

رشد قهرمان برای دانش آموزان دوره دوم آموزش متوسطه

مجله های عمومی بزرگسال

به صورت ماهنامه یا فصلنامه در یک سال تحصیلی منتشر می شوند:

● رشد آموزش ابتدایی ● رشد فناوری آموزشی ● رشد مدرسه فردا

● رشد معلم ● رشد آموزش مشاور مدرسه ● رشد مدیریت مدرسه ● رشد برهان متوسطه دوم

مجله های تخصصی بزرگسال

به صورت فصلنامه و سه شماره در سال تحصیلی منتشر می شوند:

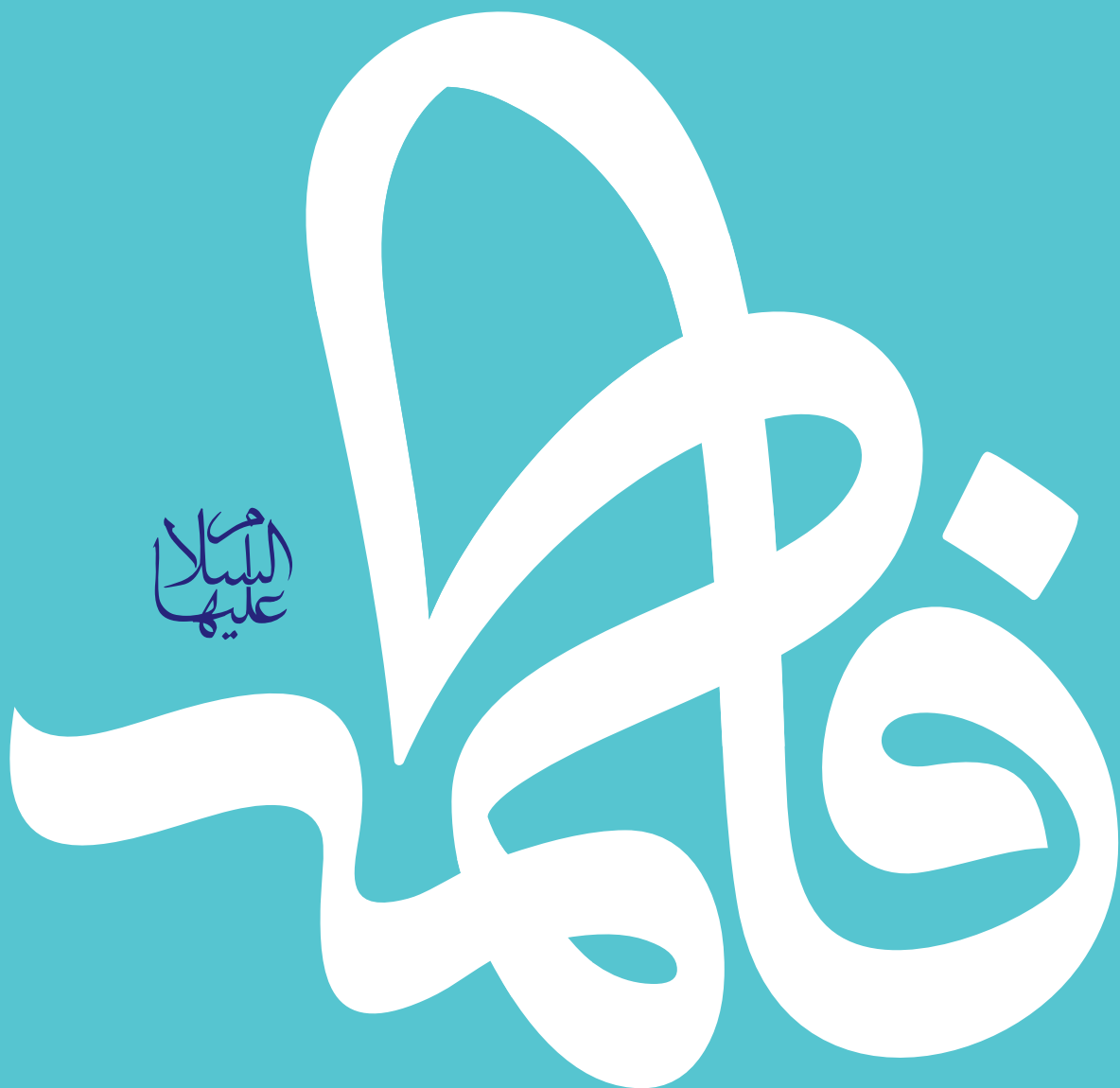
- رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی ● رشد آموزش پیش دبستانی ● رشد آموزش تاریخ
- رشد آموزش سلامت و تربیت بدنی ● رشد آموزش جغرافیا ● رشد آموزش ریاضی
- رشد آموزش زبان و ادب فارسی ● رشد آموزش زبان های خارجی
- رشد آموزش زیست شناسی ● رشد آموزش شیمی ● رشد آموزش علوم اجتماعی
- رشد آموزش فنی و حرفه ای و کاردانش ● رشد آموزش فیزیک ● رشد آموزش هنر
- رشد آموزش خانواده ● رشد علوم زمین

مجله های عمومی و تخصصی رشد برای معلمان، دانشجو-معلمان، و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش تهیه و منتشر می شوند.

● نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶.

● تلفن و نمابر: ۰۲۱ - ۸۸۳۰۱۴۷۸

● وبگاه: www.roshdmag.ir



فاطمه، سرور زنان بهشت است. پیامبر اکرم (ص)

